

الواح مباركه حضرت بهاء الله

جلّ ذكره الاعلى

شامل:

اقتدارات و چند لوح ديگر

هو المنادى بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذى سخر شمس البيان بقدرته وقمر البرهان بسلطانه الذى بامرہ طوى ما انبسط فى ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الاكبر بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور ونطقت السدرة امام الوجوه وبه ارتفع النداء من الارض والسماء. هذا ظهور ابتم به ثغر الوجود من الغيب والشهود وقرت العيون وتنورت الابصار الامر لله الواحد المقتدر المختار. تالله قد اتى اليوم والقوم فى ريب عجاب. نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الانوار ويوفقهم على الرجوع الى باب فضله

وعلى تدارك مافات عنهم فى سيد الايام. والصلوة والسلام والتكبير و البهآ على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الانام عن التقرب الى الله رب الارباب نبذوا ما سويه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضين واعتراض المشركين الذين يتكلمون باهوائهم ليصدوا الناس عن سوا الصراط. قل انه اتى بما يجذبكم الى الافق الاعلى ويقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الانام. يا عندليب عليك بهآئى و عنايتى هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الامر بقيام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الاحزاب الا من شاء الله ربك مالک يوم القيام. الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولى و بر

خدمت قائم. اینکه دربارهٔ اعتراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشرف اصغا فائز
قل اعلم بعلم اليقين بانّ الله امر الكلّ بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمة
المطاعة بين البرية. بعد از این حکم محکم که از سماء اراده

ص ۴

مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر باو امر الهی فائز شدند و بما ینبغی عمل
نمودند عند الله مقبول و الا الامر یرجع الی الامر و الغافل فی خسران مبین.
حق در کتب قبل جمیع عباد را ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر
رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفی
گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده. آیا در شیطان چه میگویند که
با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم
ملکوت بوده. آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت باسفل
مقام عالم ناسوت مقریافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل مایشاء چه
میتوان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقت. دربارهٔ
حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ماسویه فداه فرموده کلّمینی یا حمیراء
کلّمی و اینکلمة علیا که از مشرق فم ارادهٔ مولی الوری جاری بر کمال عنایت و
شفقت حضرت حاکمست و حال حزب

ص ۵

شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند. آیا آن قبول را سبب چه و این
ردّ حزب شیعه را علت چه یکی از مطارنهٔ انطاکیه گفته نفسیکه در انتها
مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود؟ قل
تفکروا یا قوم ثمّ انصفوا فیما نطق به مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور
ولا تکونوا من الظالمین. یکی از اجلهٔ انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از
طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع
کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست. بعد از ظهور عملی مردود
یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اوّل امر چنین امور سبب
اضطراب و انقلاب عباد است. در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا
انزلنا الیک الکتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للکائنات
خصیماً. باری بما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند در بارهٔ خلقت انسان

میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر
لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً

ص ۶

از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه
و قتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فوق آن در
عالم خلق موجود نه. یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق ۴
چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند
آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این
سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود
امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد. راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو
نزد اصحاب رجال مؤتقدن قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام
العزیز البدیع. دیگر معلوم و واضحست که معرضین و معترضین در این مقام چه گفته اند
منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود
عزلش چرا مقام امام هدایت خلقست در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم

ص ۷

اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود.
باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصفٍ و کلّ عالمٍ و
کلّ صادق امین. در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند. بعد از
غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته
شده بودند بسفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم.
از این کلمه نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعرابرا فرستاد در
مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا
رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقرر و
معتبرند استدعا آنکه بعضی از اصحابرا امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از
حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند. حضرت هم از
میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند.

ص ۸

عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجّه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یترب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمّد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند. یا ایها الناظر الی الوجه معترض لازل بوده و خواهد بود. و در یکمقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اوّل ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهدیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزع و فساد و جدال را منع نمود منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم. قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوشن نصایح الهی

ص ۹

و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤید هم علی تهدیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انّه علی کلّ شیء قدير. یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبد آنچه را که سبب رجوع الی الله است. الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوع منها عرف قبولک و علی اقوال تکنون مزینة بعزّ رضائک و وفقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ماتشاء بارادتک المهیمنة علی من فی السموات و الارضین. و آنچه آنجناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذهم اخذ عزیز مقتدر. بعضی از اعتراضاترا ذکر نمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی

ص ۱۰

و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن

محرومند. قل اعلم انا امرنا الكل بالتبليغ و انزلنا فى شرائط المبلّغين ما ينصف بها كل بصير على فضل هذا الظهور وعزه و عطائه و مواهبه و الطافه. ينبغى لكل نفس اراد ان يتوجه الى الافق الاعلى ان يطهر ظاهره و باطنه عن كل ما نهى فى كتاب الله رب العالمين. و فى اول القدم يتمسك و يعمل بما انزله الرحمن فى الفرقان بقوله قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون و يرى ما سوى الله كقبضة من التراب كذلك اشرق نور الامر فى المأب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزيز الوهاب. و فى قدم آخر يتوجه بكّله الى الوجه و بلسان السرّ و الحقيقة مقبلا الى البيت الاعظم يقوم و يقول تركت ملّة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم كافرون. اذا فازت نفس بالمقامين و الامرين أنّها كانت مرقومة من اهل البهّاء من القلم الاعلى فى الصّحيفة الحمراء. طوبى از براى نفسيكه امام كعبة الهى قيام نمود و عمل نمود بآنچه از آمر حقيقى و مشرق و حى الهى در اين حين

ص ۱۱

نازلسد. يا عندليب عليك بهائى نير شرايط مبلّغين بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهى ساطع و لائح و مشرق عجب است الى حين ملتفت نشده اند حكم بتبليغ از سماء امر مخصوص كل نازل يعنى كل بان مأمورند و همچنين شرايطى كه ذكر شده از حق بطلب كل را مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار است. بعضى از سائلين كه در مجالس وارد ميشوند مقصودشان اطلاع بر احكام الهيست و برخى محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضى ان ربك معهم يسمع و يرى و هو السميع البصير و در مقامى اين كلمات عاليات نازل ينبغى لمن اراد ان يبلغ امر موليه ان يزين رأسه باكليل الانقطاع و هيكله بطراز التقوى و فى مقام آخر ينبغى لكل مبلغ ان يدع ما عنده و ما عند القوم ناظراً الى ما عند الله المهيمن القيوم. اين مظلوم مكرّر در اين مقامات ذكر نموده آنچه را كه هيچ منصفى آنرا رد نموده لعمر الله اگر معدودى بآنچه حق اراده نموده عمل مينمودند هر آينه انوار آثار قلم اعلى عالمرا احاطه مينمود. از بعضى از نفوسيكه خود را بحق نسبت داده و ميدهند ظاهر شده آنچه كه سبب فرع اكبر است قلنا و قولنا الحق ليس

ص ۱۲

البليّة سجنى و ما ورد من اعدائى بل من الذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يرتكبون ما ينوح به قلبى و قلمى و كل عالم خبير و كل عارف بصير. مكرّر امثال اين

آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن آذان آلوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند. اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقه اصغا نمایند البتّه از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصافرا مسئلت نمائید. قل الهی الهی ایّد عبادک علی الرّجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الاعلی بعینک ای ربّ لاتمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لاتبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسئلک بنور امرک الّذی عند ظهوره محت آثار الشّرك و التّفاق ان تبدّل اریکه الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظّلم و الاعتساف بکرسى العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان. و در یکمقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب

ص ۱۳

این مظلومرا از آن اصغا مینماید. انک قد خلقت لنصرتی و خدمه امری و لکن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین. فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعداست نه ناصر اولیا. یا عندلیب لثالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصافرا بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لاظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلك امّ الكتاب فی ملکوت البیان طوبی للسّامعین و طوبی للفاتّزین. این خلق را دیده ای و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم. در معرضین بیان تفکّر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده اند ربّی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعیه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها. بگوای عباد حق

ص ۱۴

با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لویحکم علی الارض حکم السّماء او علی السّماء حکم الارض لیس لاحدان یعترض علیه. اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاکرا از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهّمین طنین لائق کتاب مبین لازم نه. بگوای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ماسویه فداه در جواب سؤال

یکی از حروفات حیّ علیه بهاء الله الابهی در ذکر من یظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الامر و الخلق فدائه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یظهره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عند الله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی. حال ملاحظه کن چه مقامی را باو هام و ظنون تارکنند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی او هامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم. اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبهه و مثل

ص ۱۵

نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود. آنجناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و باتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید. در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لاجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلگی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال. باری اعراض و اعتراض

ص ۱۶

تخصیص باصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمّد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلاء که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی نوشته. از حقّ میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت ملّة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التّأیید فی یده و التّوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و لکن اعمال عباد ایشانرا از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغاء ممنوعند انشاء الله از بعد فائز

شوند بآنچه که سزاوار است. امروز اخلاق و اعمال ناصرو معینند باید آنجناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیاریند و بعدل و انصاف متذکر دارند.

لعمر الله انّ المظلوم فی فم الثّعبان یدکرهم

ص ۱۷

وینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاءً و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم. اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید الله الحمد ایشانرا موفق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الاعمال و الاخلاق انّه علی کلّ شیءٍ قدیر. یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیر باجنحة الانقطاع فی هذا الهوآء؟ قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثباترا محو اخذ ننماید و این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لایقی من حرف الآ و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور انّ ربّک یعلم

ص ۱۸

و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت. الحمد لله آنجناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجّه نموده نسل الله ان یؤیده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عباد و یوقفه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انّه هو المقتدر العزیز الوهاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی را نمودید الله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزبور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسل الله تبارک و تعالی ان یوقفه علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصر الله قد ذکرک من طارفی هوآئی و تمسّک بحبلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکریم

ص ۱۹

و الجود اشكر و قل لك الحمد بما ذكرتنى و انزلت لى ما ينادى كلّ حرف منه بعنايتك و
رحمتك و فضلک و عطائك اى ربّ ترانى منجذباً بآياتك و مشتعلاً بنار محبتك
اسئلك ان تجعلنى ثابتاً راسخاً فى امرک الذى به اضطربت الافئدة و العقول لا
اله الا انت الفرد الواحد العزيز الودود يا نصر الله عليك بهاء الله و
عنايته اذكر من قبلى امك انها فازت بذكرى من قبل طوبى لها نشهد انها فازت
بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الاشباه و الامثال و هما حبيّ
العزيز البديع ذكرها من قبلى و بشرها بعنايتى و نورها بانوار نير معرفتى
ان ربك هو المشفق الكريم يا عندليب نفوس مذكورة در نامه آنجناب بذکر فائز
الحمد لله الذى ايدهم على الاقبال فى يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا
بالاصغاء اذ منع عنه اكثر العباد. طوبى لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجهت الى انوار وجه

ص ۲۰

ربها الرحمن و لعيون قرت بنور الايقان و لأذان فازت باصغاء النداء اذ ارتفع
بين الارض و السماء نسئل الله ان يؤيدهم على الاستقامة الكبرى على امره
الاعز الارفع الاعلى بحيث لا تمنعهم جنود الارض و لا صفوفها و لا تخوفهم
ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و يقدر لهم نوراً يمشى امام وجوههم فى كلّ
عالم من عوالمه انه هو العزيز الكريم و هو الغفور الرحيم انا ما ذكرنا
اسمائهم حكمة من عندنا و انا الامر الحكيم النور الساطع من افق سماء
رحمتى عليهم و على اللآتى اقبلن و آمنّ بالفرد الخبير مخلصين و مخلصات و
قانتين و قانتات و ذاكرين و ذاكرات و مقبلين و مقبلات كل در ساحت مظلوم مذکورند
و آنجناب ايشانرا باين بشارت عظمى منور و مسرور دارند. اينكه شخصى در باره حجاب
ذكر حكم و انزال لوح نموده اكثرى باصغا اكتفا مينمايند و بما تشتهى النفس و الهوى
تمسك ميچويند يا عندليب اكر مقدساً عن البغى و الفحشاء و مزيناً بالبر و
التقوى مشاهده ميگشتند كل بتجليات انوار نير اطمينان و ايقان

ص ۲۱

و غنى منور ميشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاءً لاعمالهم.
تو شاهد و عالم گواه كه اين مظلوم بعد از اشراق نير آفاق از افق عراق بدو قاصد

حقیقی و بیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده. در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحق پناه میبرد و هر سمیعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهال نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجملة اعمال شنیعه باعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت

۰ از حقّ بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسل لهم التوفیق فی کلّ الاحوال انه هو الغنی المتعال ذکر مرحوم

ص ۲۲

مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له عمری قد فاز بما لافاز به احد من قبل یریه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور واللقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عناية الله رب العالمين و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفين و ارسلناه الی ارض الطّاء انّ رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کلّ منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یبقی الذین ظلموا او یجدون لا نفسهم حین الاخذ من مفرّ او من مهرب لا و بیانی الّذی به انجذبت حقائق الملائ الا علی و الفردوس الابهی و الجنة العلیا قل الهی الهی ألف بین قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بچودک لویعرفون لینوحون علی انفسهم و یبکون علی ما فات عنهم فی ایامک. ای رب لا تدعهم بانفسهم و لا تمنعهم عن التّقرّب الی شمس عرفانک

ص ۲۳

اتک انت المقتدر علی ما تشاء ثم اجعل اجر الذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضال الامین و الحافظ الحارس المعین ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئاً لهم. ذکر ضلع جناب قاسمخان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النداء من شطر العظمة و الکبریاء و رودها فی الجنة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لاهل البهاء نسل الله ان ينزل علیها فی کلّ حین ما تقرّ به

عينها ويفرح به قلبها انه هو الغفور الرحيم ذكر أم و اختين را نموديد طوبى
لهن و نعيماً لهن انّ المظلوم فى السجن الاعظم اراد ان يذكرهن بما تبقى به
اسمائهن بدوام ملكوت الله العزيز الحميد طوبى لك يا امتى و ورقتى بما
اظهر الله منك من قام على خدمة امرى و ذكرى بين عبادى و ثنائى بين خلقى قد
وقفه الله تبارك و تعالى على نشر آثاره التى بنورها اشرفت الارض و السماء
و تنورت الافئدة و القلوب •

ص ٢٤

و قدرنا لك بعض اجره فى تبليغ الامر و اظهار الكلمة بالحكمة و البيان يا
عندليب كبر عليها من قبلى و بشرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت الاشياء و نورى
الذى انار به الوجود و نذكر اختك فى هذا الحين و نبشرها بعناية الله رب
العرش العظيم يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى نسئل الله تبارك و تعالى ان
يزينك بقميص العرفان و ينورك بانوار الايقان و يقدر لك ما قدره لامائه
اللآئى طفن العرش انه هو السامع المجيب و نذكر امتى الاخرى طوبى لاذن سمعت
نداء يا امتى و يا عبدى و لقلب اقبل الى الله مالك يوم الدين افرحى بذكرى
اياك و سبحى بحمد ربك العزيز العظيم و نذكر امائى فى الاطراف و نبشرهن
بما قدر لهن من لدى الله الفرد الخبير انّ التى فازت بالاقبال انها
من اعلى الرجال عند الله طوبى للفائزات و الفائزين الحمد لله رب العالمين •
ذكر جناب غلامعلى را نموديد يا غلام قبل على هل تقدر

ص ٢٥

ان تسمع بيانى باستقامة تفتح به ابواب اذان من فى الامكان و هل تقدر ان تنطق
ببيان تنطق به السن العالم؟ قل لا و نفسك الا بحولك و قوتك و لله خزائن
البيان لو ينزل آية منها او يظهر لؤلؤ منها لترى الناس سكارى من رحيق بيان
الله مولى الورى انّ ربك هو المقتدر على ما يشاء و هو الفضال الكريم قد
ذكرك من قام على خدمة امرى و طار فى هواء حبي ذكرناك بايات ظاهرها نور و باطنها
رحمة و فى باطن باطنها ما ينادى بهذا النبأ العظيم البهاء عليك و على
الذين ما خوفتهم سطوة كل غافل مريب يا عندليب نفوسيكه اقبال نمودند و بمحبت
با آنجناب معاشرت كردند و بقبول ما نطقت فى هذا الامر الاعظم فائز گشتند و هم چنين
امائيكه كسب رضا نموده اند و طلب ذكر از مولى الاذكار کرده اند كل بتجليات انوار

آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز. امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی

ص ۲۶

اقبال نمود و بخدمت اولیا فائزگشت او از اهل بها در قیوم اسماء از قلم اعلیٰ مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و هم چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود این آیام حکمت الهی سبقت گرفته آنه هو العلیم الخبیر عنده علم کل شیء فی کتاب مبین ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین توجّهش بشرط اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لاجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول

ص ۲۷

بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرّة و یسفل اخری و حقّ با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین •
الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات والارضین
الشفقة لله مولی الاولین و الآخرین جلال در توجّه اذن داشته و اما آن دو
نفس دیگر بعد از ورود در پرتسعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند •
ان ربک هو السّامع المحیب باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحّت مزاج و صحّت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرایط است تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجّه جائز نه. حقّ میفرماید

ص ۲۸

و لله علی الناس حجّ البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از حقّ میطلبیم کلرا تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بان مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است

آنکه هو الامر الحکیم اینکه در باره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند. این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را به این مقام آورده مع اعراض کلّ جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است. این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده.

ص ۲۹

آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حرّیت عطا و عنایت گشت. انشاء الله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانشار آثار بحکمت و بیان موقّق آنکه یمدک بجنود البیان آنکه علی کلّ شیء قدیر. و نبشّرک فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه. نسئل الله ان يعطیک اجراً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدّر لک ما یکون باقیاً ببقآء ملکوته آنکه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر.

اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام

ص ۳۰

و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار. استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاء الله ملاحظه میشود نسئل الله ان يظهر لک فی ذکره و ثنائیه ما تنجذب به القلوب آنکه هو المقتدر العزیز المحبوب. النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الاعظم و هذا الامر العظیم.

هو الله تعالی شأنه العظمة و البیان

این مظلوم بین انیاب ذئاب بوده و هست در این حالت صریر قلم اعلی قطع نشده و ندای مقصود عالم توقّف ننموده در جمیع احوال اهل امکانرا بافق رحمن دعوت نمودیم. و چون اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نمود حزبی با سیف و سنان قصد مقصود عالمیان نمودند میگویند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هر یوم جاهلی کلمه ای گفته و میگوید. باری عبده عجل بسیار در این اراضی هم شاید ظاهر شود چه که نفاق ناعقین را از قبل اخبار نمودیم و در هر

ص ۳۱

بلدی ظاهر شده و میشود. از حق میطلبیم اولیاء خود را از شر آن نفوس حفظ نماید و قلوبرا بانوار الفت و اتحاد منور دارد. یا حزب الله بشنوید ندای مظلوم را در ناعقین قبل تفکر نمائید. چه مقدار از نفوس را بظنون و اوهام مبتلا نموده اند حق گفتند و شهیدش نمودند یا قائم گفتند و بر مناسبت و لعنشان کردند اینست شأن عباد غافل عمل نمودند آنچه را که عالم عدل گریست و اقلیم انصاف نوحه نمود. غافلی در این ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ایمان در باطن کفر و نفاق و لکن ستار ستر فرمود و ذکر فرمود. او حق را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطلاع گمان نموده غافل از آنکه اسم ستار بذیل مختار تشبّث جست و ستر طلب فرمود. ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید اگر نفسی کلمه ای بگوید در جواب بگوئید ظاهر شد آنچه که بیک تجلی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود و یک بیان از بیان منزل از سماء مشیتش کل را از کتب عالم

ص ۳۲

و بیان ام بی نیاز کرد طوبی لمن فاز بالله و آیاته و اعرض عن کلّ ناعق بعید. باری هر نفسی الیوم ذکری نماید که سبب اختلاف شود لدی الله مردود بوده و هست لعمر الله امر تمام و کامل و ظهورات منتهی لکن نفوس محیله مثل نفوس قبل موجود و اختلاف را دوست داشته و میدارند. نسئل الله ان یوفّقهم ویؤیّدهم علی نصره امره العزیز البدیع و یمنعهم عمّا یختلف به الناس و یحفظهم من همزات الشیاطین. یا سمندر نامه شما که بجناب اسم جود علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر و ذکر جمعی از اولیا را نمودی. لله الحمد از اول امر تا حین موقّعی بذکر و ثنای حق و هم چنین بذکر اولیا اقبال نمودی توجّه کردی و بر خدمت قائمی من یقدر ان ینکر ما نطق به لسان المظلوم فی سجنه المبین. جناب نبیل اکبر علیه بهاء الله

مالک القدر از قرار مذکور لاجل تبلیغ بجهت‌های دیگر توجّه نموده اند . نسئل الله ان یمدّه ویوقّقه علی ما یحبّ ویرضی . جناب جواد علیه بهاء الله او ومنتسبین بذكر و ثنا و خدمت امر مشغولند

ص ۳۳

ذلک من فضل الله علیه انه هو الفضال الکریم . ذکر جناب معلّم را نمودی ذکرناه من قبل و من بعد بذكر بدیع و همچنین ذکر نفوس دیگر هر یک فائز شد بآنچه که در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است . یا استاد قبل علی قل الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی و اسمعتنی و عرفتنی و علمتنی سبیلک الّذی اعرض عنه اکثر عبادک و خلقتک . اسئلك بالنقطة الّتی بها فصلت الکتب و الزبر و الالواح و اظهرت منها صحائف مجدک و اسرار امرک ان تجعلنی ثابتاً علی حبک بحيث لا تمنعنی شبهات من یأتی و یوسوس العباد بالتفانق فی يوم التلاق و انک انت مالک الآفاق و مؤلّف القلوب باسمک العزیز الوهاب . یا حسن اسمع النداء من شطر السّجن انه لا اله الا هو الفرد الخبیر . اذا رايت انجم سماء بیانی و شربت ریح العرفان من کأس عطائی قل الهی الهی لک الحمد بما یقظتنی و ذکرتنی فی سجنک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک

ص ۳۴

اکثر عبادک . اسئلك بقیام مشرق امرک و مصدر احکامک و قعوده و نطقه و صمته و ظهوره و ضیائه و سکونه و حرکتی ان تجعلنی فی کلّ الاحوال منادياً باسمک بالحکمة و البیان و ثابتاً علی امرک بین الادیان . ای ربّ لا تمنعنی عن کوثر عنایتک و لا عن قدح عطائک قدر لی ما یجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبلک انک انت المقتدر القدر . یا محمّد رضا ندا مرتفع و مظلوم لازل بین ایادی اعدا بوده ظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین و ضغینه علما و بغضآء امراء او را از ذکر مالک اسماء و فاطر اسماء منع ننموده امام وجوه باعلی النداء کل را دعوت نمودیم و لکن قوم کلمه حقّ را نپذیرفتند و باوهم مشغولند مخصوص معرضین اهل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان شکر شکایت آغاز کردند . از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر استقامت و حفظ آنچه عطا فرموده اوست بخشنده و مهربان . یا قلمی الاعلی سید عبد الغنی را ذکر نما تا ذکر او را

بمشرق نیر استقامت جذب فرماید . ای قلم روزگفتار است بگو آنچه باید گفت
 دوستان الهی را از حریق حقیقی محروم منما و از دریای بخشش ربّانی منع مکن یوم
 یوم تو است از خزائن معانی و بیان عنایت فرما آنچه را که سزاوار ایّام است . بگو
 ای دوستان نور الهی از اعلیٰ افق عالم ساطع اوست شمس حقیقت و خورشید دانائی
 آفتاب ظهور بهر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و
 هست با بصیر حدیده نظر نمائید و بقلوب فارغه توجه کنید . بصر مغناطیس است از برای
 باب دانش آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصر است . طوبی از برای نفسی که راه راست
 را شناخت و باو تمسک نمود . انا نذکر فی هذا المقام اباک الّذی صعّد الی
 الرّفیق الاعلیٰ امرأ من لدی الله ربّ الارباب . انا طهّره من کوثر العفو و
 الغفران و ادخلناه فی مقام عجزت عن ذکره الاقلام . البهّاء من لدنا علیه و علی الّذین ذکروه بما

نطق به القلم الاعلیٰ فی هذا المقام الرّفیع . قد اخذته نسائم العنایة و
 اللطاف من کّل الجهات هذا من فضل الله مالک الرّقاب . انا نذکر فی هذا المقام
 ضلعه و الّذین آمنوا بالله مالک الادیان کذلک نطق القلم اذکان مالک القدم فی
 سجنه الاعظم بما اکتسبت ایدی الظالمین . یا سمندر ذکر اولیای ارض را و شین و
 اطراف مکرر از قلم اعلیٰ جاری لثالی صدف عرفان لازال بایادی مقبلین ارسال گشته
 جمیع را از قبل مظلوم ذکر نما و تکبیر برسان شاید نفحات بیان رحمن ایشان را از
 احزان وارده مطهر نماید و بفرح اکبر فائز فرماید . ذکر جناب آقا سیّد احمد را
 نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان از حقّ میطلبیم امطار رحمت را که از سماء فضل
 نازل و جاریست منع ننماید . یا احمد باآثار فائز شدی جهد نما که شاید باعمالی فائز
 شوی که عرفش از عالم قطع نشود کنوز عالم بکلمه الهی برابری ننماید قدر کلمه
 الله را بدان باو تمسک نما ناعقین بسیار از حقّ حفظ طلب کن اوست

سامع و اوست مجیب . انا اردنا ان نذکر من سمی بالحسین الّذی صعّد الی الله ربّ
 العالمین . قسم بآفتاب افق سماء معانی که آنچه از قلم اعلیٰ در باره نفوسیکه
 بافق ابهی صعود نموده اند جاری و نازل میشود همان حین آن ارواح مجرّده را قوّت
 عطا فرماید و همچنین بر عزّت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید حکمت بالغه این

مقامات را ستر فرموده لحفظ عباد. هر آیه ای از آیات این ظهور کتابیست مبین از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و کلمات نزد متبصرین معلوم و واضح و ظاهر است. لله الحمد حسین علیه بهائی از آیه مبارکه فائز شد آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد. یا سمندر فضل الهی عباد را اخذ نموده و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار فرموده بشانیکه عدل مستور و نیر فضل از افق سماء عنایت مشرق و لائح طویی از برای نفوسیکه در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را که سزاوار دانایست. یا غلامعلی بشنو ندای مظلوم را

ص ۳۸

و در امر الله مستقیم باش بقسمیکه خود را بعنایت حق از دوش مستغنی مشاهده نمائی اگر باین مقام فائز شوی از نفاق ناعقین و محبین فتنه و اختلاف محفوظ مانی. حمد کن مقصود عالمیان را که ترا ذکر نمود و باثار قلم اعلی فائز فرمود اوهام و ظنون لائق متوهمین بوده و هست بانوار یقین ناظر باش و بحبل استقامت متمسک. مکرر ذکر اولیا در ساحت مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم اوست مشفق و مهربان. یا ابا تراب ذکر نزد مظلوم مذکور و بذکر قلم اعلی فائز گشتی از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بشانیکه حوادث عالم و وضوهای امم و اشارات جهلاء و گفتار ضعفاء و شبهاست علماء شما را محزون ننماید باسم حق مسرور باشی و باو مأنوس در جمیع احیان از رحیق محبت محبوب عالمیان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش کنی و تقی علیه بهائی را از قول مظلوم تکبیر برسان و باشراقات انوار نیر کرم بشارت ده شاید این بشارت

ص ۳۹

سبب انتباه اهل عالم گردد. بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر میشود عرفش عالمرا اخذ مینماید و معطر میسازد. طویی از برای نفوسی که ببینند و بیابند. البهائم من لدنا علیکما و علی الذین سمعوا النداء اذ ارتفع من الافق الاعلی و قالوا لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المخلصین. یا سمندر قلم اعلی در سجن عکاء محض فضل و عنایت اراده نموده میم و لام و کاف علیه بهائی را ذکر نماید و باشراقات انوار آفتاب بیان رحمن مسرورش دارد. یا محمد قبل صادق اسمع نداء المظلوم انه ینادی فی کل الاحیان امام وجوه الادیان و یدعوهم الی الله رب العالمین و

نذکرهم من قلمی و نذکرهم بآیاتی و نبشّرهم بعناية الله مالک يوم الدين . قد
قمنا امام الوجوه فى ايام زلت فيها اقدام العلماء يشهد بذلك من عنده كتاب مبين . سمعنا

ص ۴۰

ندآتک ذکرناک و اقبلنا اليک لتشکر ربک المشفق الکریم . قد انزلنا الآيات و
اظهرنا البيّنات و فتحنا على وجوه العباد ابواب العناية و اللطاف من لدى الله
العزیز الحمید و امرناهم بما یقرّبهم اليه و ایدناهم بفضلہ الذى احاط
العالم و رحمته التى سبقت من فى السموات و الارضين . اتک اذا وجدت عرف بیانی
و شربت رحيق الوحى من كأس عطائی قل الهی الهی لك الحمد بما ذکرتنی و انزلت لى
ما لا یقطع عرفه بدوام ملکوتک . اشهد یا الهی بوحدانیتک و فردانیتک اسئلك بنفوذ
مشیتک و احاطة ارادتک و بامواج بحر بیانک و انوار نیر برهانک ان تجعلنى
منقطعاً عن دونک و متوجّهاً بکلى الیک . الهی الهی ترى اقبالى الیک و توسّلى
بحبلک نور ظاهرى و باطنى بانوار معرفتک . اى رب لا تجعلنى محروماً عما قدرته
لاصفيآتک و لا ممنوعاً عما انزلته فى کتابک . اى رب اسئلك بالكلمة

ص ۴۱

التى بها نسفت جبال الاوهام و انفطرت سماء الاديان ان تجعلنى ثابتاً على امرک
و راسخاً فى حبک بحيث لا یمنعنى نعاق النّاعقين عن الاقبال الى افقک و لا سطوة
الظالمين عن اخذ کتابک اتک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم
الحکيم . و نذکر فى هذا المقام من سمى بلطفعلى ليشکر الذى ذکره اذ کان
بين ایدی الظالمين . یا لطفعلى سمندر عليه بهآئى ذکررت را نمود و اين کلمات
مخصوص تو از امّ الكتاب نازل تا روح را تازه نماید و ارکان را قوت بخشد و بر
امر الهی ثابت و مستقیم مانى . چه بسیار از نفوس باوهام متمسکند و بحرفى اعراض
نموده و مينمايند از حقّ جلّ جلاله بطلب کل را تأييد فرمايد و قوه شامه عطا
کند و هم چنین قوه سامعه و باصره تا بيانند و بينند و بشنوند . یا مهدى اهل
بيان حزب شيعه و اوهام و ظنون و همچنين اعمال و مقامشان در يوم جزا کل را مشاهده
نمودند مع ذلك در ترتيب همچه حزبى

ص ۴۲

مشغولند اينست شأن عباد اعرف و کن من المتبصرين . لله الحمد اولياى مذکوره

در کتاب سمندر هر یک بفیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند . و نختم الکلام بذکر الخلیل و من معه لعمر الله انه كان مذکوراً لدى المظلوم بذکر لا ینفد نوره و لا تغیره حوادث العالم و لا قاصفات الامم و لا حجبات المعتدین . یا خلیل اسمع النداء انه هو الله لا اله الا هو قد ظهر و اظهر امره المحکم المتین . ما منعتہ قصص العالم و لا ظلم الّذین کفروا بیوم الدّین . یا خلیل اخسر اهل عالم حزب ایران بوده و هستند . قسم بآفتاب بیان که از اعلیٰ افق عالم مشرقست حنین منابر آن دیار در کلّ حین مرتفع و اول ایام در ارض طا این حنین اصغاً شد چه که ترتیب منبر از برای ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و حال در ایران مقرّسب مقصود عالمیان شده . ملاحظه نما اخسر احزاب چه کرده و چه گفته معرضین بیان هم بر اثر آن حزب مشی مینمایند . جناب حیدر قبل علی علیه

ص ۴۳

بهائی و عنایتی از ارض صاد نوشته که متوهّمین این ارض ناس را بکتاب ایقان بمطلع اوهام دعوت مینمایند اینست شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف ذرهم فی خوضهم یلعبون . و نذکر محمّداً قبل کریم و نبشّره بعنایة الله العزیز الحمید . ذکره بآیاتی و بشّره برحمتی الّتی سبقت و بفضلی الّذی احاط الوجود . انشاء الله بنار سدره مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصانش متمسک بشأنیکه عالم را معدوم و مفقود شمرند . البهآء علیک و علیه و علی من معکما و علی کلّ ثابت مستقیم . و نذکر من سمّی بیحیی الّذی حضر و فاز و ایده الله علی الانصاف فی هذا النّبأ العظیم . یا یحیی حضرت و رأیت اذ نطق القلم الاعلیٰ اذ کان مستویاً علی عرشه الرّفیع . هنیئاً لمن شرب ریحیق الالهام من ایدای عطاء ربّه مالک الانام و تمسک بالحکمة الّتی انزلناها فی الواح شتی و بما امرنا العباد به فی کتابی المبین .

بسم الله الاقدس الاعظم الاعلیٰ

ص ۴۴

مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسما و صفات متضوّع . الحمد لله که از فضل رحمن ببحر عرفان فائز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامیکه اکثری از عباد از او محتجبند . الیوم ملأ بیان که خود را در اعلیٰ ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده اند که مقصود از

ظهور نقطهٔ بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده. اگر بگویند مقصود بیان توحید و علؤ تفرید بوده کلّ شهدوا و یشهدون بانه لا اله الا هو. از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئته ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفعه ای ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هیوب. بلی آنچه در مقامات توحید و علؤ تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در اینصورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بآن ناطقند. قسم بساطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور

ص ۴۵

اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجابات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگر چه متبصرین از هر کلمه ای از کلمات این ظهور معانی ما لانهایه ادراک نموده‌اند و لکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند. و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهرهٔ الهیه را ما بین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولوالبصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است. اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر حین باعتباری جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور

ص ۴۶

امضا شده مع ذلک متّصلاً نوشته و مینویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد. ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیدهٔ پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدّس تفکر کنید منتهی رتبهٔ بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا نموده‌اند که مظاهر حق را یکنفس و یکذات و احکامشانرا یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع است از این نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروهٔ عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند

که در چه حالتند. هر نفسی لائق اصغاء کلمة الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن
زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه. بلی این
امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود

ص ۴۷

مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد
که اقلّ احکام الهی را واحد ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود
سزاوارتر است. از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی
معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده اند و تأیید احکام قبل
فرموده اند و مجری داشته و ثابت نموده اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد
است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر
عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود. بگوای احولهای
روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید اقلّ
آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمّد و ما یظهر منّی
ما ظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هر آینه
شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو

ص ۴۸

در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود لوکنتم تعرفون. جمیع امور معلق است
بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت
رحمن نازل شود و جمیع عباد را بان امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد لیس
لاحد ان يعترض علیه لان المراد ما اراد ربکم مالک یوم الميعاد. در ناسخ و
منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بایه بعد نسخ حکم آیه قبل شده
گویا مشرکین بیان قرآنهم نخوانده اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم
آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بایه دیگر نسخ شود؟
فوالذی انطقنی بالحق لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلاً و
ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بان موقن بودند و در کتاب الله
منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود
اعتراض مینمایند. انهم اهمج من همج رعا و اغفل من کلّ

غافل و ابعاد من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا فی هویهم ویلعبوا بما عندهم. فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لاهل البیان. غایت فضل رؤساشان آنست که ظهوریکه بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله را شهید نموده و آنقدر پیشروند که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جائز نه. ملاحظه کنید چقدر ناس را حمیر فرض گرفته اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان

و بمقریکه صد هزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیانست از آن نفوس شنیده و پذیرفته اند. فوالله اگر نظر کور شود بهتر از آنست که بآن اشارات ناظر گردد و افنده معدوم شود بهتر از آنست که بآن حجبات محتجب ماند. و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده اند که باستنشاق حقّ را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و الطافه. مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید

تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کلّ شیء ۱ بانّی انا الله لا اله الا انا لئلا یبقی لاحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند. جوهر فؤادیکه بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع

من فی البیان را وصیت فرموده اند ابدأ بین یدی تکلم نمایند بحرفی که رائحه هموم از او استشمام شود. ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده اند جوابهای شافی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده اند بآن فائز شده اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر

ص ۵۲

یکی از ان مشهود گردد کل اهل عالم منصعق شوند. باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افنان نغمه ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود. نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدت کجا بوده اند؟ ایامیکه این غلام الهی مابین اعدا بانتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کل بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچه دیده و شنیده اید. در ظهور تسع که منصوص در بیانست چه میگویند؟ جناب سیاح علیه بهاء الله موجودند و این ایام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایام حضرت اعلی روح ما سویه فداه باو بشارت فرموده اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشرك بالله نوشته مع ذلک متنبه

ص ۵۳

نشده اند. سید محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنه تسع تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث. حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده اند فو الله اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلماتست. از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجیبت از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اف لهم و لحيائهم و لوفائهم. شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودیرا باین اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم الله فسوف يرجعهم الله الی مقرهم فی الهاویة و

لا يجدنّ لانفسهم من حميم . قل يا ملاء البيان اتقوا الرحمن ولا ترتكبوا ما
لا ارتكبه فرعون و هامان ولا

ص ۵۴

نمرود ولا شداد قد بعثني الله و ارسلني اليكم بايات بينات و اصدق ما بين
ايديكم من كتب الله و صحائفه و ما نزل في البيان و قد شهد لنفسي ربكم العزيز
المتنان . خافوا عن الله ثم انصفوا في امره ظهور الله خير لكم ان كنتم
تعلمون . عجبست از نفوسيكه از اين ظهور محتجبند و مع ذلك خجل نيستند و بملل ديگر
اعتراض مينمايند سبحان ربك سبحان عما هم يقولون . بلي ظهور قبلم خبر
فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شان نفوسى نماييد كه مع اين آيات بديعه و
ظهورات الهيّه و شىء و نوات احديّه كه عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلى كه
در جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدين كعبه مقصود اظهار مينمايند
كه برو و فلان و فلانرا بين عجب است از امثال اين نفوس الدهر انزلنى انزلنى
حتى يقال ما يقال . و از جميع اين مراتب گذشته ذكر كلمات كاذبه مجعوله مشرك بالله را

ص ۵۵

در مقابل آيات عزّ الهى و بينات قدس صمدانى مينمايند بعينه مثل آنست كه كسى
بگويد روائح وردية رضوان الهيّه را استشمام نمودى حال روائح جيفة منتنه
خبيثه را هم استنشاق نما . و بعضى برآند كه بعد از اين ظهور اعظم نبايد آن نفس
مشرك بكلمات مجعوله ناطق شود بعينه اين قول مثل آنست كه كسى بگويد با وجود حق
نبايد غير او مذكور باشد و با ظهور عدل نبايد ظلم مشهود گردد و يا عند هبوب
نفحه ورد گلزار رحمانى روائح منتنه استشمام شود و اين اعتراضات است كه محتجين
هيچ ملى بامثال آن احتجاج نموده اند . بگو اى گمگشتگان وادى غفلت لسانتان باين
كلمه مقرّ است كه كان الله و لم يكن معه من شىء و الآن يكون بمثل ما قد كان مع
آنكه جميع موجودات مشاهده ميشوند و موجودند مع وجود كل شهادت ميدهى كه حقّ بوده و
خواهد بود و غير او نبوده و نيست . حال بهمين

ص ۵۶

شهادت در اين ظهور و ما يتعلّق به شهادت ده و جميع را در رتبه او فانى و معدوم
و مفقود مشاهده كن و اين مقام مخصوص اولو الابصار و اولو الانظار بوده و خواهد بود .

فتفکروا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الارباب فرق گذارید و تمیز دهید. قسم بمحجوب آفاق که کلمات معترضین تلقّاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود. آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد؟ عجبت که سالها بیان خوانده‌اند و بحرفی از آن فائز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء. مشرکین قبل در احیانی که معارضه با خاتم انبیا نمودند به این کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند؟ از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحد در نزد

ص ۵۷

کلمات یکی از خدّام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود. چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهی الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در عرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب. بگوای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمی‌نمائید در کلمات پارسیه حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه نمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید. قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفعی بسطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدّساً عمّا عندهم انه لهو الغنیّ عمّا سویه و المستغنی عمّا دونه

ص ۵۸

قد نصبت رایة لا اله الا هو بامر من عنده و قد ارتفع خبّاء مجد لا اله الا انا بامر من لدنه لیس لاحد مفرّ ولا مقرّ الا اله. ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لانف الاعداء بگذارید این هیاکل جَعَلِيَّة جَعَلِيَّة را در خبائث اشارات کثیفه منتنه خود مشغول شوند. فو نفسی الحق مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذوالجلال قسمت اهل ضلال نبوده و نخواهد بود. و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنّه میشدند. بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و

ارسال شد اگر چه حیف است کلمات اینظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده
ملاحظه نمایند و لکن نظر بتبلیغ امر الهی لازم است اگر آنجناب ببعضی

ص ۵۹

بنمایند باسی نیست و لکن لا یمسّها الا المطهرون . خمر معانی این ظهور است که
از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع
مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن قطره ای از آن فائز نشده اند . بگو ای
اهل بیان اقلّ بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقریکه نقطه اولی جز
نیستی بحت و فنای بات ذکر نفرموده جسارت ننمائید . امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر
ضلال که بهادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته . اگر اهل بیان بیانات
یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات
خدّام این باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه
فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است . نفسی بهادی بگوید که اگر اقلّ من ذره
درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمه للامر

ص ۶۰

بوده قدری تفکر در اول این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فائز
شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا
نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت . از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی
نشده اند حقّ جلّت عظمته از ساذج کلمه امریه هیاکل مقدسه مبعوث فرماید بشأنیکه
جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و
قادر نبینند . انه علی ما یشاء قدیر . انشاء الله آنجناب از بدائع فضل ربّ
الارباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لک بمافزت بالمقام الاسنی
وکان طرفک متوجّهاً الی الافق الاعلی انه یختصّ من یشاء بفضل من عنده و
انه لهوالمقتدر علی ما یشاء وربّ الآخرة والاولی لا اله
الا هو العلیّ الابهی .

واما ما سئلت فی فرق القائم والقیوم

ص ۶۱

فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يرى بين الاعظم والعظيم . وهذا ما بيّنه محبوبى من قبل وانا ذكرناه فى كتاب بديع . وما اراد بذلك الاّ أنّ يخبر الناس بأنّ الذى يظهره اعظم عمّا ظهر وهو القيوم على القائم وهذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن فى جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين . واذاً ينادى القائم عن يمين العرش ويقول يا ملاً البيان تالله هذا لهو القيوم قد جائكم بسطان مبين وهذا لهو الاعظم الذى سجد لوجهه كلّ اعظم وعظيم . وما استعلى الاسم الاعظم الاّ لتعظيمه عند ظهورات سلطنته وما غلب القيوم الاّ لفنائه فى ساحته كذلك كان الامر ولكنّ الناس هم محتجبون . هل يعقل اصرح ممّا نزل فى البيان فى ذكر هذا الظهور؟ مع ذلك فانظر ما فعل المشركون . قل يا قوم هذا لهو القيوم قد وقع تحت اظفاركم ان لا ترحموه فارحموا انفسكم تالله الحقّ

ص ٦٢

هذا لجمال المعلوم وبه ظهر ما هو المرقوم فى لوح مسطور اياكم ان تتمسكوا بالموهوم الذى كفر بلقائه وآياته وكان من المشركين فى كتاب كان باصبع الحقّ مرقوما . ايقن بانّه ما اراد الاّ اعظميّة هذا الظهور على المذكور والمستور واستعلاء هذا الاسم على كلّ الاسماء وسلطانه على من فى الارض والسّماء وعظّمته واقتداره على الاشياء . وبظهوره شهدت الممكنات بانّه هو الظاهر فوق كلّ شىء وبطونه شهدت الدّرات بانّه هو الباطن المقدّس عن كلّ شىء ويطلق عليه اسم الظاهر لانه يرى باسمائه وصفاته ويعرف بانّه لا اله الاّ هو ويطلق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف بوصف ولا يعرف بما ذكر لانّ ما ذكر هو احدائه فى عالم الدّكر فتعالى من ان يعرف بالدّكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه فى حين يسمّى باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن وانه لا يعرف بالافكار ولا يدرك بالابصار

ص ٦٣

على ما هو عليه من علوّ علوّه وسموّ سموّه . انه لبالمنظر الاعلى والافق الابهى ويقول قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينّت الصّحيفة المكنونة وظهرت طلعة الاحديّة ونصبت راية الرّبويّة ورفع خباء الالوهيّة وتموّج بحر القدم وظهر السّرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الاعظم . فو عمره انّ البيان قد عجز عن بيانه والتّبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم وكشف المكتوم وفكّ الاناء المختوم . فو نفسه الرّحمن انّ البيان ينوح ويقول اى

ربّ نزلتنى لذكرك وثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائماً بامرک امر العباد بان لا يحتجبوا بى و بما خلق عن جمالك القيوم . و لكنّ القوم حرّفوا ما نزل فى اثبات حقّك و اعلاء ذكرک و كفروا بك و آياتك و جعلونى جنّة لا نفسهم و بها يعترضون عليك بعداذ ما نزلت كلمة الآ و قد نزلت لاعلاء امرک و اظهار سلطنتك و علوّ قدرک و سموّ مقامک فىا لیت ما نزلت و ما ذكرت.

ص ٦٤

و عزّتك لو تجعلنى معدوماً لاحسن عندى من ان اكون موجوداً و يقرئنى عبادک الّذين قاموا على ضرک و ارادوا فى حقّک ما ارادوا. اسئلك بقدرتك الّتى احاطت الممكنات ان تخلصنى من هؤلاء الفجار لاحكى عن جمالك يا من بيدک ملکوت القدرة و جبروت الاختيار. و لو ننزل من المقام الاسنى و الدّرة الاولى و السّدرة المنتهى و الافق الابهى و نرجع البيان من علوّ التّبيان الى دنوّ الامکان لندکر الفرق بين الاسمين فى مقام الاعداد و لو انّ جمالى المکنون فى نفسى يخاطبنى و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذّکر و البيان ولا تشتغل بغيرى. اقول اى محبوبى قد انزلنى انزلنى قضائك المثبت و قدرک المحتوم الى ان ظهرت فى قميص اهل الاکوان اذاً ينبغى بان اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراکهم و عقولهم

ص ٦٥

و لو نبذل القميص من يقدر ان يتقرّب و انک لو تريد ما تأمرنى به ارفع يد المنع عن فمى استغفرک فى ذلك يا الهى و محبوبى فارحم على عبادک ثمّ انزل عليهم ما يستطيع عرفانه افئدتهم و عقولهم و انک انت الغفور الرّحيم . فاعلم بانّ الفرق فى العدد اربعة عشر و هذا عدد البهّاء اذا تحسب الهمزة ستّة لانّ شکلها ستّة فى قاعدة الهندسة و لو تقرء القائم اذاً تجد الفرق خمسة و هى الهّاء فى البهّاء و فى هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهّاء على الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستّة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة اراد جلّ ذكره ظهور التسع فى مقام. هذا ما ترى الفرق فى ظاهر الاسمين و انا اختصرنا البيان لك و انک لو تفكّر لتخرج عمّا ذكرناه لك و القيناها عليك ما تقرّ به عينک و عيون الموحّدين.

ص ٦٦

فوعمرى انّ هذا الفرق لآية عظمى للذّينهم طاروا الى سماء البهآء و بما استدللنا لك فى الظاهر يحقّق بانّ المقصود فى الباطن قيوميّة اسم القيوم على القآئم اعرف وكن من الحافظين . وانا سترنا هذا الذّكر و غطيّناه عن ابصار من فى البيان اذا كشفناه لك لتكون من الشّاكرين و قل ان الحمد لله ربّ العالمين . اى عبد ناظر الى الله مختصرى بلسان پارسى ذكر ميشود تا كلّ بريّه از فضل سلطان احديّه از اين عين جاريّه لا شرقية و لا غربية و لا ذكورية و لا وصفيّة و لا ظهورية و لا بروزية كه لم يزل از ذائقة انفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بردارند و فائز شوند. بدان مقصود نقطه اولى از فرق قائم و قيوم و اعظم و عظيم اعظميت ظهور بعد بوده بر عظيم و قيوميت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصيرى واضح و نزد

ص ٦٧

هر خبيرى مبرهن است و اين اعظميت و قيوميت در اين ظهور و ما يظهر من عنده جارى و ظاهر. مثلاً مقصود از قيوم ظهور تسع بوده و او با اسم بها ظاهر و حال آن اعظميت كه در ظاهر حروف ملاحظه ميشود در مقامى همزه بهاء سته و قائم يك حساب ميشود فكلّ لتعرف و فى ذلك لايات للعارفين. اى سائل ناظر قسم بجمال محبوب كه آنچه مقصود حضرت اعلى است در اين ظهور و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشكل است بتوان ذكر كرد و فى الحقيقه كشف قناع از وجه حورى معانى نمود. روح القدس ميگويد كه عظيم اگر خرق حجابات تسعه نمايد باعظم فائز شود و اين بيان روح القدسست و كان ربّه على ما يقول شهيداً . ليس هذا البيان متآ بل منه . قل اياكم ان تعترضوا . و اين تسعه را ايام فرجه مابين ظهورين قرار فرموده اند تا

ص ٦٨

كينوناتيكه از شمس عظيم متجلى شده مستعد شوند از براى ظهور نير اعظم كه در سنه تسع كل بان موعود بوده اند. مع ذلك مشاهده كنيد كه اين ناس نسناس متشبث بموهومى چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و مليك غيب و شهود نموده اند. اين نفوس ابدآ از كوثر بيان رحمن نچشيده اند و حرفى از مقصود سلطان امكان فيما نزل عليه ادراك نموده اند درهم فى خوضهم و در اين فجر روحانى در هواى لطيف معانى پيران كن متوقفين كلمه مالك يوم الدين را اصغا ننموده اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فى النار خالدون و النار قبورهم لو هم يشعرون.

و اما ما سئلت

بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء و اولیاء آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقیست

ص ۶۹

یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده اِنتهی .

معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و آلا در اصل ضعف بروح راجع نه. مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضيء و روشنست و لکن اگر حائلی مانع شود در اینصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضيء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت

ص ۷۰

و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود. مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابدأ نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضيء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود. و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضيء و لکن این مادامیست که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامیکه غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشنست و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود

ص ۷۱

و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده هم چنین است آفتاب نفوس که

باسم روح مذکور شده و میشود. و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدأ مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود. امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما سئلت عن الله ربك و رب العالمین. حق جلّ ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید. باری بر هر مثالی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ای ید حفظ گذاشته شده لا یرفه

ص ۷۲

احد الا من اراد. چون ختم اناء عطریه بید قدرتیه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الا مرید الله يعطی و يمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. و اینکه سؤال از خلق شده بود. بدانکه لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا اوله بدایه و لا آخره نهایت اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرب یقتضی المربوب. و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الها و لا مالوه و رباً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احوال محقق و این همان کلمه ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ

ص ۷۳

ما سویه. مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومیکه میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید الله الواحد القهار لذا نفی وجود از کل میشود چه که تحقیق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقیق عرفانست و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر کلّ شیء کان رباً و لا

مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو
مربوب و مخلوق و معلوم. ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل
یشهد بانّه موجود و غیره مفقود اله و لا مالوه معه و ربّ

ص ۷۴

ولا مربوب عنده كان ولم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان. قسم بنقطه
اولیه که طلعه احدیه از احزان وارده و سدّ سبل باغوی انفس مشرکه از ذکر
مقامات خفیه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز
حق محصی آن نه و ارض سرّسراً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربّک
العزیز الوهاب . و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلك الا من عنده علم الکتاب .
و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و
سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست. عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر
بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد
تحریر و رسومیکه حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود
قسم دیگر معمول بوده

ص ۷۵

و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد. ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که
در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد معموله، بلسانی
غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضیکه بیابل معروفست از
بعد وقوع یافت لذا آن ارض بیابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و
بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل تا
ایامیکه خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آن حضرت حین
عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بان
تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و
مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد. و اول من تکلم به یعرب بن قحطان

ص ۷۶

و اول من کتب بالعربیه مرامر الطائی و اول من قال الشعر حمیر بن سبا و
بعد رسوم خطیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید. حال ملاحظه

نمائید بعد از آدم چقدر لسان و بیان و قواعد خطیّه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم. مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده. در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته. و از این مراتب گذشته

ص ۷۷

در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور. بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است. انشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت. الیوم حقائق مظاهر امریّه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقائق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الاعصار و من اعرض عنه فقد کفر بالله المقتدر العزیز المختار. و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصد فائز میشود اگر چه باختصار نازل شده و لکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور. نسئل الله ان یرزقک

ص ۷۸

ما قدر لاصفیائّه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انّه علی کلّ شیء قدير و الحمد لله ربّ العالمین.

باسم محبوب یکتا

رائحه احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من ملاً البیان مسدود شده افّ لهؤلاء. این بسی مسلم و واضح و میرهن است که هر ظهور قبلی ناس را بظهور بعد بشارت فرموده علی قدر مقاماتهم و استعداداتهم بعضی باشاره و بعضی بتلویحات خفیّه و اما ظهور قبل فوق آنچه تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده‌اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد شد. یک کلمه

ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلبیم . آیا در هیچ موضعی از مواضع کتب الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش توقّف

ص ۷۹

نمائید قل فاتوا به لا وربی العلیم الخیر . از این فقره گذشته آیا در هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نمائید و یا بر قتلش قیام کنید؟ و اگر در این آیات احدی شبهه نماید این بعینه همان شبهه ایست که در احیان ظهور مظاهر امر مطالع سجّین نموده اند . قسم بشمس معانی که اگر آیات منزله بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد . و چون نقطه بیان روح ما سویه فداه ناظر باین ایام بودند و ما یرتکب به عبادۀ از قلم اعلی جز وصایای محکمۀ و نصائح متقنه و مواعظ حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده . کتاب اسما نازل شد آخر فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسما نامیده اند و در آن الواح جمیع اسما را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسما را بمبدع اسما وصیّت فرموده اند .

ص ۸۰

یا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یغرد به ورقاء الاحزان فی هذا الزمان
الذی ارتفع نداء الشیطان وراء نداء الرحمن لا تا وجدنا ملاّ الیّان فی غفلة
و خسران عظیم . و نفسه المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که کتب الهیه از هر قسمی نازل مخصوصاً کتاب اسما بچه جهت نازل شده کذلک نبأکم علیم خیر . و لکن کجاست آذان صافیه تا ندائیکه از شطر احدیه در کلّ حین مرتفع است اصغنا نماید و کجاست ابصار حدیده که انوار حکمتیه الهیه را از کلمات مشرقه ادراک کند . ظاهر شد قیوم بجمال معلوم و اوست جمال تسع که کل باو وعده داده شده اند مع ذلک روائح منتنه حسد و بغضا بریه را بشانی اخذ نموده که بالمره از نفحات رحمانی و روائح سبحانی در گریزند . قل یا قوم لا تعقبوا الذین حقت علیهم کلمة العذاب و یظهر من وجوههم قهر الله الملك المقتدر العلیم الحکیم .

ص ۸۱

معلوم نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا و الذی جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما اتانی بفضل من عنده که فوق آنچه کرده اند

و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجبست که آیات الهی را تلاوت مینمایند
تالله یلعنهم منزلها و هم لا یسعون. محبوب امکان مع وصایای محکمه متقنه اخبار
فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده و بعد خواهد شد. مع هر نفسیکه حرمة
لامرالله اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیت نموده اند تزییلاً لامرالله و در
اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جهر. قدری انصاف لازمست آخر
این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضحست که بهر نفسی که اعتنا نشد
لامرالله بوده و اظهاراً لسلطنته و اعزازاً لکلمته خواهد بود هر نفسی که
باین جهت غلی داشته باو اظهار عبودیت نموده اند

ص ۸۲

ضراً لامرالله و بغیاً علیه و احدی از احبای الهی خالصاً لوجهه مشرکین را از
این اعمال شنیعه منع ننموده. آیا اثر نار الهیه در قلوب بریه باقی نمانده و
آیا انوار مصباح احدیه در افئده خلیقه تجلی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از
این نار مشتعل نشده اند و از این انوار مستضیء نگشته اند؟ بگوای کاروانهای مدائن
عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده تعجیل نمائید که
شاید بجنود مقرّبین ملحق شوید البتّه هر چه خفیف حرکت نمائید. احسن است
بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را و بشرط احدیه توجه نمائید. قلم قدم میفرماید
ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید؟ اگر قادر بر طیران در
هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعه عربیه
این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل

ص ۸۳

نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا
الی الحق سبیلاً. فوالذی اشتعل نار حبه فی قلبی علی شأن لا تخمدها میاه
اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفداء ما
قصر فی تبلیغ امری و لکنّ الناس هم مقصرون و مفرطون. هر نفسیکه یکساعت خود را
لوجه الله از حجابات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و
پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون
الغریب. احجار صلبه از کلمه الهیه در ناله و حنینند و لکن بریه در غفلت عظیم
اینست که در کتب الهیه از قبل نازل که از احجار انهار جاری و لکن از قلوب اشرار

اثری ظاهر نه صدق الله العلیّ العظیم. بدان ای سائل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور

ص ۸۴

طوبی لمن بلغها و اخرج اللّٰتالی المکنونة فیها. اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیّه اشراق فرمود بر کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمه جامعیه بوده فکّر لتعرف. و لکن اشراق شمس ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بیاطن فو الذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد. و اگر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارشرا در کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن ظاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کلّ حین اصغا مینماید. ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر

ص ۸۵

و لکن ابصار محجوب. ای لیب، طیب لازم که شاید باکسیر اسم اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب نماید. ای کاش از وجود بالغین عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرّضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار مشکل است الا لمن استشفی من الدّریاق الاعظم و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی الجمله رایحه عرفان استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده اند. از خدا بخواهید که قلوب را طاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دوش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند. و اگر امم بمقصود الهی فائز میشدند در حین ظهور محتجب نیماندند

ص ۸۶

مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحررفی از معانی آن فائز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود محتجب و غافل بوده اند مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشأنیکه بعضی از مطالبی که نزد عامّه بود نفوسیکه خود را از خواص

میشمردند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشانی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده اند. ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده اند تا آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت. و همچنین قیامت و ما یتعلق بها که احدی برشعی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فائز نه و کل سراب را آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد. و از این مراتب

ص ۸۷

گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده اند و غبار وهم و طین ظنون جمیع بریه را از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و ناس را بکوثر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد. حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع از آن غافل بودند. و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقنعه در عرفات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حق لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل حق لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیعست این قول هم صحیح و تمامست چه اگر حق جل ذکره به کلمه ای الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بان

ص ۸۸

تکلم نموده و نمایند آنکلمه بدیع خواهد بود لوکنتم تتفکرون. در کلمه توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حق بان ناطق و جمیع بریه از ملل مختلفه باین کلمه ای طیبه متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابداً حکم بدع از او سلب نشده کلمه که حق بان تکلم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن کلمه بر کل اشیاء ظاهراً و باطنا مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود. و اینکه بعضی از ناس بعضی از مطالب موهومه متکلم و بان افتخار و استکبار مینمایند جمیع عند الله مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر الله است نه در بیانات ظاهریه چنانچه ظهور قبلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا لتعرفوا. مثلاً نفوسیکه بذروه عرفان ارتقا نموده اند و نفوسیکه

ص ۸۹

در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یک مقام قائم چه که شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحق و قبول او شود محبوب و الا مردود کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور. مثلاً لو يقول ولدت كقوله لم يلد ولم يولد اگر چه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفعست و لکن این امتیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیت الهیه بتنزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در افئده عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که بین بریه محقق شده. یا لیت کنت مستطیعاً

ص ۹۰

باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر باحتجاب نفوس است و الا انه لهو الغنی الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی. باری الیوم هر نفسیکه تصدیق نمود بانچه از سماء مشیت الهی نازل او بمنتهی ذروه عرفان مرتقی و فائز و من دون آن محروم و معدوم نسل الله ان یوقنا و ایاکم علی الاستقامه فی هذا الامر الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ السکر سگان مدائن الانشاء الا الذین سبقتهم الهدایه من الله المهیمن القیوم. ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمائی و همچه بدانید که ظهور حق مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتة

ص ۹۱

بین بریه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر میشود و در این مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قسیسین نصاری که در مدینه کبیره ساکنست از سماء مشیت رحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغة الهیه که از ابصار مستور است مطلع شوند. قوله تعالی قد حضر کتابک فی

ملكوت ربك الرحمن و اخذناه بروح و ريحان و اجبناك قبل السؤال فكّر لتعرف و هذا من فضل ربك العزيز المستعان. طوبى لك بما فزت بذلك و لو هو مستور فسوف يكشف لك اذا شاء الله و اراد و ترى ما لا رات العيون. يا أيها المتغمّس في بحر العرفان و الناظر الى شطر ربك الرحمن اعلم بانّ الامر عظيم عظيم انظر ثم

ص ٩٢

اذكر الذى سمى ببطرس فى ملكوت الله انه مع علوّ شأنه و جلاله قدره و عظم مقامه كاد ان تزلّ قدماه عن الصّراط فاخذته يد الفضل و عصمه من الزّلل و جعله من الموقنين. انك لو تعرف هذه النّعمة الّتى هدرت بها الورقآء على افنان سدرة المنتهى لتوقن بانّ ما ذكر من قبل قد كمل بالحقّ و اذاً يأكل فى ملكوت الله من النّعمة الباقية الابدية و يشرب من كوثر الحقائق و سلسيل المعانى و لكنّ الثّاس هم فى حجاب عظيم. انّ الذين سمعوا هذا النداء و غفلوا عنه انهم لو كانوا عدماء لخير لهم من ان يتوقفوا فى هذا الامر و لكن ظهر ما ظهر و قضى الامر من لدى الله المقتدر العزيز المختار. قل يا قوم قد جاء الرّوح مرّة اخرى ليتمّ لكم ما قال من قبل كذلك و عدتم به فى الالواح ان كنتم من العارفين. انه يقول كما قال و انفق روحه كما انفق اول مرّة حباً لمن فى السّموات و الارضين

ص ٩٣

ثمّ اعلم بانّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بكت الاشياء كلّها و لكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شىء كما تشهد و ترى فى الخلائق اجمعين. كلّ حكيم ظهرت منه الحكمة و كلّ عالم فصلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه الصّنائع و كلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأييد روحه المتعالى المتصرّف المنير. و نشهد بانّه حين اذ اتى فى العالم تجلّى على الممكنات و به طهر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمى و برء كلّ سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فتحت عين كلّ عمى و تزكّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدير. و فى مقام يطلق البرص على كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذى احتجب انه ابرص و لا يذكر فى ملكوت الله العزيز الحميد. و انا نشهد بانّ من كلمة الله طهر كلّ ابرص و برء كلّ عليل و طاب كلّ مريض و أنّها لمظهر العالم طوبى لمن اقبل اليها بوجه منير. ثمّ اعلم بانّ الّذى صعد

ص ٩٤

الى السَّمَاءِ قد نزل بالحقّ وبه مرّت روائح الفضل على العالم وكان ربّك على ما اقول شهيدا. قد تعطر العالم برجوعه و ظهوره و الذين اشتغلوا بالدنيا و زخرفها لا يجدون عرف القميص و انا وجدناهم على وهم عظيم قل انّ التّاقوس يصيح باسمه و التّاقور بذكره و يشهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين. ولكنّ اليوم قد برء الابرص قبل ان يقول له كن طاهراً و انّ بظهوره قد برء العالم و اهله من كلّ دآء و سقم تعالى هذا الفضل الّذى ما سبقه فضل و تعالى هذه الرّحمة الّتى سبقت العالمين. انك يا ايّها المذكور فى ملكوت الله استقدر من ربّك قم و قل يا ملأ الارض قد جاء محيى العالم و مضرم التّار فى قلب العالم و قد نادى المناد فى بريّة القدس باسم على قبل نبيل و بشرّ التّاس بلقاء الله فى جنّة الابهى و قد فتح بابها

ص ۹۵

بالفضل على وجوه المقبلين و قد كمل ما رقم من القلم الاعلى فى ملكوت الله ربّ الآخرة و الاولى و الّذى اراده يأكله و اّنه لرزق بديع. قل قد ظهر التّاقوس الاعظم و تدقّه يد المشيّة فى جنّة الاحديّة استمعوا يا قوم و لا تكوننّ من الغافلين. انشاء الله خلقى ظاهر شوندى كه مقصود حقّ جلّ و عزّرا از بيانات ادراك نمايند و در كمال خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ و صيانته آن از انفس مشرّكة مردوده جهد نمايند اّنه على ما يشاء قدير. و هر نفسيكه برشحي از كوثر بيان مرزوق شد ادراك مينمايد كه در ظهور نقطه بيان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و اين ظهور و ظهور قبل بعينه ظهور ابن زكريّا و روحست و در بعضى از الواح نازله ذكر شده ملاحظه فرمائيد. اينست آن ظهور كه براى استعداد اهل عالم آمده هنگام فناى عالم و اهل آن رسيد آمد آن كسى كه باقى بود تا حيات

ص ۹۶

باقيه بخشد و باقى دارد و ماية زندگى عنایت فرمايد. ثابت شد آنچه در بيان نازل شده اينست آن جمال موعود كه فرموده بعد از من ميايد و پيش از منست. او بود آن ندآء كه ما بين آسمان و زمين بلند شد كه مقامهاى الهى را درست نمايد و تعمير كنيد يعنى قلوبرا. و آن همان ندا بود كه ابن زكريّا قبل از روح فرمود من آواز آن كسم كه در بيابان ندا ميكند كه راه خداوند را درست كنيد اگر افعى از امّهات متولّد ميشد احسن بود از اينكه انسان متولّد شود و در ملكوت الهى باعراض معروف گردد طوبى للعقائم فويل للمرضعات. بگو قلم اعلى مي فرمايد اى گمگشتگان

بریه هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید نفسی را که بذکر ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرب جوئید البتّه در روشنائی اعمال مردوده نفسانیّه دیده

ص ۹۷

شود. وای بر نفوسیکه از این ایام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلی دهد ایشانرا. خوشا حال صدیقان که بصدق مبین فائز شدند خوشا حال عارفان که سیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجّه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده. نیکوست حال قوی دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده‌اند و از اهل بقا در جبروت اعلیٰ مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند. بگوای بندگان در هر صورت مقتول و مذبحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض

ص ۹۸

در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دیه نفس محبوبست این ثمر مرغوب را فراموش نکنید و از دست مدهید. نیکوست حال درست کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطعست بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگر چه مابین عباد بعزت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناگهان و غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید. کلمه قبل بروح بدیع در جمیع احیان این زمان از افق فم مشیت رحمن مشرق و آن کلمه ایست که باین یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و ابن زکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده‌ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی درآورم. بگوای دوستان سارقان و خائنان در کمینگاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمن غافل مشوید و لئالی حبّ الهی را

ص ۹۹

از دزدان حفظ نمائید. قسم بنیرافق سماء معانی که اگر نفسی ایوم حجابات اوهام را خرق ننماید ندای الهی را اصغا نکند نیکوست حال نفوسیکه اصنام وهمیه را

بقدرت الهیّه شکستند و ندای رحمن را شنیده از مابین اموات برخاسته اند علیهم
 نجات الله مالک الاسماء والصفات. ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان
 مرتفع شد و قلب عالم از اصغاء کلمه الهی بنار حبّ مشتعل و لکن افسردگان در قبور
 غفلت و نسیان مانده اند حرارت آنرا نیافته اند تا چه رسد باشتعال هم فی القبور
 خالدون. قوموا یا قوم علی نصره الله قد جائکم القیوم الذی بشرکم به القآثم و
 به ظهر الزلزال الاکبر و الفزع الاعظم و المخلصون بظهوره یفرحون و المشرکون بنار
 الغلّ یحترقون. قل اقسامکم بالله یا ملأ البیان بان تنصفوا فی کلمه واحده و هی
 ان ربکم الرحمن ما علّق هذا الامر بشیء

ص ۱۰۰

عمّا خلق فی الاکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم. و لو
 علّق هذا الظهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملأ الظالمین؟ هل من ذی اذن واعیه
 او ذی بصر حدید لیسع و یعرف؟ قل قد تبکی عین الله و انتم تلعبون یا من تحیر
 فیکم و من فعلکم ملأ عالون. ای دوستان من شما چشمه های بیان منید و در هر چشمه
 قطره ای از کوثر معانی رحمانی چکیده ببازوی یقین چشمه ها را از خاشاک ظنون و اوهام
 پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئله جوابهای محکمه متقنه ظاهر
 شود در این ظهور اعظم باید کل بعلم و حکم ظاهر شوید چه که کل بریه بل کلّ
 اشیا از هبوب لواقع الهیه در این ایام لا شبهه علی قدرها حامل فیوضات
 ربّانیّه شده اند. در گیاه کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره
 مکنونه نازل انشاء الله ببصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت. و

ص ۱۰۱

این سؤال را بعینه از روح نموده اند که ابن زکریّا آمد و ناس را بحق خواند و غسل
 تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من
 شهادت دهد و وفا فرمود بآنچه مأمور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم. یا
 ایها الناظر الی المنظر الاکبر احزان به مرتبه ای رسیده که لسان رحمن از بیان
 ممنوع شده فو الله تبکی عینی و یتحرک لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً
 تلقاء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده اند که اگر الیوم از نفسی خلاف
 آنچه لم یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بان امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند قبول
 دارند. مثلاً رئیس الافاکیین نوشته آیات در اول ظهور حجّت بوده و حال نیست. بگو

ای اهل بیان انصفوا بالله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات
عزّصمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه

ص ۱۰۲

کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید و لکن حق
بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله
ناظر باشد. و این بسی واضحت که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول
معرض بالله است مع ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند
و خود را ناصر بیان میدانند فوالله انّ البیان ینوح منهم و یلعنهم. حال لوجه
الله فی الجملة تفکر نمائید سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد
نموده اند چیست؟ این بسی معلوم و واضحت که سبب قبول بعضی از اهل بیانست و آلا فو
الذی انطقنی بالحقّ و اظهرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت
نمینمودند. این از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که سطری
مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً

ص ۱۰۳

و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقّف نمائید و جز آیات نخواهید مع ذلک انکار
نموده اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده اند و نفسی اعتراض
نموده و لکن باین مقرر که باختیار او کلّ کتب ناطق است نسبت داده اند که احکام
بیان را نسخ نموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین مع آنکه بنصّ بیان این
ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنائش ناطق و بظهورش مبشّر و ما
یظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور قبله و من فرق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب.
و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرّ اقدس خارق عادات دیده اند علی شأن
لا یدکر بالبیان فاسئلوا المدینة و من حولها لیظهر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن
نفس معرض در خود چه قائل است لا و نفس البهّاء لیس الا علی افک کبیر. از حق
بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لانّ هذا الامر

ص ۱۰۴

عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود لایقی الا من کان ناظراً الی
المنظر الاکبر و منقطعاً عمّن فی السموات و الارض حبّاً لله المقتدر العزیز

الحکیم. الیوم یوم نصرت امر الہی است بر ہر نفسی لازم کہ در کمال استقامت ناس را بشرط الہی دعوت نماید انشاء اللہ جہد بلیغ نمائید کہ شاید گمگشتگان بریۃ نفس و ہوی بافق قدس ابھی توجہ نمایند از نفوس اثر محبوب بودہ و خواہد بود چہ کہ ثمر ہر نفسی اثر اوست نفس بی اثر مثل شجر بی ثمر در منظر اکبر مذکور للہ ناطق شوید واللہ تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکہ ناظر بخدمتی کہ بآن مأمورید من لدی اللہ اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت حقّ در کلّ احیان و مدد فیضش در کلّ اوان رسیدہ و خواہد رسید. من کان لہ ائہ معہ و یؤیدہ بالحقّ و ائہ علی کلّ شیءٍ قدیر و البہاء علیکم یا احبّائی

ص ۱۰۵

بدوام ملکوتی و بقآء جبروتی.

هو اللہ تعالیٰ شأنہ العظمة و الکبریاء

و ما سئل السائل فی قول الحکماء بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء. قل فاعلم أنّ المقصود من الاشیاء فی هذا المقام لم یکن الاّ الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الکلّ الواجد و هذا کلّ لا یذکر عنده بعض و لا یقابله جزء و الحاصل أنّ بسیط الحقیقة لّمّا کان بسیطاً من جمیع الجهات ائہ واجد و مستجمع لجمیع الکمالات الّتی لا حدّ و لا نہایة لها چنانچہ فرمودہ اند لیس لصنعه حدّ محدود. بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت مذکورہ کمالات وجود من حیث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناہیہ است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوّت و شدّت وجود ذکر

ص ۱۰۶

کردہ اند. مقصود حکیم این نبودہ کہ واجب الوجود منحلّ بوجودات غیر متناہیہ شدہ سبحانہ سبحانہ عن ذلک چنانچہ خود حکما گفته اند بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء و لیس بشیءٍ من الاشیاء و فی مقام آخرانّ انوار بسیط الحقیقة تری فی کلّ الاشیاء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیدہ در کلّ اشیاء آیات احدیہ را مشاہدہ مینمایند چہ کہ جمیع اشیاء مظاهر اسماء الہیہ بودہ و ہستند و حقّ لم یزل و لایزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بودہ و خواہد بود و اشیاء در امکانہ حدود موجود و مشہود چنانچہ گفته اند لّمّا کان وجود الواجب فی

کمال القوّة والشّدّة لو يجوز ينحلّ بوجودات غير متناهية ولكن لا يجوز ما انحلّ. در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد

ص ۱۰۷

چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود. دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن اینست که کلّ را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حقّ را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کلّ شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله ولم یکن معه شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند. مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حقست دائم و باقی. و توحید شهودی آنست که در کلّ شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی

ص ۱۰۸

نازل سنر بهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در این مقام در کلّ شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا. مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهیه شده تعالی تعالی من ان ینحلّ بشیء او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدّساً عن دونه و منزهاً عما سویه نشهد انه کان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهیمنة علی العالمین. و در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لایدرکست در این مقام کان و یكون مقدّساً عن الاذکار و الاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطّلب مردود. لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاریست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود. اوست

ص ۱۰۹

مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کلّ الاسماء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه كما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الاذکار کلّها. و مقرّ نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در

باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات. در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مرتبی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لاتحصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لاینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر. و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده‌اند. فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات

ص ۱۱۰

نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه. و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند. و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمى موسومست و در هر فتی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند. و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند. باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لامرالله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن اینعبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی ننموده و نخواهد نمود. مثلاً حکیمی که باین کلمه

ص ۱۱۱

تکلم نموده لوکان موجوداً و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورآء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود. چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بانّ ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار. اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور.

ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسجربلا
ثمر. در حکیم سبزواری

ص ۱۱۲

مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی
موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه
تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده
انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فائز این مقامات را
حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل
مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من
غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را ندا میفرماید ابدأ اصغا نموده
چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود. حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده
و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم
مانده او عرف و ستر او عرف و انکر. باری بسا از نفوس که

ص ۱۱۳

تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت
معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر بید الله يعطی من یشاء ما
یشاء و يمنع عمّن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه
لا اله الا هو العليم الحکیم. در این آیات در یکی از الواح نازل کم من ذی
عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لك الحمد يا اله
العالمین کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم ان ربک لهو الحاکم
علی ما یرید. یا حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام وجهک تقرب
لیه ثم اشرب منه باسم ربک العليم الخبير لعمری انه یبلغک الی مقام لا
تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم
انه لا اله الا هو المقتدر العزيز القدير. هذا یوم ینبغی لكل نفس اذا سمع
النداء من مطلع البداء یدع

ص ۱۱۴

الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لبیک یا محبوب العالمین. قل یا

ايها السائل لو يأخذك سكر خمريان ربك الرحمن وتعرف ما فيه من الحكمة و
التبيان لتضع الامكان وتقوم على نصرة هذا المظلوم الغريب وتقول سبحان من
اظهر الجارى المنجمد والبسيط المحدود والمستور المشهود الذى اذا يراه احد فى
الظاهر يجده على هيكل الانسان بين ايدى اهل الطغيان واذا يتفكر فى الباطن
يراه مهيمناً على من فى السموات والارضين. استمع ما تنطق به النار من السدرة
المرتفعة النوراء على البقعة الحمراء يا قوم اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب
كذلك قضى الامر واتى الحكم من لدن قوئى امين. يا ايها السائل قد ذكر ذكرك
لدى الوجه فى هذا السجن المبين لذا نزل لك هذا اللوح الذى من افقه لاحت شمس
الطاف ربك العزيز الحميد.

ص ١١٥

اعرف قدرها واغل مهرها انها خير لك ان كنت من العارفين. نسئل الله ان
يؤيدك على امره وذكره ويقدر لك ما هو خير لك فى الدنيا والآخرة انه
مجيب دعوة السائلين وارحم الراحمين. يا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات
اشارات مالک الاسماء واستنورت بانوار الوجه الذى اشرق من مطلع البقاء توجه
الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء ومالك الاسماء اسئلك باسمك الذى به
فتحت ابواب لقائك على خلقك واشرقت شمس عنايتك على من فى ملكك ان تجعلنى
مستقيماً على حبك و منقطعاً عن سوائك وقائماً على خدمتك و ناظراً الى وجهك
و ناطقاً بثنائك. اى رب ايدنى فى ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع امرك على شأن
اخرق السبحات بفضلك و عنايتك و احرق الحجبات بنار محبتك. اى رب انت القوئى
وانا الضعيف وانت الغنى

ص ١١٦

وانا الفقير اسئلك ببحر عنايتك ان لا تجعلنى محروماً من فضلك و مواهبك يشهد
كل الاشياء بعظمتك و اجلالك و قوتك و اقتدارك خذ يدى بيد ارادتك و انقذنى
بسلطانك ثم اكتب لى ما كتبه لاصفيائك الذين اقبلوا اليك و وفوا بعهدك و
ميثاقك و طاروا فى هواء ارادتك و نطقوا بثنائك بين بريتك انك انت المقتدر
المهيمن المتعالى العزيز الكريم.

بسمه الرؤف العطوف

يا مهدي استمع نداءً من كان منغمساً في بحر البلاء و اذا تمهله الامواج يرفع
رأسه ناظراً الى الشرق و يقول قد اتى المحبوب اقبلوا اليه ثم تأخذه الامواج
و تغرقه و اذا سكنت يطلع رأسه ناظراً الى الغرب و ناطقاً باعلى الصوت هذا
لمحبيب العالمين قد اتى لحيوتكم و ارتفاع مقامكم انتم تركتموه في هذه المحنة
التي ما رأت شبهها عين الابداع انه لهو العليم الخبير.

ص ١١٧

يا مهدي لعمرى لو اخرق الاحجاب و ترانى فى الظلم الذى اكون فيه لتخرج و تصيح
بين الامكان و تنسى نفسك و ما اعترىها من الاحزان و لكن سترناه فضلاً من لدن
ربك العزيز الكريم. و مع تلك الحالة و هذه الاحوال اكون مشرقاً من افق الجمال و
طالعاً من مطلع القدرة و الاجلال على شأن لو ينظرني احد يجد من اسارير جبهتي
فرح الله و من وجنتى نور الله المقتدر العزيز العظيم. و لو ان المرء يفر من
البلاء و لكن به انس البهلاء فى سبيل الله مالک الاسماء كذلك نقلى عليك لتدع
الاحزان و رآتك و تتبع مظهر الرحمن بين الاكوان ان هذا لفوز عظيم. دع عنك
خيبتك ثم اعترف بما شهد لك القلم الاعلى فى الواح شتى انه اعترف بحبك موليك
و نزل لك ما فاحت به نفحة المحبوب بين الآفاق. هل ينبغى الاقرار بما

ص ١١٨

نزل لك او الارتياب لا و ربك العزيز الوهاب دع الآخر ثم اطمئن بفضل موليك
كذلك يأمرک المظلوم انه لهو المطاع فيما اراد. بلسان پارسی بشنو در آنچه نازل
شده موقن باش و از حق استقامت بطلب على ما انت عليه او لم يكفك شهادة الله قد
شهد بايمانك و اقبالك و دعوتك و نصرتك. لعمرى لو تعرف ما نزل لك حق العرفان
لتطير باجنحة الشوق اياك ان تمر منك رائحة اليباس كن فى الرجاء ثم ارسل
فى كل مرة ما يتضوع به عرف السرور تلقاء وجه ربك العزيز الحميد هذا ما
وصيناك به من قبل و فى هذا اللوح المنير. اسمى از اول دنيا تا حين نفسى باين
بلايا مبتلا نشده مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در غزوه خندق بعضى از
اصحاب آن حضرت كه بر حسب ظاهر كمال خدمت و جان فشانى اظهار مينمودند فى الخلاء
اسروا بهذا القول

ص ١١٩

انَّ مُحَمَّدًا يَعِدُنَا اِنْ نَاكَلْ خَزِيْنَةَ كَسْرَى وَ قِيصِرْ وَلَنْ يَأْمَنَ اِحْدُ مَنَا اِنْ يَذْهَبَ
 اِلَى الْغَائِطِ وَ اَيْنَ اَمْرٍ دَرَسْنِيْنَ مَعْدُوْدَاتٍ مِنْ غَيْرِ غَلْبَةٍ ظَاهِرَةٍ وَ حَكْمٍ ظَاهِرٍ جَمَالٍ قَدَمٍ
 بَيْنَ مَدْعِيَانِ بُوْدَةٌ مَعْلُوْمٌ اَسْتَدْرَا اِنْصُوْرَتٍ چِهْ وَاَقْعٌ شُدَّهْ وَ مِيْشُوْد. طَعْمَهْ يَكِيْ اَزْ اَصْحَابِ
 اَنْ حَضْرَتِ بُوْدِ شَبِيْ زَرْهِيْ سَرْقَتِ نَمُوْدِ عَلٰى الصَّبْحِ يَهُودِ جَمْعِ شُدْنَدِ وَ بَاثِرٌ وَ عِلَامَتِ اَنْ پِي
 بَرْدَنْدِ وَ بَعْدِ اَزْ اَطْلَاعِ بَيْنِ يَدِيْ حَضْرَتِ حَاضِرِ مَعْلُوْمٌ اَسْتَدْرَا يَهُودِ عَنُوْدِ چِهْ كَرْدَنْدِ. حَضْرَتِ
 تَوْقُفِ فَرْمُوْدَنْدِ وَ نَخُوْاَسْتَنْدِ اَيْنِ ذَنْبِ بَرِ اِسْلَامِ ثَابِتِ شُوْدِ چِهْ كِهْ سَبَبِ تَضْيِيْعِ اَمْرِ اللّٰهِ
 مَا بَيْنِ عِبَادِ بُوْدِ بَعْتَهْ جَبْرِيْلُ نَازِلٌ وَ اَيْنِ آيَهْ تَلَاوْتِ نَمُوْدِ اَنَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ
 الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاكَ اللّٰهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِيْنَ خَصِيْمًا. وَ
 بَعْدِ طَعْمَهْ اِعْرَاضِ نَمُوْدِ وَ مَقْتَرِيَاتِيْ بِحَضْرَتِ نَسَبِ دَاَدَهْ مَا بَيْنِ قَوْمِ كِهْ لَا يَحِبُّ الْقَلَمِ اِنْ
 يَجْرِيْ عَلِيْهَا وَ بَعْدِ بَارْتَدَادِ تَمَامِ رَجُوْعِ بَمَكَّهْ نَمُوْدِ

ص ۱۲۰

وَ نَزْدِ مَشْرِكِيْنَ سَاكِنِ. وَ هَمِچْنِيْنَ مَا بَيْنِ زَبِيْرِكِهْ بِحَضْرَتِ نَسَبِ دَاَسْتِ وَ حَاطِبِ بِجَهْتِ اَبِ وَ
 زَمِيْنِيْ كَفْتِكُوْ شُدْ تَا اَنَكِهْ بِمَحَاكِمَهْ خَدْمَتِ حَضْرَتِ حَاضِرِ شُدْنَدِ حَضْرَتِ فَرْمُوْدَنْدِ يَا زَبِيْرِ اَذْهَبْ
 وَ اَسْقِ اَرْضَكَ دَرِ اَيْنِ اِثْنَا حَاطِبِ بِكَلْمَهْ اِيْ تَكَلَّمِ نَمُوْدِ مَشْعُرِ بَرِ اَيْنَكِهْ حَضْرَتِ اَزْ حَقِّ مِيْلِ
 نَمُوْدَهْ اَنْدِ اَيْنِ آيَهْ مَبَارَكِهْ نَازِلِ فَلَآ وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يَحْكُمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ
 بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوْا فِىْ اَنْفُسِهِمْ حَرْجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يَسْلَمُوْا تَسْلِيْمًا. بَعْدِ بِيْرُوْنَ اَمْدَنْدِ
 عَمَّارِ يَاسِرِ وَ اَيْنِ مَسْعُوْدِ سَوْآلِ نَمُوْدَنْدِ، لَآئِيْ نَفْسِ صَدْرِ الْحَكْمِ؟ حَاطِبِ بِكَمَالِ اسْتِهْزَاءِ وَ
 سَخْرِيَهْ وَ غَمَزِ حَاجِبِ اِشَارَهْ نَمُوْدِ بَزِيْرِ. چِنْدِ نَفَرِ يَهُودِيْ دَرِ اَنْ مَقَامِ حَاضِرِ كَفْتَنْدِ قَاتِلِ
 اللّٰهِ هُوْلَآءِ اَيْنِ چِهْ گَرْهِيْ هَسْتَنْدِ كِهْ گَوَاهِيْ دَاَدَهْ اَنْدِ بَرَسَالَتِ اَيْنِ رَجُلِ وَ حَكْمِ اَوْ رَا
 مَتَّهْمِ مِيْدَارَنْدِ. دَرِ اَيْنِ اِثْنَا عَمَّارِ يَاسِرِ فَرْمُوْدِ بِخَدَايِ مُحَمَّدِ سُوْگَنْدِ كِهْ اَكْرَ مُحَمَّدِ
 فَرْمَايِدِ خُوْدِ رَا بَكْشِ بَكْشِ وَ ثَابِتِ بِنِ قَيْسِ وَ اَيْنِ مَسْعُوْدِ هَمِ بَهْمِيْنَ كَلْمَهْ تَكَلَّمِ نَمُوْدَنْدِ
 اَيْنِ آيَهْ نَازِلِ وَ لَوْ اَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اِنْ اَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ اَوْ اَخْرَجُوْا

ص ۱۲۱

مَنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوْهُ اِلَّا قَلِيْلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ اَنْتُمْ فَعَلُوْا مَا يُوْعَظُوْنَ بِهٖ لَكَانَ خَيْرًا
 لَهُمْ وَ اَشَدَّ تَثْبِيْتًا. وَ دَرِ مَقَامِ دِيْگَرِ مَا بَيْنِ يَكِيْ اَزْ يَهُودِ وَ صَحَابِهْ نَزَاعِ وَاَقْعِ شُدْ
 يَهُودِيْ بِمَحَاكِمَهْ حَضْرَتِ اِقْبَالِ نَمُوْدِ وَ مَسْلَمِ بَكْعَبِ بِنِ اَشْرَفِ مَائِيْلِ بَاَصْرَارِ يَهُودِيْ خَدْمَتِ حَضْرَتِ
 حَاضِرِ شُدْنَدِ وَ صَدْرِ الْحَكْمِ لِيَهُودِيْ وَ بَعْدِ نَزَلْتِ هَذِهِ الْاٰيَةُ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ
 اَنْهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ وَ مَا اَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيْدُوْنَ اَنْ يَتَحَاكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ

قد امروا ان يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم ضاللاً بعيداً و مقصود از طاغوت در این مقام كعب بن اشرف بوده. بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که میرویم نزد عمر بن خطاب بعد از حضور تفصیلاً ذکر نمودند فقال عمر ان اصبر الى ان آتیک دخل البيت و اخذ السيف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جزاء من لم یرض بما حکم

ص ۱۲۲

به رسول الله فلما بلغ الرسول سماءه بالفاروق و من ذلك اليوم لقب بهذا الاسم. از این اذکار همچه معلوم میشود که الیوم قلم اعلى بتفسیر قرآن و شرح نزول مشغولست هذا حزن فوق حزن اگر چه و نفسه الحق لم یزل و لا یزال ذکر اصفیای حق و آثار ایشان محبوب بوده اشتاق ما نسب الیهم و ما تفوه به السنهم و ذکر ما ظهر فی آیامهم حزن نظر بان است که در کل اعصار بر مظاهر حق اینگونه بلایا وارد شده و دیگر آیام چنین اقتضا نموده که مصلحه این اذکار از قلم مختار جاری تا آنجناب و احبای حق از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب ارضین و سموات بر شحی از طمطم بحر بلایای وارده بر او مطلع شوند. باری نرجع القول فیما کنا فیہ بعد از فتح مکه غزوه حنین که ما بین مکه و طائفست واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد از قبیل اباعر

ص ۱۲۳

و اغنام و غیره حضرت باعظم اهل مکه مثل ابوسفیان و غیره هر یک صد ناقه عنایت فرمودند و ما دون هؤلاء اربعین عنایت شد. شخصی عرض نمود لا اراک ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل عندی، فعند من و در این مقام انصار مکدر شدند چه که از همه فقیرتر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بایشان عنایت نفرمودند. فلما اخذهم سوء الظنون و الاوهام اخذتهم ید عنایة ربک مالک الانام قال الرسول روح من فی الملكوت فداه: ا ما ترضون یا انصاری بائهم یرجعون مع الابعار والاغنام و انتم ترجعون مع رسول الله؟ باری ای عبد ناظر اگر بخوایم جمیع آنچه وارد شده بنص آیات الهیه ذکر نمایم بطول الکلام و نبعث عن المرام. مقصود آنکه مع اقتدار ظاهر و اتصال حکم باطن بظاهر اینهمه بلایا بر ایشان وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری

ص ۱۲۴

میفرمودند چنانچه در یکروز هفتصد نفر را کردند زدن و این در غزوه بنی قریظه بوده. و تفصیل او آنکه بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یا مرک ذو امر عظیم بآن تصلی العصر و اصحابک عند بنی قریظه و امر النبی اصحابه بما امر فخرج و معه الاصحاب الی بنی قریظه فلما بلغوا احاطهم جند الله و اخذ قلوبهم الرعب عند ذلك سئل الاوس رسول الله فی اطلاقهم کما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخضرج. مجملاً آنکه اوس و خضرج دو طائفه بودند و ما بین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام الرسول و ظهر بالحق جمعهما الاسلام لذا باین دو طائفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء اوس بود. و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خضرج بودند بوساطت بعض منافقین که در ظاهر دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند

ص ۱۲۵

بنی قریظه هم همان قسم رجا نمودند. قال الرسول روح ما سويه فداه الا ترضون بما يحکم فيهم سعد بن معاذ و انه كان سيد الاوس؟ فقالوا بلى و لكن سعد مذكور عليه رشحات التور بسبب جرحه که در غزوه خندق بایشان رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند و او را بزحمت تمام حاضر ساختند. فلما حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بان يقتل رجالهم و يقسم اموالهم و تُسبى ذراريهم و نسائهم. قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة اربعة و بعد رجع النبی الی المدینة و عمل بهم الجند کما حکم به سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نسائهم و ذراريهم در دو یوم هفتصد نفر را کردند زدن. مع قدرت ظاهره و باطنه و شوکت الهیه متصلاً بعضی مرتد و بعضی رجوع باصنام و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول. و این مظلوم

ص ۱۲۶

در دیار غربت جمیع عالمنند که کل ملوک معرض و جمیع ادیان مخالف حال معلومست چه بلائی وارد شده و میشود. مثلاً اگر بنفسی گفته شود لا تشرب الخمر ولا تقل ما لا اذن به الله فوراً قیام مینماید بمفتریاتی که شبه آن در ارض تصور نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منهیات لاتحصی طرد نمودیم قسم بافتاب عز تقدیس بطغیانی ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال مذمومه منهیة خود را در نزد جمیع اهل بلد بحق نسبت داده اند علیهم ما علیهم. حال تفکر نمائید

ضّر در چه مقامست و بلا بچه رتبه يفعلون ما يشاءون و يحكمون ما يريدون الآ
الذّينهم آمنوا بالله و استقاموا. امر این ارض بسیار شدید است لوح صامصون را
ملاحظه نمائید و همچنین الواحیکه در سنین قبل نازل شده و اخبار ما یأتی در آن

ص ۱۲۷

مذکور این همه امور بنفس حقّ راجع مع ذلک در کمال سرور و ابتهاج مشغول بما امر به
بین العباد بوده و هست. لذا آنجناب نباید از بعض امور مکدّر باشند امش علی قدم
ربّک هذا حکم الله من قبل و من بعد اتّبع و کن من العالمین. هر قدر مظلوم واقع
شوید احبّ بوده و هست اتّباعاً لمظلومیّة مولیک. کبر علی وجه ابن اخیک من
قبل هذا المظلوم الغریب قل یا علی قبل اکبر قد اشتعلت نار بانامل ربّک و اشتعلت
منها الآفاق و لکنّ الناس فی حجاب عظیم تقرب بقلبک الیها خالصاً لوجه الله
لعمری بها یوقد فی قلبک سراج محبّته علی شأن لا تطفئه الاریاح و لا بحور
السّموات و الارضین اشکر ربّک بما تقرّبت و دخلت و حضرت و توجّه الیک لحاظ ربّک
العزیز العلیم اعرف قدر هذا الفضل قم بثنائه بین العالمین. هل یحزنک بعد لقاء

ص ۱۲۸

ربّک من شیء؟ هذا لا ینبغی لک اقنع بحبّی و تمسّک به انه یکفیک لو کنت من
العارفین انک لو تغفل انه لا یغفل عنک و یدکرک بما وجد منک عرف القمیص و یعطیک
ما اراد انه لهو الغفور الرّحیم. استقم علی الامر لعمری لایعاد لها ما خلق فی
الارض و کن من الرّاسخین. ثمّ اذکر الانیس قل انت فی الغریة و ربّک هو الغریب و
الفرق لیس عندک من یؤذیک او یعدّیک او یتکلّم بالسّوء و لکن هذا الغریب قد وقع
بین ایدی الظّالمین يفعلون به ما یریدون و یتکلّمون فی ما یشاءون و یحکمون
علیه ما لا حکم به المعروضون فی قرون الاولین. اشکر ربّک فی هذه الحالة کما اشکر
فی هذه البلیّة کذلک یأمرك اشفق العباد بک و ارحمهم الیک انه لهو المشفق الغفور
الکریم. لا تحزن من شیء اثبت علی الامر و قل لک الثناء یا مننی المخلصین نفسی
لسجنک الفداء و غریبتک الفداء یا ایها المظلوم بین ایدی

ص ۱۲۹

الفاجرین. ان رأیت الذّین حضرا لدى الوجه و وجدت منهما عرف الله کبرهما من
قبلی و بشرهما بهذا الذّکر المنیع. انما البهآء علیکم و علی الذّینهم تمسّکوا

بالحقّ و العدل من لدن عزيز قدير و الحمد لله ربّ العالمين

بسم الله الاقدس الاعظم الاكبر الاعزّ

الاجلّ الاكرم الافرد الاوحد المتعالى

الممتنع العزيز المنيع

يا نبيل قبل على عليك بهائى و ذكرى و ثنائى. طوبى لك بما حضرت لدى الوجه و سمعت
نداء ربك ربّ العالمين و فزت بما اراد لك انه لهو الحاكم على ما يريد. يا
نبيل قد حبس الغلام و ارتفع نعيب الغراب سوف تسمعه من اكثر البلاد. اذا سمعت ولى
وجهك شطر الله المقدّس العزيز المحبوب قل و جهت وجهى اليك يا من

ص ۱۳۰

توجهت اليك افئدة الاصفياء و لاحت بك وجوه المرسلين. اشهد انك كنت مستويّاً
على عرش التوحيد ليس لك ندّ فى الابداع و لا شبه فى الاختراع من يدعى بعدك
امراً انه من المفترين. قل يا قوم تمسكوا بهذا الحبل المتين انا نهيناكم عن
الاوهام و امرناكم بالتوجه الى سلطان الغيب و الشهود الذى اشرق من افق
الاقنذار انتم اتبعتم اهوآئكم و تمسكتم باوهام انفسكم و ظننتم ربكم غافلاً
عنكم لا و نفسى عندى علم ما كان و ما يكون يشهد بذلك من عرف نفسى و قرء ما نزل
من لدن عليم خبير. انا دارينا مع العباد على شأن ظنوا ما ظنوا الا انهم من
الغافلين. قل اياكم ان تشركوا بالله باسمى ارتفعت اعلام التوحيد و ظهرت آيات
التجريد انه لهو الفرد الواحد المقتدر القدير. اى نبيل حلم حقّ بمقامى است كه
بعضى از عباد خود را

ص ۱۳۱

عالم و عاقل و حقّ را غافل شمرده اند هذا خسران مبین. حرکت نمیکند شیئی مگر باذن و
اراده او و خطوط نمینماید در قلوب امرى مگر آنکه حقّ باو محیط و عالم و خبير است
بسا از نفوس كه ارتكاب نمودند آنچه را كه منهى بوده و مع علم بان از حقّ جلّ
فضله اظهار عنایت و مكرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده اند و اينفقره را حمل بر عدم
احاطه علميه الهيه کرده اند غافل از آنکه اسم ستارم هتك استار را دوست
نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندریده. اى على لعمرى اسم غفّارم سبب تعويق
عقاب بوده و اسم وهابم علت تأخير عذاب. تفصيل اين ظهور اعظم ذکر نشده الا على

قدر معلوم. ناس اگر در ما نزل فی البیان درست تفکر نمایند بر شحی از طمطم این بحر مرزوق خواهند شد. آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از سماء

ص ۱۳۲

اراده مالک ایجاد در بیان نازل شده نظر بان بوده که شجره ربانیّه و سدره الهیه و قره اعین ظهورات صمدانیّه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند و الا به کلمه ای از آنچه نازل شده تکلم نمیفرمودند. در این مقام بیان رحمن را بالمشافهه استماع نمودی متوهمین بسیارند و هریک بوهمی مبتلی شده اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بساطان شهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک جسته اند و تشبث نموده اند در تیه وهم سائرنند و خود را از اهل مکاشفه دانسته اند و در مفازه غفلت ماشیند و خود را از فارسان میادین شهود شمرده اند لعمری انهم من المتوهمین انهم من الهائین انهم من الغافلین انهم من الصّاغرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده اند هنوز بان نرسیده اند چه که هر صبیّی عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر

ص ۱۳۳

الهیه و احکام ربانیّه ما بین بریه معطل و معوق و بی نفاذ خواهد ماند. بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلأ از انصاف تجاوز ننمائید اگر نفسی فی الجمله منصف باشد هرگز به کلمه ای که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم نمینماید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منیع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیتین. در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم بما ظهو و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده. قل یا قوم لو تریدون ماء الحیوان تالله انه قد جرى باسمه العلیّ الابهی طوبی للشاریین و لو تریدون الاقتدار انه اشرق من افقی تعالی ربکم و رب العالمین لو تریدون الآیات انها ملأت الآفاق

ص ۱۳۴

خافوا ولا تكونن من المتوهمین لو تریدون البینات انها بکینونتها قد ظهرت و اشرقت فی کلّ یوم من هذا الافق المبین. قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الذی به

ظهرت الصَّيْحَةُ و حَقَّقَت السَّاعَةُ و اخذت الزَّلَازِلُ كُلَّ القَبَائِلِ و انفطرت السَّمَاءُ و انشَقَّت الارض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل في الواح الله المقتدر الملك العزيز العظيم. من يدعى مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم انه من الاخسرین و لو يتكلم بكلّ البيان او يفجّر الانهار من الاحجار و يسخر الارياح و يمطر السحاب. كذلك نزلنا الامر في هذه الليلة المباركة التي ينطق فيها لسان القدم باسمه الاعظم و جرى كوثر البيان من فم ربك الرحمن. اذا فزت قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من في السموات و الارضين. اي نبيل بنصايح مشفقانه و مواعظ

ص ۱۳۵

حسنه از قبل اين مسجون احبابرا تكبير بليغ منيع برسانيد و بگوئيد اليوم يوم نصرت امرالله است بحكمت و بيان ناظر باصل امر باشيد و از دونش معرض كه شايد سبب هدايت و اجتماع امم بر شاطى بحرا اعظم گرديد هيچ فضلى باين فضل معادله ننموده و نمينمايد. ظهور قبلم و مبشر جمالم جميع بيان را در اين ظهور اعظم معلق بكلمه بلى فرموده و كلمه اى از سماء مشيتش نازل نشد مگر آنكه از آن كلمه نفحه قميص حرم استنشاق شده و ميشود ناسرا از انكار بالمره نهى فرموده اند و حال آنكه مدعيان كذبه بسيار مشاهده ميشوند و در هر وقت بوده و خواهند بود و احدى تفكر در اين ننمود كه آيا سبب چيست و علت چه كه جميعرا امر فرموده اند كه در آن يوم به بيان و ما نزل فيه از جمال قدم محجوب نمايند طوبى للعارفين طوبى للمتفريسين طوبى للمتوسمين طوبى للقاترين. لعمرى اين

ص ۱۳۶

نبوده مگر آنكه مشاهده مي فرمودند كه لسان قدم در قلب عالم بائه لا اله الا انا ناطق است اگر در بحراين بيان تفكر نمايند و تغمس كنند بر علت تأكيدات لانهايه كه در بيان از قلم امر نازل شده مطلع ميشوند. عرفان اين مقام مفتاح علوم حق است بر كل لازم است جهد نمايند كه شايد بان فائز گردند و بيقين كامل شهادت دهند قد ظهر محبوب العالمين. بگو اى منصفين اليوم يومى نيست كه باو هام انفس خود ناس را متوهم نمايد و از شاطى احديه محروم كنيد اليوم يومى است كه باين اسم اعظم ما بين امم ندا نمايد سخرؤا العالم بهذا الاسم الممتنع المنيع اينست حق و ذكر حق و بيان حق و نيست بعد از او مگر گمراهى آشكار. انشاء الله بايد بكمال خلق تبليغ فرمائيد نزاع و جدال و محاربه و فساد جميعاً در اين ظهور اعظم نهى

شده هذا من فضله على الامم ولكن الناس

ص ۱۳۷

اکثرهم لا يفقهون. بگو ای عباد امرالله را لعب صبيان مشمريد و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشيد جميع بوجه منير و لسان صادق و قلب پاک و استقامت تمام و امانت صرف و تقدیس بحت و تنزیه بات مابین بریه مشهود باشيد و بذکر و ثنای حق ناطق کمر خدمت محکم نمائيد که شاید در غره عين ايام الله بخدمتی فائز گردید و مرتکب نشويد اموري را که ضررش بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدايت باشيد قولاً و فعلاً اين است نصح اعظم که از قلم قدم جاری شده. چندین سنه حمل بلایا و رزایا نموديم تا آنکه امرالله مابین ما سويه مرتفع و ظاهر شد حال سبب تضييع آن مشويد و ذیل مقدس را بطین اوهام انفس غافله ميلائيد فوالذی اقامنی مقامه لمن فی السموات و الارض که آنی ملاحظه خود را ننموديم لم یزل و لا يزال طرف ابهی بافق امر متوجه نظر بعزت امر

ص ۱۳۸

ذلت کبری را قبول نموديم و ما اردت نفسی بل نفس الله لوکنتم من العارفين و ما اردت امری بل امرالله لوکنتم من المنصفين و عمری امره امری و امری امره طوبی للعارفين. و لکن از برای حق نفوسی است که ندای ما سويه را طنین ذباب دانند و من فی العالم را معدوم مشاهده نمایند و از شطر قدم و منظر اکبر نظر باز ندارند ایشانند اهل بها و ساکنین فلک حمرا عليهم ذکر الله و ثنائه و ثناء الملائع الاعلی ای نبیل قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده میشوند در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سويه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود. از جمله اعتراضاتیکه بر نقطه اولی نموده آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را

ص ۱۳۹

باوصاف لاتحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع

سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجعت باوّل من آمن و عدّه معدودات حسن و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقرر راجع اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر ید الله انه لهو الحکیم العلیم. اوصاف حضرت نظر بان بوده که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند و لکن جمیع را تصریحاً معلق و منوط باین ظهور اعظم فرموده اند ان رأیته ذکره من قبلی لعلک

ص ۱۴۰

تجده من الرّاجعین الی الله الذی خلق کلّ شیءٍ بامر من عنده انه ولیّ المقبلین. قل ان انصف یا عبد تالله لو تنصف و تتفکر فیما نزل فی البیان لتصحیح باسمی و ثنائی بین العالمین مخصوص میفرماید به بیان و ما نزل فی البیان و حروفات بیان از مظهر رحمن محتجب نمایند چه که کلّ بیان ورقه ایست از آن رضوان حقیقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشده عسی الله ان یعرفه مطلع امره و یقرّبه الیه انه علی کلّ شیءٍ قدير. مخصوص در بیان بحروفات حی خطاباتی فرموده اند که اگر عارف بان شوند البتّه خود را هلاک نمایند که مباد کلمه ای از مصدر الوهیّه نازل شود که رائحه عدم رضا در حق ایشان استشمام گردد. بگوای حسن تفکر لتعرف لعلک تجد الی المحبوب سیبلا. بر او لازم کتاب بدیع که باسم یکی از

ص ۱۴۱

احباب از مطلع بیان ربّ الارباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید لعلّه یتخذ المقصود لنفسه محبوباً. عجبت که بحرفی از بیان فائز نشده اند و تفکر در تأکیدات لا تحصی که از معین قلم اعلی جاری شده ننموده اند لعمری لو یتفکرون لیعرفون. میفرماید اگر نفسی بیک آیه ظاهر شود ابداً تکذیب او نکنید و اگر ادعا نماید نفسی من غیر برهان تعرّض ننمائید. این بسی واضح و مشهود است چون طلعت احدیه مطلع ظهورات عزّ صمدانیّه را مشهود ملاحظه میفرمودند و عالم بان بودند که احدی جز آن طلعت قدم قادر بر ندا نخواهد بود لذا کل را تربیت فرمودند که بر این شریعه جمع شوند و بشأنی در آیات منزله تأکید فرموده اند که از برای احدی مجال توقّف و اعتراض باقی نمانده و الا ابداً بامثال این کلمات تکلم نمیفرمودند. چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات

ص ۱۴۲

ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابداً تصدیق منمائید. در یکی از الواح نازل من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع ان تاب ان ربک لهو التّوّاب و ان اصّر علی ما قال یبعث علیه من لایرحمه ان ربک شدید العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهند بود. فاسئل الله ان یعرفهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما اراد ان ربک لهو الغفور الرّحیم. بگو امر الله را لغو مدانید ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و ببصر حدید در آن نظر کنید که شاید

ص ۱۴۳

برشعی از بحر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و عباد را از هبوب ارباح قمیص رحمانی محروم ننمائید. قسم بساذج قدم ان البهّاء ینوح علیکم و ینوح لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الارض کلّها لخلاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید. کذلک القینا علیک لتبّلع امر مولیک بالحکمة و البیان انه یؤیّدک و انه لهو المستعان. و البهّاء علیک و علی ابنک و علی الذین یسمعون قولک فی امر ربک العزیز المتّان

بسمه المقتدر علی من فی الارض و السّماء

سبحان الذی اظهر نفسه کیف شاء و اراد فی حین ما ادركته افئدة اولی الحجی و اعترض علیه العباد الذین ما وجدوا عرف الوحی بما اتبعوا الاوهام. منهم من قال انه ظهر قریباً قل ای و ربی الغنی المتعال هل الامر بیده او بایادیکم انصفوا یا اولی الاغضاء

ص ۱۴۴

انه حکم بما شاء و یحکم کیف یشاء انه لهو المقتدر علی ما اراد. قل هذا لبذیع السّموات و الارض ان کنتم من اولی الابصار انه ما حدّد بوقت و لا

بامور اخرى انه لخارق الاحجاب. لولاه ما ظهر حكم البدع فى الابداع ولولاه ما
تغرّدت ورقاء الامر على الافنان. هذا لهو الذى ما ظهر شبهه فى الاختراع هذا
لبديع الذى تحير فى عرفانه من فى الارضين والسموات. قل انه كما لا يعرف
بذاته لا يعرف بحينه كذلك قضى الامر من مالک الاقلام. لما جاء الوعد اشرق من
افق الامر وظهر بما لا تهوى اهواء الذين هم كفروا بالله منزل الآيات. قل انه
لا يدرك بما عندكم اقرؤا البيان لتطلعوا على ما فيه من سر هذا الظهور الذى
به انارت الآفاق. هذا لامر ما عرفه احد من قبل وما ادركه اولو الابصار بظهوره
صاح التأقوس وغرّدت الورقاء ونادى الصور الملك

ص ١٤٥

لله المقتدر العزيز الجبار. قل الى من تهريون ليس لكم اليوم من مناص طوبى لمن
استقام على هذا الامر الذى اذ ظهر انفطرت سماء الاوهام واضطربت افئدة الفجار
قل يا قوم انظرونى بعينى هذا ما وصاكم الله به فى الزبر والالواح طوبى لمن
نبد ما سوائى مقبلاً الى وجهى على شأن ما منعه سبحات الاشارات ولا كلمات اولى
الاحجاب. قد قدرنا الاقبال بالقلوب بما ارتفع نباح الكلاب حول المدينة التى
فيها ارتفع نداء الله رب الارباب. اذا يرون احداً من الاحباب مقبلاً الى
الوهاب يعترضون عليه الا انهم من اهل التفاف. يا افنان السدرة طوبى لكم بما
وفيتم ميثاق الله وعهده ونبذتم ما تمسك به اهل الضلال انتم من الذين
خرقوا الحجاب الاكبر اذ اتى مالک القدر بالعظمة والافتدار لوياتيكم احد من البرهوت

ص ١٤٦

استعيذوا بالله خالق الجبروت الذى اتى بملكوت البرهان ما نخبركم به انه لحق
من الله انه لهو العزيز العلام سوف ينقئ الناعق ويرتفع نعيق الغراب. يا
قلم الامر توجه الى الذى توجه اليك ثم اسمعه صريرك فى هذا الذكر الذى به
تحرك الامكان. استمع نداء الله من هذا المقام الاعلى من سدرة الابهى انه لا
اله الا هو العزيز المختار لياخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تكدر
شىء ونات الدنيا وتجد فى نفسك فرحاً لا تغيره الاحزان. نشهد انك اقبلت الى
الله وتوجهت اليه فى يوم فيه زلت الاقدام افرح بشهادة الله ثم استقم على
حب موليك انه لأعظم الاعمال. طوبى لك بما حضر كتابك فى السجن الاعظم اذا
يدعو المظلوم ربه فى السر والاجهار فلما فتحنا ختمه فاحت نفحات حب ربك

ص ۱۴۷

نَسئَلُ اللّٰهَ اَنْ يُّوفِّقَكَ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ وَيَجْعَلَكَ مُسْتَقِيمًا عَلٰى هٰذَا الْاَمْرِ الَّذِي
اَنْهَزَمَ مِنْهُ الْفَجَّارُ . لَا تَحْزَنْ مِنْ شَيْءٍ اِنَّهُ مَعَكَ وَقَدَّرَ لَكَ مَا هُوَ خَيْرٌ عَمَّا خَلَقَ فِي
الْاَكْوَانِ كَذَلِكَ تَمَوْجُ بَحْرِ عَطَاءِ رَبِّكَ اِذْ كَانَ مَطْلَعِ اَمْرِهِ بَيْنَ اِيَادِي الْفَسَاقِ . وَصَّ
عِبَادِي بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا هٰذَا مَا يَأْمُرُكَ مَظْلُومَ الْبِلَادِ . قَلَّ لَا تَسْتَمِعُوا مَا لَا يَنْبَغِي
اَنْ يَسْتَمَعَ وَلَا تَنْظُرُوا مَا جَرَى مِنْ قَلَمِ الْاَشْرَارِ دَعُوا مَا عِنْدَ النَّاسِ خَذُوا مَا عِنْدَ
رَبِّكُمْ مَالِكِ الرَّقَابِ . اِنْشَاءَ اللّٰهِ بِعِنَايَتِ رَحْمَنِ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فِي مَحَبُّوبِ
غَنِيٍّ مُتَعَالٍ مُسْتَرِيحٍ بَاشِيدٍ وَازِ مَا سِوَايْشِ فَارِغٍ وَآزَادٍ . مَكْتُوبِ اَنْجِنَابِ دَرِ سَجْنِ اعْظَمِ
وَارِدِ فِي الْحَقِيْقَةِ سَبَبِ فَرَحِ قَلْبِ مَحْزُونِ اَيْنِ مَسْجُونِ وَاَقَعِ كَشْتِ چِهْ كِهْ اَصْلِ سَدْرِهِ اَطْوَارِ افْنَانِ
وَنَفْحَاتِ اَنْ رَا دَوْسْتِ دَاشْتَهْ وَدَارِدِ لِلّٰهِ الْحَمْدُ كِهْ اَزْ جَذَبِ

ص ۱۴۸

بِيَانِ رَحْمَنِ وَ اَثْرِ كَلِكِ مَحْبُوبِ اِمْكَانِ كُلِّ بَشْرِيْعَةٍ بَاقِيَةِ الْهَيْهَةِ فَائِزِ وَ اَزْ فَيُوضَاتِ
اِمْطَارِ رَحْمَانِيَّةِ مُسْتَفِيضِ هٰذَا مَا اَرْدَنَاهُ مِنْ قَبْلِ وَ نَزَّلْنَاهُ فِي الْاَلْوَا حِ اَنْ رَبِّكَ لَهْوِ
الْعَلِيْمِ الْخَبِيْرِ . وَ اَيْنَكِهْ مَرْقُومِ دَاشْتَهْ بُوْدِيْدِ عَرِيْضَهْ نَكَا رِيْ مَزِيْدِ رُوْ سِيَا هِيْ وَ كِنَا هْ اَسْتِ
لَيْسَ الْاَمْرُ كَذَلِكَ بَلْ اَصْلُ صَوَابِ وَ حَقِيْقَتِ ثَوَابِ بُوْدِهْ وَ خَوَا هِدِ بُوْدِ هَرْ چِهْ مِيْخَوَا هِيْ بِنُوِيْسِ
وَ هَرْ چِهْ مِيْخَوَا هِيْ بِنُكُوَا نَهْ يَحْبُّ اَنْ يَسْمَعَ كَلِمَاتِكُمْ وَ يَجِدَ عَرَفَ حَبِّكُمْ مَحْبُوبِ الْعَارِفِيْنَ .
اَمْرِيْ كِهْ اَزْ اَنْجِنَابِ وَ كُلِّ الْيَوْمِ مَحْبُوْبِيْسْتِ اَسْتِقَامَتِ بِرَحْبِّ اللّٰهِ بُوْدِهْ بِشَأْنِيْكَهْ اَحْدِيْ
قَادِرِ بَرِ الْقَا يِ اَوْهَامَاتِ مُتَوَهَّمِيْنَ وَ كَلِمَاتِ مُشْرِكِيْنَ نَبَاشْدِ وَ اَيْنِ مَقَامِ بَسِيَارِ عَظِيْمِ اَسْتِ
چِهْ كِهْ شِيَا طِيْنَ دَرِ كَمِيْنَ وَ جَنُوْدِ مُشْرِكِيْنَ بِكَمَالِ كِيْنِ ظَا هِرِ هَرِ نَفْسِيْ بِخَوَا هِدِ بَا يْنِ مَقَامِ
فَائِزِ شُوْدِ بَا يْدِ بَتَمَامَهْ اَزْ دُوْنِ حَقِّ مَنَقَطْعِ كَرْدِدِ تَا بَا سْتِقَامَتِ كَبِيْرِيْ كِهْ اَصْلُ كُلِّ خَيْرِ اَسْتِ

ص ۱۴۹

فَائِزِ شُوْدِ . اَيْنِ اَمْرِ اَزْ جَهْتِيْ بَسِيَارِ عَظِيْمِ اَسْتِ وَ اَزْ جَهْتِيْ بَسِيَارِ سَهْلِ عَظْمَتِ اَنْ مَعْلُومِ
وَ مَشْهُودِ وَ دَرِ الْوَا حِ اللّٰهِ مَذْكُورِ سَهْلِ وَ اَسَانِيْ اَنْ كَلِمَةُ وَ اَحْدَهْ بُوْدِهْ اَكْرَنَاسِ مُوَفَّقِ
شُوْنْدِ بَا نْ كَلِمَةُ الْهَيْهَةِ كِهْ جَامِعِ كَلِمَاتِ نَامْتَنَاهِيَّةِ رَبَّانِيَّةِ اَسْتِ جَمِيْعِ رَا كَفَا يْتِ
نَمَا يْدِ وَ بَرِ صِرَا طِ اَمْرِ مُسْتَقِيْمِ دَارِدِ بِشَأْنِيْكَهْ دَرِ كُلِّ اَحْيَانِ اَزْ يَدِ عَطَاءِ رَحْمَنِ رَحِيْقِ
حَيَوَانِ بِنُوشَنْدِ وَ بِنُوشَانَنْدِ وَ اَنْ كَلِمَهْ اَيْنِسْتِ كِهْ مِيْفِرْمَا يْدِ اَنْظُرُوْهْ بَعِيْنَهْ لَا بَعِيُوْنَكُمْ

این بیانست که هر نفسی بگوش قلب آنرا اصغا نماید ابدأ از صراط مستقیم منحرف نشود و از محبوب عالمین دور نماند. اکثری از ناس بموهومات قبل و قصص اولین از مقصود عالم محروم مانده اند باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات و اشارات منقطع شد و بقلب و جان بکوی رحمن توجه نمود اگر نفسی باو هام قبل ناظر باشد ابدأ از زلال کوثر بیمثال نخواهد نوشید این رحیق اطهر را مثل و شبه نه

ص ۱۵۰

تا امثال بان پی برد. مشاهده در اهل فرقان نمائید که کل را قصص قبل و او هام از سبیل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرائط موهومه که در دستشان بود چشم میبوشیدند و بعین او مشاهده مینمودند البتّه بانوار وجه الهیّه و ظهورات تجلیات ربّانیّه فائز میگشتند امر آن نفوس سهل است. در اهل بیان تفکر نمائید مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیّه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن کما هو حقّه ادراک ننموده چنانچه قرنّها و عهدها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کلّ من علی الارض میشمردند مع ذلک بحجبات اخری الیوم بعضی از کوثر حیوان رحمانیّه و بحر علم صمدانیّه محروم مانده اند افّ لهم و لوفائهم و اگر بکلمه الهیّه که ذکر شد عمل مینمودند

ص ۱۵۱

ابدأ محتجب نمیمانند. بگوای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت اینست کلمه حقّ که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفین و طوبی للتّائظین و طوبی للمستقیمین و طوبی للمخلصین و طوبی للفائزین. الیوم آفتاب جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و مشهود طوبی از برای نفوسیکه ببصر خود توجه نمودند و بان فائز گشتند. و ما اردته من شمس عطاء ربّک این بسی معلوم و واضحست که شأن غنیّ متعال اعطاء بوده و خواهد بود بهر قسم آنجناب بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه در اوست مخصوص احبّای او خلق شده کذلک جری من القلم الاعلی اذ تحرک علی اللّوح باذن

ص ۱۵۲

ربّك المحرّك العليم الحكيم. مطمئن باشيد كه تحت لحاظ الطاف مالك انام بوده و انشاء الله خواهيد بود و آنچه مصلحت داند البتّه معمول دارد چه كه از او محسوبيد و باو منسوب اگر در امثال اين امور تعويق رفته و يا تاخير شده نظر بحكمت بالغه الهيه بوده و خواهد بود. از بُعد محزون باشيد چه كه لدى الوجهه از اهل قرب محسوبيد و الحمد لله كوثر وصالرا در مطلع ايام از يد مالك انام آشاميديد و بان فائز گشتيد قد كتبنا لمن استقام على الامر و انقطع عما سويه اجر من قام لدى الوجهه فى العشيّ و الاشراق. نسئل الله ان يسقيك رحيق السّور و يبلغك الى مقام تطير فى كلّ الاحيان باجنحة الرّوح و الرّيحان الى هواء محبة ربّك الرّحمن انه لهو المقتدر القدير. اين مناجاترا مداومت فرمائيد قل سبحانك يا الهى و مقصودى و رجائى و محبوبى

ص ۱۵۳

ترى انّ نفحات و حيك جذبتنى الى افق الطافك و فوحات الهامك قلبتني الى شطر مواهبك و نداء مطلع امرك ايقظنى فى ايامك. اذاً يا الهى اقبلت اليك بتمامى منقطعاً عن سويك و قائماً لدى باب فضلك الذى فتحته على من فى الارض و السّماء. اسئلك بكلمتك التى بها سخرت الكائنات و تحرك بها الممكنات و بها سقيت الموحدين كوثر لقائك و المخلصين رحيق وصالك ثم باسمك الذى اذ ظهر ظهر الغيب المكنون و الكنز المخزون ان تجعلنى فى كلّ الاحوال ذاكراً بذكرك و ناطقاً بثنائك و طائراً فى هواء عرفانك و سائراً فى ممالك امرك و اقتدارك. اى ربّ قد سرعت الى ظلك و توجّهت الى وجهك لا تمنعنى عن فرات رحمتك و لا عن بحر عطائك يشهد كلّ جوارحى بهيمنتك على الاشياء و قدرتك على من فى الارض

ص ۱۵۴

و السّماء قدر لى ما يجعلنى فارغاً عن دونك لاشاهد نفسى آية تجريدك فى مملكتك و برهان تقديسك فى بلادك ثم اقض لى يا الهى ما اردته من سماء جودك و سحاب كرمك انك انت الذى احاط احسانك من فى الامكان و فضلك من فى الاكوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعنى فى الدّنيا و الآخرة انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العليم الخبير. و اسئلك يا مالك الوجود و مربى الغيب و الشّهود ان تغمسنى فى كلّ الاحوال فى بحر رضائك لا كون مريداً بارادتك و متحرّكاً بمشيّتك و ناظراً بما اردت لى من بدائع افضالك. اى ربّ قد تمسكت بحبل حبك اسئلك ان تكتبنى من

الَّذِينَ طَافُوا حَوْلَ عَرْشِكَ بِدَوَامِ جَبْرُوتِكَ وَمَلَكُوتِكَ. وَعَزَّتْكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَمَقْصُودِ
الْعَارِفِينَ هَذَا مَطْلَبِي وَرَجَائِي وَامَلِي وَمَنَائِي.

ص ۱۵۵

انت الّذی امرتني بالدّعاء وضمنت الاجابة فاستجب لي ما اردته بجودك وكرمك و
فضلك واحسانك انك انت المعطي البازل الممتنع المتعالی الغفور الرحيم. ای ربّ
صلّ علی البیّان من اهل البهّاء الّذین استقرّوا علی فلک الاستقامة بامرک و
سلطانک و سفینه الثّبوت بقدرتک و اقتدارک و ایدتھم علی اظهار امرک بین بریتک و
ابراز سلطنتک بین عبادک انک انت المقتدر العليم الحكيم

باسم محبوب عالمیان

یوم یوم الله است وکلّ ما سویه بر هستی و عظمت و اقتدار او گواه بعضی شناخته
و گواهی داده و برخی گواهی میدهند و لکن او را نشناخته اند. شکّی نبوده و نیست که
کل در حقیقت اولیّه لعرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام قد فاز بكلّ
الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشأنیکه اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود

ص ۱۵۶

اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را بانتهای نرساند.
طوبی از برای نفسیکه در یوم الله بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات
الطافش فائز شد اوست از مقدّسین و مقربین و مخلصین اگر چه این مقام در خود او
بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لکن ظهور آن را وقتی مقرر است.
مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از ربّ العالمین محروم مانده اند و چه بسیار
از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه در اعصار قبل شنیده اید. مثلاً
تمّار بلقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اختیار و احبار میدانست محروم
ماند. قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از ریح صافی که در آن مکنونست
بیاشامید چه بسیار از عصاة که اریاح رحمت رحمن مرور نمود و ایشانرا ظاهر و
مقدّس

ص ۱۵۷

فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که بهواهای نفسیه تمسک جستند و از شطر

احدیّه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است نسل الله ان یوقّ الکلال علی ما یحبّ و یرضی. مشاهده در علمای فرقه شیعه نمائید که خود را اعلی و اعظم و اجل و اکمل از سائر امم میشمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور جمال رحمن بهوی از مکمن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر حضور و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق میشمردند و پست ترین آن نزد حقّ مذکور و مع ذلک شاعر نشده و نیستند. نیکوست حال کسیکه از اراده و رضا و مشیت خود بکلمه الهیه طاهر شد و بارزاده مراد عالمیان پیوست اوست از جواهر خلق نزد حقّ متعال. ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد

ص ۱۵۸

که چه مقدار از کتب در اثبات حقّ نوشتند و لیالی و ایام بذکر او مشغول بودند مع ذلک حرفی از بیانات حقّ را ادراک ننمودند و به غرفه ای از بحر علم رحمن فائز نشدند. قدر این ایام را بدان لعمری ما رأت عین الابداع شبهها و حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن اوست مجلی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلرا قائم باو و مستمدّ از او دانید اینست معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهّمین باو هام خود جمیع اشیا را شریک حقّ نموده اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید

ص ۱۵۹

آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لا یدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین. در این مقامات بیانات لاتحصی از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء الله در صدد آن باشید که بیانات عربیه و فارسیه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر قوه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمه علی قلبک باب العلم و الحکمة انّ ربک لهو العلیم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله علیک اشکر ربک فی ایامک بهذا الفضل المنیع. نفوسیکه از این کأس آشامیده اند و باین

مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته اند کلمات ناس در ایشان تأثیر ننماید و اشارات

ص ۱۶۰

نفسانیّه آن نفوس را از شاطی بحر احدیّه منع نکند و اینکه بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده و میلغزند آن نفوس فی الحقیقه باین مقام فائز نشده اند. مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه بنعیق حیوانات از او ممنوع نشود. در این مقام کلمه ای از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو القا مینمائیم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائیّه و افتتانات محدثه از صراط احدیّه باز نمائی و بدوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه ایست که لم یزل و لایزال در کتب الهیّه ظاهراً و باطناً بوده و آن اینست که میفرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید. اگر نفسی عرفان حق فائز شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه دانست دیگر از هیچ فتنه ای ممنوع نشود و از هیچ حادثه ای مضطرب

ص ۱۶۱

نگردد اوست شارب کأس اطمینان و اوست فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و یل للمبعدین. قدری تفکّر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدء و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و بهوهای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی باین مقام فائز نشود از اهل حقّ محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز باین مقام بعنایت حقّ سهل و آسان بوده مع ذلک اکثری فائز نشده اند الاّ من شاء ربّک المقتدر القدیر. چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادّعی عرفان نموده اند و در ظاهر بایام الله و عرفان آن فائز و مع ذلک بامری از امور باسفل سافلین راجع شده اند. لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سطوة الملوک و لا اشارات من علی الارض و لا حجبات العالمین. فضل را

ص ۱۶۲

مشاهده کن بمقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکنی و حقّ در سجن اعظم مع بلائی لا تحصی بذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع نشوی. و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسک بها و کن من الراسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و ربّک العلیّ العظیم. و آنچه از

اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلايا بل الشکر فیها و التوکل علیہ فی کلّ الاحوال.

این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود

ص ۱۶۳

انشاء الله بآنجناب میرسد و بما نزل فی الالواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جائز نه و آنچه از احکام از موثّقین شنیده اید و یا در الواح الهیه مشاهده نموده اید عامل گردید تا بمابقی آن فائز شوید. باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک یبین الله لمن اراده انه یحبّ من توجه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین. جناب اخوی علیہ بهاء الله را تکبیر منیع از قبل مظلوم برسانید قل نعیماً لک بما اقبلت الی قبلة العالمین قد قدر لکم اجر من فاز بلقاءه و حضر لدی عرشه العظیم در اینصورت رجوع بوطن احسن است که شاید از رجوع شما نفحات حبیه بر بعضی مرور نماید و انشاء الله بتأییدات حق بتبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب که ببحر

ص ۱۶۴

اعظم متصل شد البتّه از او انهار جاریه بظهور خواهد رسید. نظر باضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم و لکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله ربّ العالمین.

بنام خداوند یکتا

ای کریم انشاء الله بعنایت کریم در ظلّ سدره ربّ العالمین مستریح باشی و بفیوضات منزله از سماء فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود و این از اعظم عنایات الهیه محسوب. ای کریم کمر خدمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر مالک بریه بکمال حبّ و قدرت قلبیه ظاهر شوند بشأنیکه دنیا و ما فیها آن

نفوس را از حق منع ننماید کل باخلاق الهیه در این ایام نورانیّه ظاهر شوند.
ای کریم باده روحانیّه معنویّه آماده و ساقی احدیه

ص ۱۶۵

موجود و لکن اکثر بریه ممنوع و محروم مشاهده میشوند حق بکمال ظهور ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیه فراق در احتراق، لذا هادی و ناصح و معلّم لازم دارند تا بدانند که سبب منع چیست و علّت بعد چه؟ بعضی از عباد بتعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت و همچنین گوش را شنیدن چنینکه باعانت روح مفتوح شد خود مشاهده مینماید و لکن در کلّ احیان باید بطلعت رحمن پناه برد که مباد رمد و یا علّت اخری حادث شود و حایل گردد ایشانند عبادی که بعد از ارتفاع ندا بافق اعلی توجّه نموده‌اند و بشأنی مستقیمند که احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطمئنّه از شطر احدیه نیست از سلسیل بیان رحمن در کلّ احیان

ص ۱۶۶

نوشیده و مینوشند و بکلمات الهیه مانوس و مشتاقند و ما دون این نفوس بمواعظ حسنه و نصایح مشفقانه محتاج. لذا باید احبّای الهی بحکمت و بیان بر این امر خطیر اقدام کنند بعضی را باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را باخلاق تبلیغ نمایند و بشطر احدیه کشانند. اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه بنفسها مبلّغ امرند بعضی از این محزون نباشند که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره ننموده‌اند. ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نیر اعظم جمیع علماء و ادباء و حکماء از آن شریعه عرفان رحمن محروم ماندند و ابو ذر که راعی غنم بود بمجرد اقبال بغنی متعال بحور حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری و حال جمیع علما را نزد ذکرش خاضع مشاهده مینمائی و حال آنکه در اول امر احدی باو اعتنا نداشته تعالی القدیم ذوالفضل العظیم انّه هو الحاکم

ص ۱۶۷

علی ما اراد و انّه لهو المقتدر القدير. لذا هر یک از احبّای الهی که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه میشود آنچه سبب هدایت بریه باشد. بگوای احبّای من شما اطّابای معنوی بوده و هستید باید بحول و قوه الهیه بدریاق اسم

اعظم امراض باطنیّه امم و رمد عیون اهل عالم را مداوا نمائید و شفا بخشید تا کل بشاطی بحر اعظم در ایام مالک قدم توجّه نمایند و باید کل بقمیص امانت و ردآء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمائید تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد. این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند. لعمری

ص ۱۶۸

لو اخرج الحجاب فی هذا المقام لتطير الارواح الی ساحة ربک فالق الاصباح ولكن چون بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقاماترا مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نماید و کل بآداب ظاهره مابین بریّه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند. بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما ینتفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمینماید مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم باشد. اگر احبای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیّه

ص ۱۶۹

نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن وراثتها قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه. ای کریم ندای رحمانی را از قلم روحانی بلسان پارسی بشنو لعمری آنه یجذبک الی مقام لا تری فی الملک الا تجلیات هذا الامر الّذی اشرق من افق الطاف ربک العلیم الحکیم. اگر جمیع بریّه حجبات مانعه را خرق نمایند و صریح قلم اعلی را که در بقعه نورا باذن مالک اسما مرتفع است اصغا کنند کل بجان بشرط رحمن توجّه نمایند قد منعتهم اهوآئهم و هم الیوم منصعقون. ای کریم شمس کلمه الهیه که از مشرق اراده مشرق و طالع شد هر صاحب بصری ادراک مینماید و آن کلمه بمثابه شمس ظاهره روشن و مضیء است مابین کلمات عالمین. الیوم یومی نیست که قلم اعلی باین ادکار مشغول شود

ص ۱۷۰

ينبغى لكل نفس فى هذا اليوم اذا سمع النداء من الافق الاعلى يدع الورى عن ورائه يقوم بحول الله مقبلاً الى موليه ويقول لبيك يا محبوب من فى السموات والارضين. لسان رحمن در روضه بيان باينكلمه مبارکه ناطق ميگرمايد لازل ذکر آن نير اعظم لا اله الا انا ان يا خلقى اياى فاعبدون بوده و خواهد بود و آنچه در اين مقام از قلم مبدع اسماء و صفات جارى شده نظر برحمت سابقه بوده که جميع ممکناترا احاطه فرموده که شايد اهل امکان از کوثر حيوان که از زمين رحمت رحمن جاريست محروم نمازند آنه لهو الغفور الرحيم بعد از کان غنياً عن العالمين. بعضى از اهل فرقان و بيان که در عقبه وقوف و يا عقبه ارتياب و امثال آن توقف نموده اند اين نظر بتوهماتيست که از قبل ما بين قوم بوده. بگوای عباد امروز روزيست که بايد

ص ۱۷۱

خرق جميع احجاب نمائيد و جميع اوها مرا محو کنید و بکمال اقبال بافق جمال قلباً توجه نمائيد چه که سبيل رجل بما اکتسبت ایدی الظالمين ممنوع شده و بامرى جز بما ظهر من الظهور ناظر نباشيد چه که ما بين ناس کلمات موهومه لاتغنى بسيار و همان موهومات بعضى از اهل بيانرا از نير رحمن که از افق امکان طالع شده ممنوع نموده و محروم ساخته و آن نفوس بغايت بى درايت و عقل مشاهده ميشوند. بگوای گمگشتگان وادى ضلالت، کدام یک از موهومات محققه نزد شما صدق بوده و رايحه صدق از او استشمام نموده ايد؟ لا و نفسى الحق کلها رجعت الى حقائقکم الموهومه و بقى الامر لله المهيمن القیوم. هزار سنه او از يد نفس موهوميرا در شهر موهوم با جمعى از نساء و اولاد مقر داده بوديد و بان اوها معتکف تفکر نما که در آن الف سنه بچه متمسک

ص ۱۷۲

بودند فوالذى انطقنى بالحق قلم شرم مينمايد از ذکر آن نفوس موهومه محتجبه. آنچه در ذکر آن نير اعظم يعنى قائم ما بين آن قوم بوده حرفى از آن تحقّق نداشته و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور برکل معلوم و مبرهن شد. اين يکى از موهومات آن نفوس بوده بعد از آنکه يد قدرت الهيه خرق حجاب نمود بعضى مطلع شدند و همچنين موهومات ديگر که ما بين آن قوم است و تا حال خرق نشده بايد بهمان قسم مشاهده نمايند عسى الله ان يخرقها لمن يشاء صدر ممرّد و قلب منير بايد

مقدّساً عن كلّ الاشارات و الكلمات بشرط امر توجّه نماید. بگو الیوم یوم رب و
ارتیاب نیست احرقوه بنار کلمة ربکم العزیز الوهاب. ای احبای من آخر ببصر
انصاف مشاهده نمائید این مظلوم در فم ثعبان و در جمیع احیان بلا یائی بر او وارد

ص ۱۷۳

که احدی غیر الله مطلع نه و نفسش را انفاق نموده که شاید از افق انقطاع طالع
شوید تا ممالک ابداع و اختراع از شما روشن و منیر گردد قدر خود را بدانید و از
اموراتی که سبب تضییع امر شود مابین ناس احتراز نمائید قل یا لیت عرفتم
تموجات هذا البحر و ما ستر فیه من لثالی حکم ربکم العزیز الحمید. ای کریم اگر چه
تغیبات قلم اعلی را انتها نه و لکن بلحن دیگر توجّه نمودیم سبحانک اللهم یا
الهی اسئلك باسمک الّذی به نزلت امطار رحمتک و ظهرت آیات قدرتک و طلعت شمس
مشیتک و احاطت رحمتک من فی ارضک و سمآئک ان تلبس الّذینهم آمنوا اثواب الامانة
و الانقطاع ثمّ اجذبهم الی المطلع الّذی منه اشرقت شمس الامتناع لیظهر بهم تقدیس
امرک بین عبادک و تنزیه احکامک فی مملکتک. ای ربّ انت الغنیّ و هم الفقراء لا
تأخذهم بما غفلوا فارحمهم

ص ۱۷۴

ثمّ اغفر لهم لأنهم حملوا الشّدائد فی سبیلک. ان غفلوا عن بعض اوامرک و لکن
سرعوا بقلوبهم و ارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئاتهم فانظر الی الانوار الّتی
اشرقت من آفاق قلوبهم و البلایا الّتی وردت علیهم فی سبیلک ثمّ ایدهم بعد ذلك
علی ما یرتفع به اعلام امرک فی بلادک و آیات عظمتک فی دیارک. انک انت المقتدر
علی ما تشاء فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت المتعالی المهیمن العلیّ
العظیم. ای کریم و صایای الهیّه را از برای هر نفسی ذکر نمائید و تلاوت کنید که
شاید بما اراد الله عامل شوند. اذکر من قبلی من معک من کلّ اناث
و ذکور قل لک الحمد یا ربّی العزیز الغفور.

باسم دوست یکتا

ای پسر عم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت گرفتی از جمیع ذوی
القربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارت جمال قدم فائز شدی. این فضل را غنیمت شمار

ص ۱۷۵

چه که باو معادله نمیکند آنچه در آسمان و زمین خلق شده. بحول و قوّة رحمانی و اذن و اجازة الهی بوطن راجع شو و بذکر دوست ذاکر باش باید بشأنی رفتار نمائی که رائحه قمیص مختار را جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا محفوظ دار بسجایای الهیّه مابین بریه ظاهر شو تا جمیع ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدى الحق محبوبست. از دنیا و امورات محدثه در آن محزون مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لایلتفت الیه عباد مکرمون. بسا از اهل عزّت که آنی بذلت مبتلا شدند و بسی از صاحبان غنا که بفقر راجع گشتند. پس امری طلب کن که عزّت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را فقر ادراک ننماید لعمری انّه هو التمسک باسمى

ص ۱۷۶

والتشبت بذیلی المقدّس المنیر. احبای حقّ از ذوی القربی و دون آن کل را از قبل این مسجون تکبیر برسان. و اگر جناب اسم معروف را ملاقات نمودی تکبیر برسان قل لم منعت عن الذی فدی فی سبيله المأ الا علی بارواهم وقرت به عیون المقرّین چه شده شما را که بکمال خوف و اضطراب مشاهده میشوید؟ تفکر در حالت نفسی نما که بروح القدس امر مبعوث شد و فرداً واحداً بلوح الهی بمقرّ معهود توجه نمود و بکمال قدرت و اطمینان رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابداً سطوت و غضب او را مضطرب ننمود. هل تخاف من نفسک او عمّا عندک؟ استمع ندائی من شطر البلاء ولا تمنع نفسک عمّا قدر فی ملکوت البقاء اقبل بکلک الی الله ولا تخف من الذین ظلموا ولو ترید ابقاء نفسک فاسئل الله ربک انّه یحفظک لو تكون

ص ۱۷۷

فی قطب البحر او فی اودیه النار او فی فم التمساح او بین سیوف الظالمین. تالله الحق لا تتحرک ورقة الا بعد اذنه ولا تمر الاریاح الا بارادته ولا یتنفس ذو نفس الا بمدده دع الاوهام و تمسک بریک العزیز العالم. انا نصحناک خالصاً لوجه ربک لانا لا نحب ان یقطع حبل نسبتک الی الله العزیز الحکیم. و اذکر اذ کنت فی السجن و نصرک الله بالحقّ و حفظک بجنود الغیب و الشهادة الی ان اخرجک بسلطانه و جعلک من الفرحین. انا کنا معک فی السجن و وجدنا منک رائحه الاقبال علی قدر لذا نجیناک کما نجینا من اردنا اذ کان بین ایدی الغافلین.

فَكَرَّ فِيمَا الْقَيْنَا عَلَيْكَ لَعَلَّكَ تَنْتَبَهُ بِذِكْرِي وَتَذَكَّرَ فَضْلَ رَبِّكَ بَيْنَ الْعِبَادِ إِنَّهُ لَهُوَ
الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ كُنْ عَلَى شَأْنٍ لَا يَشْغَلُكَ الْمَالُ عَنِ الْمَالِ وَلَا الْأَسْبَابُ عَنِ مَسَبِّ
الْأَسْبَابِ اسْتَمِعْ قَوْلَ مَنْ يُحِبُّكَ وَيُرِيدُ

ص ۱۷۸

لك ما اراد لنفسه ضع الدنيا كلها وخذ ما اوتيت من لدن مقتدر قدير . هل رضيت
بالحياة الفانية وتركت الحياة الباقية لعمرى هذا لا ينبغي لك لو كنت من
العارفين . فيا ليت فديت في حب الله مرة بعد مرة وصبح كل آن كل ارض بدمى في
سبيل الله ربك ورب العالمين . آخر چرا تفكر نمينمائيد ايام گذشت و عمر بانته
رسيد ، حال خود انصاف ده در آخر ايام انسان در فراش بزحمت امراض و شدت اوجاع جان
بدهد بهتر است يا آنکه آن چند يومی که از عمر باقی مانده در سبيل الهی فدا نمايد؟
قسم بجمال قدم الاول خسران و الآخر روح و ريحان . زهی حسرت و ندامت که نفس انسانی
چند نفسی که از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدا نمايد و در فراش غفلت بعد
از آشامیدن دواهای مکروهه منتنه رديه تسليم نمايد فاصدقنی ای الامرين احق
قل الكلمة الاولى وربی الاعلی

ص ۱۷۹

و مالک العرش و الثرى . مقصود آنکه احبای حق نبايد مضطرب و خائف باشند بلکه
بايد شهادت را در سبيل دوست فوز عظیم شمردند اگر واقع شود نه آنکه خود را در
مهالک اندازند چه که در اين ظهور کل بحکمت مأمورند . بشنو ندای مظلوم را که در
منتهای شدت و بلا و هموم و غموم ترا بحق ميخواند از عالم و عالميان منقطع شو
در ظل رحمتش مأوی گیر . ثم اعلم بان حضر تلقاء الوجه احد و ادعى بانّه رءاک
و قال انک قلت باننا لا نرسل اليک لوحاً من بعد اذا بکت عين شفقتی لنفسک . فو
الذی انطقنی بثناء نفسه بين الارض و السماء لو وجدت عرف القميص و قرأت
لوحاً من الواح ربک التي ارسلناها اليک لفديت بنفسک و ما عندک لکلمة منها و رضيت
بان تُقتل فيکلّ حين الف مرة و لا ينقطع عنک عرف قميص القدم و نسمة الله التي
تمرّ من شطر اسمه الاعظم . لم ادر باي شیء منعت عن هذا الفضل

ص ۱۸۰

الاکرم و تُرکت بين الظنون و الاوهام ؟ تدارک يا اخي مافات عنک و اقبل الى قبلة

العالمين وقل اقبلت بكلّی اليک يا فاطر السموات والارضين فاعف عني ما غفلت
 في جنبك انك انت مولی العالمين. اياک ان تمنعک الحمیة عن مالک البریة دع
 الهوی و تمسک بریک الابهی هذا خير لک وکان الله علی ما اقول شهيدا. و دیگر
 اهل قریه هر که را مقبل الی الله دیدی من قبل الله ذاکر شو و بگو محزون مباشید
 از آنچه بر شما وارد شده چه که بر جمال قدم اعظم از آن وارد و حال در سجن اعظم
 ساکن و بشانی امر شدید است که باب خروج و دخول را مسدود نموده اند و لکن در کمال
 روح و ریحان بذکر رحمن مشغولیم. محزون مباشید از آنچه بتاراج رفت زود است که
 جمیع من علی الارض بذکر شما ذاکر شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه

ص ۱۸۱

از زخارف دنیویّه در سبیلش از شما اخذ شد البتّه در دنیا عطا خواهد فرمود و در
 عقبی مقاماتی که اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود انفس خود را در
 سبیل دوست فدا نمایند رجای آنکه بآن مقرّ اقصی فائز گردند. بشنوید وصیّت جمال
 قدم را که از شطر سجن اعظم شما را ندا میفرماید بغی و طغی را بگذارید و بتقوی
 متمسک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدّس نمائید و بطراز الهیه مزین
 دارید فساد و نزاع شأن اهل حقّ نبوده و نخواهد بود از اعمال شنیعه اجتناب
 نمائید و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک شوید جهد نمائید تا صفات و اخلاق
 الهیه از شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون مابین بریه مشی نمائید و با کمال
 عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید خیانت را بامانت و غیبت را بتزکیه نفس و ظلم را

ص ۱۸۲

بعدل و غفلت را بذکر تبدیل نمائید. اینست نصیح رحمانی که از فم مشیّت ربّانی
 ظاهر شده سعی نمائید که بلکه باعانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده
 باعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کلّ احیان از مقصود عالمیان آمل و
 سائل باشید که شما را از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظلّ شجره اثبات و
 سدره اسماء و صفات منزل دهد و السلام علیکم من لدی الله مولیکم القدیم و
 الحمد لله العلیّ العظیم.

يا علی اشکر الله بما زین رأسک باکلیل الثناء فی ایام ربک مالک الاسماء

و هیکلک بطراز خدمته فی الامکان. قد عرفنا توجّهک الی بعض الجهات و هجرتک فی سبیل
الله منزل الآیات هذا ینبغی لک و لكلّ مقبل انقطع فی حبه عمّا سویه. ای علی
در کلّ احوال در اتحاد قلوب و اجتماعهم بر شریعه امریة الهیة سعی

ص ۱۸۳

بلیغ مبذول دارید اگر چه بفضل الله بطراز اخلاق مزیننی و لکن هر چه بر آن
بیفزائی عند الله احبّ بوده تا کل باخلاق حسنه آن جناب بشطروهباب توجّه کنند و
در کلّ احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلیه از قلم امریه نازل شده.
مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حقّ نما سالهاست که یکی از عباد که تو بآن عارفی
مع آنکه در سرّ سرّ او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفحات منتنه و شیء و نوات
نفسانیّه مشغول بوده اند و حقّ بر کلّ مطلع و محیط ستر فرمودیم و چون در ظاهر
باسم الله و ذکر او ناطق تعرّض ننمودیم و در سنین معدودات از مطلع آیات الواح
منیعه مخصوص او نازل و ارسال شد و در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را بمقام
پاک که مقدّس از شایبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید بمقامات عالیّه
ممتنعه فائز شود. کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایته چه که دوست نداشته

ص ۱۸۴

و نداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدر له بی نصیب گردد. مع این
عنایات متواتره و الطاف متتابعه کانه حقّ را غافل دانسته و سبب این ستر حقّ بوده
قل روحی و نفسی لک الفداء یا ستار العالمین. ای علی مشاهده در امر رسول الله
نما که اول امر در کمال ترقّی و استعلاء بوده و بعد توقّف نموده یکی از اسباب
مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعه
الهیّه و مکامن عزّ ربّانیّه ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و
کلّ قشیر انور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما تترک العظام للکلاب. این
ایام احکام الهیّه از مشرق بیان ربّانیّه مشرق انشاء الله از بعد ارسال میشود
و این دو آیه مبارکه که در آن لوح اقدس نازل من الناس من یقعد صفّ
التعال طلباً لصدر الجلال قل من انت یا ایها الغافل الغرّار و منهم من یدعی الباطن

ص ۱۸۵

و باطن الباطن قل یا ایها الکذاب تالله ما عندک انه من القشور ترکناها لکم

كما تترك العظام للكلاب. ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیّه و شیء و نوات هوائیّه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت. قل یا ایها الموهوم انّ الباطن و باطن الباطن و الباطن الّذی جعله الله مقدساً عن الباطن و الظاهر الی ما لانهایه لها يطوف حول هذا الظاهر الّذی ینطق بالحقّ فی قطب العالم قد ظهر الاسم الاعظم و مالک الامم و سلطان القدم لیس لاحد مفرو ولا مستقرّ الا لمن تمسک بهذه العروة التوراء الّتی بها اشرفت الارض و السماء و لاح العرش و الثری و اضاء ملکوت الاسماء و انار الافق الاعلی اتقوا یا قوم ولا تتبعوا اهواء الّذین اتبعوا الهوی ولا

ص ۱۸۶

اوهام الّذین قاموا علی المکر فی ملکوت الانشاء توجهوا بوجوه بیضاء و غرر غرّاء الی مطلع آیات ربکم مالک الآخرة و الاولی كذلك قضی الامر فی اللّوح الّذی جعله الله امّ اللّوواح و مصباح الفلاح بین السّموات و الارضین. ای علی تفریق امت سبب و علت ضعف کل شده و لکن النّاس اکثرهم لا یفقهون. بعضی از ناس که ادّعی شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش بدار السلام میرفتند در تکیه قادریّه ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند. ای علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شده نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متّصلاً خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاکت بود بعد منصعقاً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند انّ الله بریء منهم و نحن برّاء انّ ربک لهو

ص ۱۸۷

العلیم الخبیر ینعلم خائنه الاعین و ما فی صدور العالمین. و همچنین جمعی هستند برفاعی معروفند آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنیکه ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ ذلک حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انّهم من الاخسرین. جمیع این امور برأی العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند بسیار محبوبست که یکی از آن نفوس موهومه بان ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیّه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیّه و مالک بریّه ممنوع نشود.

ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیلی و ایام بریاضات شاقه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلک احدی از آن

ص ۱۸۸

نفوس عند الله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض می‌شمرند. الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انه لکلمة بها فصل بین کلّ حزب و نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و غیض کلّ بحر و ارتعد کلّ قنّة و انقعر کلّ جذع و اضطرب کلّ هضب و ارتعش کلّ بطح الا من شاء ربک المقتدر القدیر. من اقرّ بما اقره الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهّاء فی ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک المبرم العزیز الحکیم اگر چه لایق نه که قلم اعلی باین بیانات مشغول شود و لکن نظر بفضل و سبقت رحمت قلم رحمن بامثال این بیان ناطق است. این الاقویاء و این مظاهر الاستقامة فی ملکوت الانشاء و این مطالع الاقتدار فی جبروت الانقطاع؟ ای علی

ص ۱۸۹

تا حال اصبح اقتدار خرق استار نموده انّ ربک لهو السّتار از خدا بطلب که آن نفوس را باستقامت تمام منقطعین عن سویه بر امر مالک انام و سلطان ایام ثابت و راسخ فرماید. لعمری بذلک ترفع اذکارهم و تثبت اسمائهم و تحقّق مقاماتهم و تفتح علی وجوههم ابواب عرفانی الذی کان اصل الامر و مبدئه و اسّ المقام و سلطانه طوبی لمن نبذ الدّنيا و ما یذکر فیها و توجه بالقلب الانور الی منظر ربّه المتعالی المقتدر العلیّ العظیم. زحمت شما بسیار است احمل کما حمل فوقها هذا القلب الارقّ الادقّ الاشفق اللطیف البدیع المنیر چه که باید ناس را بحکمت چنانچه در کلّ الواح بان امر شده از اوهمات نفسیه و شیء و ناس غیر مرضیه بنصائح بالغه و حکم ربّانیّه مقدّس نمائید و بشطر اقدس کشانید. اول امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاء الله باید در کلّ احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه هستید

ص ۱۹۰

أَتَمَّ الْبِهَاءَ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ مَنِ احْتَبَكَ خَالِصاً لِّلَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ.

یکی از احبای الهی مکتوبی بحاجی محمد کریم خان نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراریکه استماع شد خان مذکور از معانی غافل شده بالفاظ تمسک جسته و اعتراض نموده لیدحض الحقّ بما عنده و لکن غافل از اینکه یحقّق الله الحقّ بکلماته و یقطع دابر المشرکین. اول آن مکتوب به این کلمات مزین: الحمد لله الذی کشف القناع عن وجه الاولیاء. خان مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب گویا بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فائز نشده چه که قناع مخصوص رؤوس نساء است باعتراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم و معلوم هر دویی بهره مانده. اصحاب الهی الیوم این علومی را که او علم دانسته ننگ میدانند علمیکه محبوبست

ص ۱۹۱

آن بوده که ناس را بحق هدایت کند بعد از آنکه نفسی بآن فائز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود. و اعتراضات او دیده نشد مگر همین یک فقره که آنهم شنیده شد و آن فقره بمنظر اکبر رسید. لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او این لوح ابداع اقدس اطهر نازل که شاید ناس بامثال این اعتراضات از مالک اسماء و صفات محروم نمانند و کلمه علیا را از کلمه سفلی تمیز دهند و بشرط الله العلیّ الاعلیّ توجّه نمایند من اهتدی فلنفسه و من اعرض انّ الله لغنی حمید.

بسم الله العلیم الحکیم

یا ایّها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفرة الجهل، انا سمعنا بانک اعرضت عن الحقّ و اعترضت علی احد من احبائه الذی ارسل الیک کتاباً کریماً لیهدیک الی الله ربّک و ربّ العالمین. انک اعترضت علیه و اتّبع سنن الجاهلین و بذلك ضیعت حرمتک بین عباد الله

ص ۱۹۲

لا تآ باعتراضک وجدناک علی جهل عظیم. انک ما اطلعت علی قواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضة المعانی و البیان و کنت من الغافلین و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا الحقيقة و لا التّشبیه و لا الاستعارة لذا

نلقى عليك ما تطلع به على جهلك وتكون من المنصفين. اترك لو سلكت سبل اهل الادب ما اعترضت عليه في لفظ القناع ولم تكن من المجادلين وكذلك اعترضت على كلمات الله في هذا الظهور البديع. أما سمعت ذكر المقنع وهو المعروف بالمقنع الكندي و هو محمد بن ظفر بن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود وكان من المعروفين. انا لو نريد ان نذكر آباءه واحداً بعد واحد الى ان ينتهي الى البديع الاول لنقدر بما علمنى ربى علوم الاولين والآخرين مع انا ما قرئنا علومكم والله على ذلك شهيد و عليم.

ص ١٩٣

وانه اجمل الناس وجهاً و اكملهم خلقاً و اعدلهم قواماً فانظر فى كتب القوم لتعرف و تكون من العارفين و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته العين فيمرض لذا لا يمشى الا مقنعاً اى مغطئاً وجهه كذلك ذكر فى كتب العرب العرباء و الادباء و الفصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين. و انه هو الذى يضرب به المثل فى الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة فى حدة البصر و باين اصمغ فى سعة الرواية لو كنت من العالمين و كذلك فى طلب الثار بالمهلهل و الوفاء بالسموئل وجوده الرأى بقيس بن زهير و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن زائدة و الفصاحة بقس بن صاعدة و الحكمة بلقمان و كذلك فى الخطبه بسحبان وائل و الفراسة بعامر بن طفيل و الحدق باياس بن معوية بن القرّة و الحفظ بحماد. هؤلاء من مشاهير العرب الذين ترسل بهم الامثال طالع فى الكتب لعل لا تدحض الحق بما

ص ١٩٤

عندك و تكون من المتنبهين و توقن بان علماء الادب استعملوا لفظ القناع فى الرجال كما ذكرناه لك ببيان ظاهر مبين. ثم اعلم بان القناع مخصوص بالنساء و يسترن به رؤوسهن و لكن استعمل فى الرجال و الوجه مجازاً ان كنت من المطلعين و كذلك اللثام مخصوص بالمرثية يقال لثمت المرثية اى شدت اللثام على فمها ثم استعمل فى الرجال و الوجه كما ذكر فى الكتب الادبية اسفر اللثام عن وجهه اى كشف الثقاب. اياك ان تعترض بالكلمات على الذى خضعت الآيات لوجهه المشرق المنير خف عن الله الذى خلقك و سواك و لا تشمت الذين آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فى سبيل الله الملك العزيز القدير. قل ما كان مقصودنا فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكراً فيما فرطت فى جنب الله و تتخذ لنفسك اليه سبيلاً. انا اردنا هدايتك و اترك اردت ضرنا و استهزئت

ص ١٩٥

بنا كما استهزء قوم قبلك وهم اليوم في اسفل الجحيم. ائتكم من الذين اذ نزل الفرقان من لدى الرحمن قالوا ان هذا الا اساطير الاولين واعترضوا على اكثر آياته فانظر في الاتقان ثم في كتب اخرى لترى وتعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله وخاتم النبيين. انا عرفناك نفسك لتعرفها وتكون على بصيرة من لدى البصير قل عند ربى خزائن العلوم وعلم الخلائق اجمعين ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكر الله الاعظم مستويًا على عرش الظهور كاستواء الهاء على الواو قم عن رقد الهوى ثم اتبع ربك العلى الاعلى دع ما عندك ورائك وخذ ما اتاك من لدى الله العزيز الحكيم. قل يا ايها الجاهل انظر في كلمات الله ببصره لتجدهن مقدسات عن اشارات القوم وقواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين. قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم وما عندكم

ص ١٩٦

انها تكون مثل كلماتكم يا معشر المحتجبين قل انها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله الله مقدسًا عن عرفان العالمين وكيف انت وامثالك يا ايها المنكر البعيد. انها نزلت على لسان القوم لا على قواعدك المجعولة يا ايها المعرض المريب. انصف بالله لو توضع قدرة العالم في قلبك هل تقدر ان تقوم على امر يعترض عليه الناس وعن ورائهم الملوك والسلاطين؟ لا وربى لا يقوم احد و لن تستطيع نفس الا من اقامه الله مقام نفسه وانه هو هذا وينطق في كل شأن انه لا اله الا هو الواحد الفرد المعتمد العليم الخبير. لو يتكدر منك قلب احد من خدام السلطان فى اقل من آن لتضطرب فى الحين و ائتكم لو تنكرنى فى ذلك يصدقنى عباد الله المخلصون ومع ذلك تعترض على الذى اعترض عليه الدول فى سنين معدودات وورد عليه ما ناح به الروح الامين الى ان

ص ١٩٧

سجن فى هذا السجن البعيد. قل ان افتح البصر ان الامر علا وظهر والشجر ينطق باسرار القدر، هل ترى لنفسك من مفر؟ تالله ليس لاحد مفر ولا مستقر الا لمن توجه الى المنظر الاكبر هذا المقام الاطهر الذى اشتهر ذكره بين العالمين. قل أتعترض بالقناع على الذى آمن بسلطان الابداع والاختراع؟ والذى اعترض اليوم

أَنَّهُ مِنْ هَمَجِ رِعَاعٍ عِنْدَ اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. قَلَّ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ اسْمِعْ
تَغْنَى الْوَرَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَلَا تَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ. إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي
أَخْبَرَكَ بِهِ كَاطِمٌ وَاحْمَدٌ وَمَنْ قَبْلَهُمَا التَّبَيُّونُ وَالْمُرْسَلُونَ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا
تَجَادَلْ بِآيَاتِهِ بَعْدَ أَنْزَالِهَا إِنَّهَا نَزَلَتْ بِالْفِطْرَةِ مِنْ جِبْرُوتِ اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ
وَإِنَّهَا لِحِجَّةُ اللَّهِ فِي كُلِّ الْإِعْصَارِ وَلَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَنْقَطَعُوا عَمَّا
عِنْدَهُمْ وَتَوَجَّهُوا إِلَى هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ. يَا أَيُّهَا الْبَعِيدُ لَوْ أَنَّ رَبَّكَ

ص ۱۹۸

الرَّحْمَنُ يَظْهَرُ عَلَى حُدُودَاتِكَ لِتَنْزِلِ آيَاتِهِ عَلَى الْقَاعِدَةِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا. تَبَّ إِلَى
اللَّهِ وَقَلَّ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَنَا الَّذِي فَرَطْتُ فِي جَنْبِكَ وَاعْتَرَضْتُ عَلَى مَا نَزَلَ
مِنْ عِنْدِكَ ثُمَّ اتَّبَعْتَ النَّفْسَ وَالْهَوَى وَغَفَلْتَ عَنْ ذِكْرِكَ الْعَلِيِّ الْإِبْهِيِّ. يَا إِلَهِي لَا
تَأْخُذْنِي بِجَرِيرَاتِي طَهَّرْنِي مِنَ الْعَصِيانِ ثُمَّ أَرْسَلْ عَلَيَّ مِنْ شَطْرِ فَضْلِكَ رَوَائِحَ الْغَفْرَانِ
ثُمَّ قَدَّرْ لِي مَقْعَدَ صَدَقٍ عِنْدَكَ ثُمَّ الْحَقْنِي بِعِبَادِكَ الْمَخْلُصِينَ. يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي لَا
تَحْرِمْنِي عَنْ نَفْحَاتِ كَلِمَاتِكَ الْعَالِيَا وَلَا مِنْ فُوحَاتِ قَمِيصِكَ الْإِبْهِيِّ ثُمَّ أَرْضْنِي بِمَا نَزَلَ
مِنْ عِنْدِكَ وَقَدَّرْ مِنْ لَدُنْكَ أَنْتَكَ فَعَالَ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْجَوَادُ الْمَعْطَى
الْكَرِيمُ. اسْمِعْ قَوْلِي دَعِ الْإِشَارَاتِ لِأَهْلِهَا وَطَهَّرْ قَلْبِكَ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَوْرَثُ سَوَادَ
الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ اطَّلِعْ مِنْ خَلْفِ الْحِجَابِ وَالْإِشَارَاتِ وَتَوَجَّهْ بِوَجْهِ مَنِيرٍ إِلَى مَالِكِ الْأَسْمَاءِ

ص ۱۹۹

وَالصِّفَاتِ لِتَجِدَ نَفْسَكَ فِي أَعْلَى الْمَقَامِ الَّذِي أَنْقَطَعَتْ عَنْهُ إِشَارَاتُ الْمُرِيْبِينَ. كَذَلِكَ
نَصَحَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى إِنْ أَقْبَلْتَ لِنَفْسِكَ وَإِنْ أَعْرَضْتَ فَعَلَيْهَا إِنَّ رَبَّكَ الرَّحْمَنُ لَغَنِيٌّ
عَمَّا كَانَ وَعَمَّا يَكُونُ وَأَنَّهُ لَهَوُ الْغَنِيِّ الْحَمِيدِ. بِلِسَانِ پَارْسِي ذَكَرَ مِشُودُ كَهْ شَائِدُ
عَرَفَ قَمِيصِ رَحْمَانِي رَا إِزْ كَلِمَاتِ مَنْزِلَةُ پَارْسِيَّةِ ادْرَاكِ نَمَائِي وَنَمَقَطَعًا عَنِ الْإِشْطَارِ
بِشَطْرِ أَحَدِيَّةِ تَوَجَّهْ كَنِي. أَكْرَجِهْ هَرِ طِيرِي إِزْ كَدَسِ رَحْمَتِ رَحْمَانِيَّةِ وَخَرْمَنِ حَكْمِ
صَمْدَانِيَّةِ نَصِيْبِ نَبْرَدِهْ وَقَادِرِ بَرِ التَّقَاطِ نَهْ طِيرِ بِيَانِ بَايْدِ دَرِ هَوَاءِ قَدَسِ رَحْمَنِ طِيرَانِ
نَمَائِدِ وَازْ خَرْمَنْهَائِي مَعَانِي قَسْمَتِ بَرْدِ تَا قُلُوبِ وَافْتِدَةُ نَاسِ بَذَكَرِ اَيْنِ وَآنِ مَشْغُولِ
إِزْ عَرَفِ رَوْضَةُ رِضْوَانِ مَحْرُومِ. بِشَنُو نَصَحِ اَيْنِ مَسْجُونِ رَا وَبِهْ بَازَوِي يَقِينِ سَدِّ مَحْكَمِ مَتِينِ
بِنَا كُنْ شَائِدِ إِزْ يَأْجُوجِ نَفْسِ وَهَوِي مَحْفُوظِ مَانِي وَبِعْنَانِيَّةِ خَضْرِ أَيَّامِ بَكُوْتَرِ بَقَا فَاثَرِ
شَوِي وَبِمَنْظَرِ أَكْبَرِ تَوَجَّهْ نَمَائِي. دُنْيَا رَا بَقَائِي نَهْ وَطَالِبَانِ آنْرَا وَفَائِي مَشْهُودِ نَهْ

ص ۲۰۰

لا تظمنن من الدنيا فكر في تغييرها و انقلابها. اين من بنى الخورنق و السدير
و اين من اراد ان يرتقى الى الاثير؟ كم من قصر استراح فيه بانيه في الاصيل بالعافية
و الخير و غداً ملكه الغير و كم من بيت ارتفع في العشى فيه القهقهة و شدوا
الزرقاء و في الاشراق نحيب البكاء: ائ عزيز ما ذل و ائ امر ما بدل و ائ
روح ما راح و ائ ظالم شرب كأس الفلاح. و همچنين بعلوم ظاهره افتخار منما و فوق
كل ذي علم عليم. فاعلم لكل صارم كلال و لكل فرح ملال و لكل عزيز ذلة و لكل
عالم زلة. تقوى پيشه كن و بدبستان علم الهى وارد شو اتقوا الله يعلمكم
الله قلب را از اشارات قوم مقدس نما تا بتجليات اسماء و صفات الهى منور
شود چشم اعراض بريند و بصر انصاف بگشا و بر احبای الهى اعتراض مكن. قسم بشمس افق
ظهور كه اگر از علوم ظاهره هم كما هو حقها نصيب ميبردى هرآينه از لفظ قناع بر
دوستان مالک ابداع و

ص ۲۰۱

و اختراع اعتراض نمينمودى صه لسانك عن الاولياء يا ايها الهائم فى هيماء
الجهل و العمى. مصلحت در آنست كه قدرى در كتب بيان و بديع ملاحظه كنى شايد از
قواعد ظاهر مطلع شوى چه كه اگر بر حقيقت و مجاز و مقامات تحويل اسناد و استعاره
و كنايه مطلع ميشدى اعتراض نمينمودى كه قناع در وجه استعمال نشده بصر مشركين
در كلمات محبين رب العالمين نظر مكن. و اما القناع و المقنعه دو جامه اند كه
نساء رؤوس خود را بان ميپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء و لكن در رجال و
وجه مجازاً استعمال شده و همچنين لثام آنست كه نساء بان دهان خود را ميپوشانند
چنانچه اهل فارس و ترك بيشماق تعبير مينمايند و در رجال و وجه مجازاً استعمال
شده چنانچه در كتب ادبيه مذكور است فانظر فى كتب القوم لتجد ما غفلت عنه. و آن
نامه را يكي از احبای الهى بشما نوشته و مقصود

ص ۲۰۲

او آنكه شما را از ظلمت نفسانيه نجات دهد و بشرط احديّه كشانند و تو اظهار فضل
نمودى و لكن اخطأ سهمك و عند اهل علم شأن و مقدرات معلوم شد. اسمع قولى لا
تعترض على من يذكرك و لا تضجر من يعظك و لا تعقب العطاء بالاذى و عليك بالخضوع
عند احبآء الله رب الآخرة و الاولى. دع العلوم لانها منعتك عن سلطان المعلوم

آثر من یدکرک علیک و قدّمه علی نفسک لو تمشی بلا حدّاء و تنام بلا وطاء و تنوح
فی العراء لخیر لک من ان تحزن من آمن و هدی. یا ایّها المهتاض لا تعجل علی
الاعتراض و لا تکن کالارقم اللّضلاض من عجل فی اللّم سقط فی النّدم امسک اللّسان
و القلم عن ردّ مالک القدم لا تجعل نفسک مستحقّاً للنّقم سوف ترجع الی مالک الامم
و تسئل عمّا اکتسبت فی الحیوة الباطلة فی یوم تتقلّب فیہ القلوب و الابصار من
سطوة الله المقتدر القهار. الی م تسلک سبل الفحشاء

ص ۲۰۳

و تعترض علی مالک الاسماء؟ ا نسیت مرجعک و مأویک او غفلت عن عدل مولیک؟ ان
امنّت اللّحد فاتّبع ما یأمرك به نفسک و هو یك و الا اسرع الی الّذی الی الله
دعاک و تدارک مافات عنک فی اولیک قبل اخریک خف عن الله الّذی خلقک و سوّیک
تب الیه ثم اذکره فی صباحک و مساءک و ان الیه مرجعک و مثنویک. و از آن گذشته که
بر کلمات احبّاء الله اعتراض کرده و میکنی در غفلت بمقامی رسیده ای که بر کلمات
نقطه اولی روح ما سویه فداه الّذی یشرّ الناس بهذا الظهور هم اعتراض نموده ای
و در کتب در ردّ الله و احبّائه نوشته ای و بذلک حبطت اعمالک و ما کنت من
الشّاعرین. تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکراتم غلط است و مخالف است
بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراک ننموده ای که کلمات منزله الهیه میزان کاست و دون او میزان او

ص ۲۰۴

نمیشود هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار
ساقط. دوازده سنه در بغداد توقّف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از
علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود.
باری آیات نقطه اولی روح ما سویه فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بیخبری.
از آن گذشته در آیات این ظهور اعظم چه میگوئی افتح البصر لتعرف بانّ القواعد
تؤخذ من کلمات الله المقتدر المهیمن القیوم. اگر احزان وارده و امراض جسدیه
مانع نبود الواحی در علوم الهیه مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد الهیه محیط
است بر قواعد بریه نسئل الله ان یوفّقک علی حبه و رضاه و انه مجیب لمن
دعا. فکر کن در ایامیکه فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار
اعتراض نموده اند گویا از نظر شما محوشده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را

بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّصمدانی چه مقدار اعتراض نمودی
 غایت آنست که در آن ایام با اسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی
 هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمینمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه
 مبارکه بود که میفرماید: لا نفرّق بین احد من رسله، اعتراض نموده‌اند. که احد را
 مابین نه و به این جهت بر کلمه محکمه الهیه اعتراض و استهزاء نموده‌اند. و همچنین
 بر آیه مبارکه: خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثمّ استوی الی السماء فسوّهنّ
 سبع سموات، اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت
 خلق سما بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیه مبارکه: خلقناکم ثمّ صورناکم ثمّ
 قلنا للملائکه اسجدوا لآدم، اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق
 بوده و اعتراضاتی که در این آیه مبارکه الهیه نموده‌اند البتّه استماع
 نموده‌اید. و همچنین بر آیه مبارکه: غافر الذّنب

قابل التّوب شدید العقاب، اعتراض نموده‌اند که شدید العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت
 معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید: و
 استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین، اعتراض نموده‌اند که باید خاطئات باشد چنانچه
 از قواعد قوم است در جمع مؤنث: و همچنین بر آیه مبارکه: و کلمه منه اسم
 المسیح، اعتراض نموده‌اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث
 باشد. و همچنین در احدی الکبر و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای
 آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه
 در الفاظ و گفته‌اند اینکلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد بآن معدن عقل
 داده‌اند قالوا انّها ای السور و الآیات مفتریات و بهمین سبب اکثری از ناس
 متابعت علما نموده از صراط حقّ مستقیم منحرف شده و باصل جحیم توجّه نموده‌اند

و اسامی آن علماء از یهود و نصاری در کتب مذکور. و از این گذشته چه مقدار از آیات
 را که نسبت بامر القیس داده‌اند و گفته‌اند که آن حضرت سرقت نموده مثل سوره
 مبارکه اذا زلزلت و اقتربت السّاعة و مدّتها قصائدی را که معروف بمعلقاتست و
 همچنین بمجمهرات الّتی كانت فی الطّبقة الثّانیه بعد المعلقات بر کلمات الهی

ترجیح میدادند تا آنکه عنایت الهی احاطه فرمود جمعی باین اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف بمیان آمد طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند آیه السیف تمحو آیه الجهل. و بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات الله را مفتريات مینامیدند در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه و بلاغتیّه ذکر نمودند. چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست نداشتم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم. حال

ص ۲۰۸

قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن شکّی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکّی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غلّ و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را بقواعد داده اند و لکن علمه عندنا فاسئل لتعرف النقطة الّتی منها فصل علم ما کان و ما یکون شاید متنبّه شوی و بر احبّای الهی اعتراض نمائی. جمیع علوم در قبضه اقتدار حقّ بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الهیه نازل شده و میشود و این اعتراضات نظر بآنست که این امر بحسب ظاهر قوّت نگرفته و احبّاء الله قلیلند و اعداء الله کثیر لذا هر نفسی باعتراضی متشبّث که شاید به این جهت مقبول ناس شود. ای بیچاره تو برو در فکر عزّت و ریاست باش کجا میتوانی در عرصه منقطعین قدم

ص ۲۰۹

گذاری یعنی نفوسیکه از کلّ ما سویه منقطع شده اند و حبّاً لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته اند چنانچه دیده و شنیده ای اولئک عباد قالوا الله ربّنا ثمّ انقطعوا عن العالمین. عنقریب نفوسی در علم ظاهر شوند و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادلّه محکمّه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم میشود بالهامات غیبیه الهیه. بشنو ندای داعی الی الله را و لا تکن من المحتجبین شاید از نفحات آیام الهی در این ظهور عزّ رحمانی محروم نمائی و السّلام علی من اتّبع الهدی. اگر کسی صاحب شامه نباشد بر گل بستان چه تقصیری راجع بی ذائقه قدر غسل از حنظل نشناسد. صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مینمایم که بانصاف آنرا معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعۀ الهیه در

ص ۲۱۰

ظَلَّ سَدْرَةُ رَبَائِيَّةٍ دَرَأَتِي. وَتَفْصِيلُ أَنَّ أَيْنَكَةَ فِي أَيَّامِ تَوَقُّفِ دِرْعَاقِ مِيرْزَا حَسِينِ قَمِي نَزْدَ أَيْنِ عَبْدِ آمَدَةَ مَعَ صَوْرَتِ مَكْتُوبٍ وَمَذْكَورٍ دَاشَتْ كِهْ حَضْرَاتِ شَيْخِيَّةِ اسْتَدْعَا نَمُودَهْ اَنْدَكِهْ أَيْنِ كَلِمَاتِرَا مَعْنَى وَتَفْسِيرِ نَمَائِدِ وَأَيْنَعْبُدُ نَظْرَ بَأَنَّكَ سَائِلِينَ رَا طَالِبِ كُوْثَرِ عِلْمِ الْهَيْيِ نِيَا فِتْ مَتَعَرِّضِ جَوَابِ نَشْدَهْ چِهْ كِهْ لُوْلُوْ عِلْمِ الْهَيْيِ اَزْ مَشَاهِدَهْ اَعْيِنِ غَيْرِ حَدِيدَهْ مَسْتَوْرَ بَهْ اَكْرَ چِهْ فِي الْجَمْلَهْ ذَكَرْ شُدْ وَلَكِنْ بَتَلْوِيحِ وَاشَارَهْ وَصَوْرَتِ اَنَّ مَكْتُوبِ بَعِيْنَهْ دِرْ اَيْنِ لَوْحِ نَقْلِ شُدَهْ بَدُوْنَ زِيَادَهْ وَنَقْصَانِ وَهَذِهْ صَوْرَةُ مَا كَتَبَهْ الشَّيْخُ الْاَجَلُّ الْاَفْضَلُ ظَهَرَ الْاِسْلَامِ وَكَعْبَةُ الْاِنَامِ الشَّيْخِ اَحْمَدِ الْاِحْسَائِيِّ الَّذِي كَانَ سِرَاجَ الْعِلْمِ بَيْنَ الْعَالَمِيْنَ فِي جَوَابِ مَنْ قَالَ اَنَّ الْقَائِمَ فِي الْاَصْلَابِ اَنَا تَرَكَنَا اَوَّلَهْ وَكَتَبْنَا مَا هُوَ الْمَقْصُودُ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اقول روى انه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السلام. والالف
قد اتى على آخر الصاد والصاد

ص ۲۱۱

عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما وايضا الواو ثلاثة احرف ستة والـف
وسنة وقد مضت ستة الايام والالف هو التمام ولا كلام فكيف الستة و
الايام الاخر والا لما حصل العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من
الغير الاقرار بالستة الباقية تم الامر بالحجة وظهر الاسم الاعظم بالالفين
القائمين بالحرف الذي هو حرفان من الله اذ هما احد عشر وبهما ثلاثة عشر فظهر واو
الذي هو هاء فاين الفصل ولكن الواحد ما بين الستة والستة مقدر بانقضاء
المص بالمر فظهر سر الستة والستين في سدسها الذي هو ربعها وتمام
السدس الذي هو الربع بالالف المندمجين فيه وسره تنزل الالف من النقطة
الواسعة بالستة والستة ونزل الثاني في الليلة المباركة بالاحد عشر وهي
هو الذي هو السر والاسم المستسر الاول الظاهر في سر يوم الخميس فيستتم
السر يوم الجمعة ويجرى الماء المعين يوم تأتي السماء

ص ۲۱۲

بدخان ميبين. هذا والكل في الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فاين الوصل عند

مثبت الفصل ليس فى الواحد ولا بينه غير و آلا لكان غير واحد. وتلك الامثال
نضربها للناس ولكن لا يعقلها آلا العالمون انتهى
نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الدرّيات لبشر معطلة فيها ماء الحيوان و
ستر فيها غلام المعانى والبيان و ما ورد عليها سياره الطلّب ليدلوا دلوهم و
يخرجوا بها غلام العلم ويقولوا تبارك الله الذى فى قبضته ملكوت العلم و انه
على كل شىء محيط. وكذلك نشهد بان كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج
العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد آلا من شاء الله انه على كل شىء
قدير. بارى مقصود انكه اين كلمات بيان واضح مبين تفسير شود و السلام على من
اتبع الحق وانك ان لم تتبع امر موليك عسى الله ان يظهر منك من
يتوجه الى موليه وينقطع عما سويه انه هو العليم الحكيم.

ص ٢١٣

بسم الذى بذكره يحيى قلوب الملاء الاعلى
سبحانك اللهم يا الهى تشهد وترى كيف ابتليت بين عبادك بعد اذ ما اردت آلا
الخصوع لى باب رحمتك الذى فتحته على من فى ارضك و سمائك و ما امرتهم آلا بما
امرتنى و ما دعوتهم آلا بما بعثتنى به. و عزتك ما اردت بان استعلى على احد
بشان من الشئون و ما اردت ان افتخر عليهم بما اعطينى بجودك و افضالك لائى لا
اجد يا الهى لنفسى ظهوراً تلقاء ظهورك و لا امراً آلا بعد اذنك و ارادتك بل فى
كل حين نطق فؤادى يا ليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من احبائك و
المقربين من اصفيائك. لويتوجه ذو اذن الى اركانى لىسمع من ظاهرى و باطنى و قلبى
ولسانى و عروقى و جوارحى يا ليت يظهر منى ما تفرح به قلوب الذين ذاقوا حلاوة
ذكر ربى العلى الاعلى و يصعد بندائى احد الى جبروت امرك و ملكوت عرفانك يا من
بيدك ملكوت البقاء

ص ٢١٤

و ناسوت الانشاء. و ان قلت الحى الحى يا ملاء الانشاء ما اردت بذلك آلا امرك
الذى به اظهرتنى و بعثتنى ليتوجهن كل الى مقر وحدانيتك و مقعد عز فردانيتك
وانت تعلم يا محبوب البهاء و مقصود البهاء انه ما اراد آلا حبك و رضاك و
يريد ان يطهر قلوب عبادك من اشارات النفس و الهوى و يبلغهم الى مدينة البقاء
ليتحدوا فى امرك و يجتمعوا على شريعة رضائك. و عزتك يا محبوبى لو تعدبنى فى

كلّ حين ببلاء جديد لاحبّ عندى من ان يحدث بين احبائك ما يكدر به قلوبهم و يتفرّق به اجتماعهم لآنك ما بعثتنى الا لاتحادهم على امرك الذى لا يقوم معه خلق سمائك و ارضك و اعراضهم عمّا سويك و اقبالهم الى افق عزّكبرياّتك و توجههم الى شطر رضائك. اذاً انزل يا الهى من سحاب عنايتك الخفية ما يطهرهم عن الاحزان و عن الحدودات البشرية ليجدّن منهم الملاء الاعلى روائح التقديس

ص ۲۱۵

و الانقطاع ثم ايدهم يا الهى على التوحيد الذى انت اردته و هو ان لا ينظر احد احداً الا و قد ينظر فيه التجلى الذى تجليت له به لهذا الظهور الذى اخذت عهده فى ذرّ البيان عمّن فى الاكوان. و من كان ناظراً الى هذا المقام الاعزّ الاعلى و هذا الشان الاكبر الاسنى لن يستكبر على احد. طوبى للذين فازوا بهذا المقام انهم يعاشرون معهم بالروح و الريحان و هذا من التوحيد الذى لم تزل احببته و قدرته للمخلصين من عبادك و المقربين من بريتك. اذاً اسئلك يا مالك الملوک باسمك الذى منه شرعت شريعة الحبّ و الوداد بين العباد ان تحدث بين احبائى ما يجعلهم متّحدين فى كلّ الشئون لتظهر منهم آيات توحيدك بين بريتك و ظهورات التفريد فى مملكتك و انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن القيوم. قلم اعلى ميفرمايد: اى دوستان حقّ مقصود از حمل اين رزايای متواتره

ص ۲۱۶

و بلايای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند بشأنیکه اختلاف و اثنيّيت و غيريت از مابين محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده. انسان بصير در هيچ امرى از امور نقصى بر او وارد نه آنچه واقع شود دليل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسى لله خاضع شود از برای دوستان الهى اين خضوع فى الحقيقه بحق راجعست چه که ناظر بايمان اوست بالله در اينصورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید و يا استکبار از او ظاهر شود شخص بصير بعلو عمل خود و جزای آن رسیده و ميرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجعست. و همچنين اگر نفسى بر نفسى استکبار نماید آن استکبار بحق راجعست نعوذ بالله من ذلك يا اولى الابصار. قسم باسم اعظم حيف است اين ایام نفسى بشىء و نوات عرضیه ناظر باشد بايستيد بر امر الهى و با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانيه را بنار احديّه محترق نمائيد و با وجوه

ص ۲۱۷

ناضرة مستبشرة با یکدیگر معاشرت کنید. کل سجایای حق را بچشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است باین نار مشتعل نشوید انشاء الله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتحادیۀ قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید و همّتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شمائید اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین. فوالذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علوشانکم و عظمتۀ قدرکم و سمو مقامکم.

ص ۲۱۸

نسئل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوآئکم عما قدر لکم. امیدواریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید بشأنیکه از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و انه لهو المقتدر العزیز القدیر.

قوله تعالی

بحروچی که در قلم اعلی مستور است بصورت این کلمات ترشح فرموده ای جمال بمقر اقدس وارد شدی و بمنظر اکبر فائز گشتی امواج بحر معانی الهیه را بچشم ظاهر مشاهده نمودی و کلمات تامات که هر یک مخزن لثالی حکمت و بیان بود بگوش خود اصغا کردی و فیوضات منبسطه رحمانیه و رحمت واسعه الهیه را نسبت بکل بریه بقدریکه عرفان آن ممکن است علی ما ینبغی لک ادراک نمودی. ای جمال الیوم باید بمحبت و مرحمت و خضوع و خشوع

ص ۲۱۹

و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روایح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید که بمجرد استماع کلمه ای یکدیگر

را سبّ و لعن مینمودند. انا خلقنا النفوس اطواراً بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن. مثلاً نفسی غیب منیع لایدرک را در هیكل ظهور مشاهده مینماید من غیر فصل و وصل و بعضی هیكل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس او امر حق میدانند این دو مقام هر دو لدی العرش مقبول است. و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر الله بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تزییع امر الله شده و خواهد شد لذا هر دو بنار راجعند اگر چه

ص ۲۲۰

بزعم خود باعلی افق عرفان طائرند. ای جمال غیب منیع لایدرک ینوح و یبکی چه که استشمام نمینماید آنچه را که الیوم محبوبست اهل حق باید باخلاق او ظاهر شوند آنه هوستار العیوب و علام الغیوب و غفار الذنوب. امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرم نمود. احبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محل شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبیه بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیّه

ص ۲۲۱

و ظهورات لا تحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم. ملاحظه در علماء و عرفای قبل نمائید مع آنکه در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید و تحمید ناطق کلمه ای از آن نفوس لدی الکلمه مقبول نیفتاد و نفسیکه از تکلم لفظ کلمه توحید عاجز بود چون بمقرّ ظهور موقن شد اعمال نکرده اش مقبول شد و ثنای نگفته اش محبوب افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار. قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که احدی قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه نبوده و نیست لذا باید کل با یکدیگر برفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد

باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند. اصل الیوم اخذ از بحر

ص ۲۲۲

فیوضاتست دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری امروز نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد. حق شاهد و گواه است که ضری از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثم الفوا بین القلوب باسمه المؤلف العظیم الحکیم. از حق جلّ جلاله بخواهید که بلذت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سائرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید. امری از حق پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حق حرکت نمایند بفیوضات لا تتناهی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل فیهِ و کونوا من العاملین. نفوسیکه الیوم من عند الله

ص ۲۲۳

مأمورند بتبلیغ امر و تخصیص داده شده اند بعنایات مخصوصه او کل باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که آن خضوع لله واقع میشود چون بامر حقست بحق راجعست و لکن آن نفوسیکه تخصیص داده شده اند باید کمال اتحاد مابینشان مبرهن و ظاهر باشد دیگر درایج عرفان و مراتب آن نفوس عند الله مشهود بوده و خواهد بود. کذلک اوقدنا سراج البیان بین الامکان طوبی لمن اقتبس من مشکاته و استضاء بانواره انه من الفائزین المکرّمین و الحمد لله ربّ العالمین.

بنام یکتا خداوند مهربان

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنایات مالک اسماء مشرف طوبی لنفسی حضر لدی العرش کتابها بعد از نهیت عن التوجه الیه بما اکتسبت ایدی الظالمین. کلمه ای در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تامه بوده و هست اگر نفسی موفق بر عمل باو شود کلّ خیر را ادراک نماید

ص ۲۲۴

و آن اینست یا مولای یا مقتدای مقاصدی رضاک از خدا بخواه بر اینکلمه ثابت باشی
طوبی لمن شرب من هذه الكأس وکان من العارفين. کرم حق لا یحصى و فضلش بی منتهی
ابدأ تعطیل در فیض فیاض نبوده و نیست حوائج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود
اینکه در بعضی احیان تأخیر شده لاجل مصلحت آن نفس بوده البتّه باحسن از آنچه
خواسته فائز شود و لکن از برای نفوسیکه فی الحقیقه برضایش متمسکند مقامی دیگر
مقدّر است طوبی لهم ثم طوبی لهم. و کان فی کتابک اری السّماء و الارض و البحر
الی آخرها کلّها آثار قدرتک کخطّ جری من قلمک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطّک
انتهی. بلی در یکمقام اطلاق این شأن بر کلّ اشیاء شده و میشود یعنی در کل حرکت
قلم صنعیه الهیه ظاهر و مشهود و اولو الابصار بدیده ظاهر و باطن مشاهده
مینمایند و لکن وجود کل بحرکت قلم اعلی معلق و شرافت کل

ص ۲۲۵

بنسبتّه الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود. موحد آنست که کل را مظاهر
آیه اولیه حق داند و در کلّ ظهورات اسمائیه و صفاتیّه او را مشاهده نماید و
آن آیه را مقدّس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید تا چه رسد بنفس حق تعالی
تعالی من ان یقترن بخلقه او یعرف بما سویه اگر نسبت را از وجود بردارد معدوم
صرف خواهد بود چه جای آنکه مظهریت بر او اطلاق شود کل باو موجود و قائم و او از
کل مقدّس و منزّه لا اله الا هو الغنی المتعال. ذکر مقام ابوبن در دار آخرت
نموده بودید، یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آنست که هر نفسیکه بمطلع امر اقبال
نمود ابوبن او اگر چه بایمان بظهور فائز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه
ایشانرا اخذ فرماید هذا من فضله علی احبّائه اشکر و کن من الحامدین. اوصیکم
یا احبّاء الله بالامانة الكبرى بین عبادی و خلقی لانّ بها یرتفع امر الله

ص ۲۲۶

فیما سویه و یظهر تقدیس امره بین العالمین کونوا امناء بین العباد کذلک
وصیناهم فی الالواح ان ربک لهو العلیم الحکیم. قل توکلوا فی کلّ الامور
علی الحقّ الغفور انه یعطى من یشاء ما یشاء و یمنع عمّن یشاء ما اراد انه لهو
المقتدر القدير. لا تحزنکم شیء و نات الدنیا قد قدر لکم ما لا یعادلہ شیء فی
الابداع ان کنتم من العارفين استقیموا علی الامر علی شأن لا یرلکم اریاح المضلین.

بنام دوست بینام

کتابت لدی الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاء الله همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید. و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شد صحیح همانست که نازل شد کلمه ای ترک نشده. حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع

ص ۲۲۷

ما بین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است. اذا قیل بایّ جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان یجددوا الدین که معنی آن اینست اگر گفته شود بچه جرم و عصیان نیرامکان را حبس نموده اید گویند این قوم اراده نموده اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین میشود قل لو کان القدیم هو المختار الی آخر و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فصاحتست. باری این آیه ترک نداشته و صحیحست و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی اطلع من افق الانقطاع بوده. و اینکه از آیه منزله در لوح پاپا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات اینست که ذکر شده در مقامی میفرماید

ص ۲۲۸

واقول لكم انّ کثیرین سیأتون من المشارق و المغرب و یتکئون مع ابراهیم و اسحق و یعقوب فی ملکوت السموات و اما بنو الملکوت فیطرحون الی الظلمة الخارجیة هناك یكون البکاء و صریر الاسنان و در مقام دیگر مذکور انّ النور قد جاء الی العالم و احبّ الناس الظلمة اکثر من النور لانّ اعمالهم کانت شریره لانّ کلّ من یعمل السیئات یبغض النور و لا یأتی الی النور لئلاّ توبّخ اعماله و اما من یفعل الحقّ فیقبل الی النور لکی تظهر اعماله انّها بالله معموله انتهى از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی بیانات در بعضی از الواح راجعست بکتاب قبل و ما سطر فیها. در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور آمد و لکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات

منزل آیات مطلع نخواهد شد. و اما ما سئلت

ص ۲۲۹

من الارواح و اطلاق بعضها على بعض بعد صعودها. فاعلم ان اهل البهآ الذين استقروا على السفينة الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطیرون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضی الامر من لدن علیم حکیم. اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مانوس و مصاحب و معاشر. این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسیکه در یکدرجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درائج و مقامات یکدیگر و نفوسیکه در تحت این نفوس واقفند كما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکل نصیب عند ربک. طوبی لنفس توجّه الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتردر الغفور الرحیم. و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون مافات عنهم و ینوحون

ص ۲۳۰

و یتضرعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من ابدانهم. این بسی معلوم و واضحست که کل بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بافتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال نفسیکه ریحی لطیف باقی ایمانرا از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید. چون از قبل وعده جواب شد لذا این مختصر در حینیکه ضوضاء مفترین مرتفعست و صیاح غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد. الیوم باید احبای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روآیات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات

ص ۲۳۱

الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه ای از کلمات الهیه را ادراک ننموده بودند. مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده اند ظاهر نمایند و بتمام توجّه بمطلع امر

و ما ظهر من عنده ناظر شوند عند الله احبّ بوده. مع اين بلاياى وارده و قضاياى نازله قلم اعلى دوست نداشته و ندارد الا ما ينطق بالحقّ انه لا اله الا انا المهيمن القيوم چه كه نفعه اينكلمه مانع است از ورود احزان و لكن اگر بتأويلات كلمات قبل مشغول شود معين براحزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نمايد حال باينقدر اكتفا رفت احمد و كن من الشاكرين. كبر من قبلى احبائى الذين اختصهم الله لحبه و جعلهم من الفائزين و الحمد لله رب العالمين.

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من تمسك بالعلوم لعله

ص ۲۳۲

يحرق الحجاب الاكبر و يتوجه الى الله مالك القدر و يكون من المنصفين. لو تسمع نعمات الورقاء التي تغنّ على افنان سدره البيان لتجذبك على شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمين. انصف يا عبد، هل الله هو الفاعل على ما يشاء او ما سويّه؟ تبين ولا تكن من الصامتين. لو تقول ما سويّه ما انصفت في الامر يشهد بذلك كلّ الذرّات و عن ورائها ربك المتكلم الصادق الامين. و لو تقول انه هو المختار قد اظهرني بالحقّ و ارسلني و انطقني بالآيات التي فزع عنها من في السموات و الارضين الا من اخذته نفحات الوحي من لدن ربك الغفور الرحيم. هل يقوم مع امره امر و هل يقدر ان يمنعه احد عمّا اراد لا و نفسه لو كنت من العارفين. فكّر في ملأ التوريه لم اعرضوا اذ اتى مطلع الآيات بسطان مبین لو لا حفظ ربك لقتله العلماء في اول يوم نطق باسم ربّه العزيز الكريم. ثم ملأ الانجيل لم اعترضوا اذ اشرقت شمس الامر من افق الحجاز

ص ۲۳۳

بانوار بها اضأت افئدة العالمين. كم من عالم منع عن المعلوم و كم من جاهل فاز باصل العلوم تفكّر و كن من الموقنين. قد آمن به راعى الاغنام و اعرض عنه العلماء كذلك قضى الامر و كنت من السامعين ثم انظر اذ اتى المسيح افتى على قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت كذلك ينبئك من ارسله الله بامر المبرم المتين. ان العالم من عرف المعلوم و فاز بانوار الوجه و كان من

المقبلين لا تكن من الذين قالوا الله ربنا فلما ارسل مطلع امره بالبرهان
كفروا بالرّحمن واجتمعوا على قتله كذلك ينصحك قلم الامر بعد اذ جعله الله
غنياً عن العالمين. انا نذكرك لوجه الله ونلقى عليك ما يثبت به ذكرك فى
الواح ربك العزيز الحميد دع العلوم وشيء وناتها ثم تمسك باسم القيوم الذى
اشرق من هذا الافق المنير. تالله قد كنت راقداً هزّتنى نفحات الوحي وكنت صامتاً

ص ٢٣٤

انطقنى ربك المقتدر القدير لولا امره ما اظهرت نفسى قد احاطت مشيته مشيتى و
اقامنى على امر به ورد على سهام المشركين. اقرء ما نزلناه للملوك لتوقن بانّ
المملوك ينطق بما امر من لدن عليم خبير وتشهد بانّه ما منعه البلاء عن ذكر
مالك الاسماء فى السجن دعا الكل الى الله وما خوفته سطوة الظالمين. استمع
ما يناديك به مطلع الآيات من لدن عزيز حكيم قم على الامر بحول الله وقوته
منقطعاً عن الذين اعترضوا على الله بعد اذ اتى بهذا النبأ العظيم. قل يا
معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ينطق القلم الاعلى بين الارض والسماء ثم
اصمتوا لتسمعوا ما ينادى به لسان الكبرياء من هذا المنظر الكريم قل خافوا
الله ولا تدحضوا الحق بما عندكم اتبعوا من شهدت له الاشياء ولا تكوننّ من
المريبين لا ينفعكم اليوم ما عندكم بل ما عند الله لو كنتم من المتفرسين. قل
يا ملا الفرقان قد اتى

ص ٢٣٥

الموعود الذى وعدتم به فى الكتاب اتقوا الله ولا تتبعوا كلّ مشرك اثم.
انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته احجاب الاوهام وكان من المدحضين. قل
قد ظهرت الكلمة التى بها فرّت نقبائكم وعلمائكم هذا ما خبرناكم به من قبل انه
لهو العزيز العليم. انّ العالم من شهد للمعلوم والذى اعرض لا يصدق عليه اسم
العالم لويأتى بعلوم الاولين والعارف من عرف المعروف والفاضل من اقبل الى
هذا الفضل الذى ظهر بامر يديع قل يا قوم اشربوا الرّحيق المختوم الذى فككنا
ختمه بايدى الاقتدار انه لهو القوى القدير. كذلك نصحناكم لعلكم تدعون الهوى و
تتوجهون الى الهدى وتكوننّ من الموقنين. بلسان پارسى بشنويد كه شايد نفحات
قميص رحمانيه را كه اليوم ساطعست بيايد و بكوى دوست يگانه بشتايد. تفكر
فرمائيد كه سبب چه بوده كه درازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امكان دورى ميجستند و بر

ص ۲۳۶

اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریة باقیة الهیة بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن حجبات اوهام انامرا در ایام ظهور مظاهر احدیة و مطالع عزّ صمدانیة منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حقّ بآنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه بارادۀ ناس چنانچه فرموده: افکلّمّا جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم؟ ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون. البتّه اگر باوهام ناس در ازمنۀ خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدّسه را انکار نمینمود. مع آنکه کل در لیالی و ایام بذکر حقّ مشغول بودند و در معابد عبادت قائم مع ذلک از مطالع آیات ربّانیة و مظاهر بیّنات رحمانیة بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلعند. مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حتّان

ص ۲۳۷

که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که اقصی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند. و همچنین در ظهور رسول روح ما سویه فداه علمای مکه و مدینه در سنین اوّلیّه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسیکه ابدأ اهل علم نبودند بایمان فائز شدند. قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه ای از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبد الله اُبی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتّی یصیر اعلیّکم اسفلکم و اسفلکم اعلیّکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیة و بیانات انبیا و اصفیا بوده. براستی میگویم امر بیشانی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید. انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی

ص ۲۳۸

و فیوضات ربّیع رحمانی محروم نمائید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیة را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیة را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی

از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمایی. این بسی واضحست که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شیء و نوات ظاهره خارجست چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و عرفان حق که اعلیٰ المقام است فائز گردند. لا یضرّنی اعراضهم ولا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنی عن العالمین. انشاء الله باید از نار محبت ربّانی که عین نور است در این ظهور عزّصمدانی بشأنی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت

ص ۲۳۹

آن بحرکت و اهتزاز آیند و بحق توجّه کنند. انما البهَاء علی من فاز بانوار الهدی و اعترف الیوم باللّٰه الفرد الواحد العلیم الحکیم. قل سبحانک یا فاطر السّمآء و مالک الاسماء اسئلك بظهورات آیاتک و خفیّات الطافک ان تجعلنی من الذّین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا سوّیک و اعترفوا بفردانیّتک و اقروا بوحدانیّتک و طاروا فی هواء قریک الی ان جعلوا اسراء فی دیارک و اذلاء بین بریتک. ای ربّ قد تمسّکت بحبل مواهبک و تشبّثت بذیل عطائک اسئلك ان لا تطردنی عن بابک الذّی فتحتہ علی من فی ارضک و سمائک ثمّ ارزقنی یا الهی ما قدرته لاصفیائک و کتبتہ لاحبائک ثمّ ایدنی علی خدمتک علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین عن اداء حقّک و لا سطوة الظالمین عن تبلیغ امرک. هل تمنعنی یا الهی عن قریک بعد اذ نادیتنی الیک و هل تطردنی عن مطلع آیاتک بعد اذ دعوتنی

ص ۲۴۰

الی افق فضلک؟ ای ربّ هذا عطشان اراد فرات مکرمتک و جاهل استقرب الی بحر علمک علّمنی یا الهی من علمک المکنون الذّی به احییت ما کان و ما یکون ثمّ اجعلنی طائفاً حول رضائک و خاضعاً لامرک و خاشعاً لاحبائک الذّین قصدوا لقاءک و فازوا بانوار وجهک و دخلوا المدینة الّتی فیها فاحت نفحات وحیک و سطعت فوحات الهامک انک انت المقتدر علی ما تشاء. اشهد انک انت المهیمن علی من فی الارض و السّمآء و المقتدر علی الاشیاء لا اله الا انت المتعالی المقتدر المهیمن القیوم.

الاقْدَسُ الاعْلٰی

الحمد لله از تجلیات انوار نیر اعظم افق عالم روشن و منیر است و فیوضات

رحمانیه از سماء مرحمت و مکرمت جاری و نازل طوبی از برای نفوسیکه بوساوس انفس
حبیثه از شاطی بحر احدیه محروم نمانده‌اند و حجبات

ص ۲۴۱

وهمیه را بعنایات مالک بریه خرق نموده‌اند ایشانند نفوسیکه خمر مرحمت را از
یادی فضل من غیر تأمل گرفته و نوشیده‌اند انّ لهم حسن مآب. ای طائران هوای
رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلومرا که در منتهای شدت و بلا
شما را فراموش ننموده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر مینماید بآنچه خیر است از
برای ایشان عمّا خلق فی السموات والارضین. اعظم از کلّ امور استقامت و اتّفاق
بر کلمه جامعه الهیه است انشاء الله از فضل رحمانی و عنایت سبحانی کلّ بآن
فائز شوید. این بسی واضح و معلوم است که آنچه ذکر میشود مقصود خلاصی نفوس است از
سجن نفس و هوی و ارتقائهم الی الافق الاعلی. انشاء الله باید کل متمسک بحبل
محکم استقامت شوند و متشبّث بذیل اتّحاد و اتّفاق گردند باید بشانی بر امر
مستقیم باشند که نفحات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید لیس هذا علی الله بعزیز.

ص ۲۴۲

ان رأیتم الجیم قولوا له بایّ حجة اقبلت و بایّ برهان اعرضت عن الله المقتدر
العزیز الحکیم انک اتبعت اهواء الّذی ما عرف الیمین عن الشمال الا انه من
الاخسرین و الّذی اغویک قد اخذناه بذنبه اذاً فی بحر النّار یقول تبت الیک یا
محبوب العالمین ضرب علی فمه من ید القدرة و قیل اصمت یا ایّها المشرک البعید
انک دعوت النّاس الی الّذی ما رأیته و ما عرفته و ما اطّلت علی امره و انت
تصدّقنی فی ذلك لو تكون من المنصفین. یا عبد ارحم نفسک و انفس النّاس و لا تتبع
الّذین اتبعوا الاوهام و جعلوها لانفسهم ارباباً من دون الله دع ما عندهم ثمّ
استقم بالاستقامة الکبری علی امر ربک فاطر الارض و السّمآء کذلک یامرک مالک
الاسماء لو کنت من العالمین. بلسان پارسی القا کنید که شاید کلمات نصحیه
ربّانیّه را ادراک نماید و بشاطی بحر اعظم راجع شود. عجب در اینست که بعد از

ص ۲۴۳

امواج بدیعه منیعه ابحر الطاف الهیه و اشراقات کلمات ربّانیّه باشارات عتیقه
خلقه بالیه خلافت و امثال آن از شاطی بحر احدیه ممنوع و محروم مشاهده میشوند

قل الله يعلم ما فى قلوبكم و ما انتم به تنطقون و تتكلمون. در این ایام روحانی باید کل بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدساً عن کلّ ما فى ایدی الناس و عن کلّ ما سمعوا تا چه رسد بخلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده. امثال این اذکار سُبُحات مجلّله بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حق عبادیست که بقدرت الهیه کل را خرق نموده اند و بدوست پیوسته اند. الیوم آل الله نفوسی هستند که جمیع من فى السموات و الارض را معلق باراده حق دانند بشأنیکه اگر بخواهد بحرکت اصبع اراده ذره تراب را باعلی ذروه ابداع رساند و همچنین اعلی ذروه را بادن ذره راجع فرماید کلّ

ص ۲۴۴

ما یقول هو حقّ و ما یحکم به ینبغی ان یكون محبوب العارفين بدیع من جمیع الجهات در این ظهور ظاهر لو کان الناس فیه ینفکرون. باری بعضی اهل بیان باقوال ارامل اهل فرقان ناسرا از شریعه رحمن منع نموده اند بحرف جیم و امثال او بگوئید بعین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او آزید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومیرا که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او مینمود فتوای قتل میدادند الا اّتهم من عبدة الاوهام فى کتاب ربک العلیم الخبیر. و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کل باطل و بیمعنی بوده همین قسم در جمیع مطالبیکه نزد آن قوم است مشاهده کنید. اّنى لا احبّ ان اخرق بعض الاحجاب طوبی

ص ۲۴۵

لقویّ یخرق بانامل الیقین لیری ما هو المراد عند ربّه مالک الایجاد. کل در این ظهور مأمورند که در نفس ظهور و آثار او مقدساً عن الكل مشاهده نمایند و این فضل مخصوص این ظهور بوده و همچنین میفرماید اذا ظهر یدلّ النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلك بنفسیکه از مبدء و منتهای او مطلع نیستید از مطلع انوار احدیه و مشرق آیات الهیه محروم مانده اید. بگوئید قدری بیان فارسی را ملاحظه کنید لعلکم تدعون الموهوم و ترون شمس اسم ربکم القیوم مشرقه بین السموات و الارضین. بشنوید ندای ناصح امین را و قطع نظر از آنچه استماع نمودید در آیات الهیه نظر نمائید و در ما ظهر فى الظهور تفکر کنید لعلکم تدعون

الهُوى وَتتوجّهون الى الله العليم الحكيم ان تكفروا انتم و من على الارض
جميعاً انه لهو الغنى الحميد. انتم يا احبائى فى القاف دعوا هؤلاء ثم
اقبلوا بالقلوب الى شطر الله المقتدر

ص ۲۴۶

العزیز المحبوب كونوا على شأن تستضىء بكم الآفاق و تتوجه بكم الوجوه الى
شطر ربكم العزیز الودود. احمداوا الله بما جرت اسمائكم من قلم الوحي و ينطق
باذكاركم لسان المسجون نسئل الله ان يؤيدكم على الاتحاد فى امر ربكم مالک
يوم المعاد و يجعلكم من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون اشربوا كأس
الحيوان بالروح و الريحان رغماً للذين كفروا بالرّحمن و كانوا عن لقائه هم
معرضون طوبى لكم بما ذكرتم من لدن مالک القدم فى السجن الاعظم و توجه اليكم
طرف الله المقتدر المهيمن القيوم. بايستيد بر امر الله بشأنيکه هر مضطربى
مستقيم شود و هر عظم ريمى بحرکت آيد و جهد نمائيد تا ظلمت امکان از انوار ذکر
رحمن مستنير شود انشاء الله کل بما يليق لشيء و نكم و نسبتكم الى الله قيام
نمائيد سدره منتهى تکلم ميفرمايد بگوش جان بشنويد لسان رحمن در نطق است باصغای
آن فائز شويد کذلک يذکرکم ربکم المتکلم العليم.

ص ۲۴۷

يا امائى هناك افرحن بما ذكرتن من القلم الاعلى ثم استقمن على امر الله مالک
الاسماء کذلک يعظکن ربکن فى هذا اللوح الذى طرز بطراز بيان الله العزیز
المحمود. اى اماء من انشاء الله لم يزل و لا يزال از کوثر محبت غنى بيزوال
بياشاميد و بذکر و ثنائش ناطق باشيد. انما البهاء عليكم يا احبّاء الله و
على الذين يسمعون قولکم فى هذا الامر الابدع العظيم.

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

اى امين بعنايت رب العالمين بافق مبین فائز شدی و باشراقات انوار جمال قدم در
این نیر ایام موفق گشتی. امر در قبضه قدرت حق بوده و خواهد بود بسا از نفوس
را بعد از اقبال از ادنى مقام باعلى ذروه امتناع که مقرر تجلی انوار وجهت
کشانند و بافق ابهى رسانند و بعضی را از اعلى علو بما اکتسبت ايديهم به پست ترين
مقام مقرر دهد انه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد.

ص ۲۴۸

نیکوست حال نفسیکه از کأس انقطاع در ایام مالک ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام قیام نمود چنانچه مشاهده مینمائی که بعضی از افق انقطاع بشأنی طالع شده‌اند که جز حق را مفقود و معدوم شمرده‌اند و از ما عندهم لما عند الله گذشته‌اند. این نفوس اگر چه اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود و لکن در این ایام بفضل رحمانی و عنایت ربّانی معدودی مشاهده میشوند که بکمال همّت در خدمت امر کمر بسته‌اند قدر این نفوس الیوم معلوم نه و لکن و نفسی الحقّ يجعلهم الله فی الظاهر و الباطن مرجع کلّ ذکر خیراته لهو المقتدر القدير. من قبل المظلوم جمیع احباب را تکبیر برسانید وصیّت مینمایم جمیع بریّه را بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که لم یزل و لا یزال محبوب بوده طوبی لمن زین هیكله بقمیص الامانة باید کل باین قمیص منیر فائز شوند تا جمیع

ص ۲۴۹

من علی الارض از عمل احبّای حقّ مهتدی گردند. نفس عمل خیر هادی عباد بوده چنانچه مشاهده شد که از بعضی از احبّای الهیه که بعضی اعمال حسنه ظاهر بنفس آن اعمال ناس اقبال نمودند و بشاطی بحر احدیه متوجه شدند. شیئی بی رائحه خلق نشده از برای کلّ اشیا عرفی بوده و خواهد بود طوبی لنفس یتضوّع منها عرف قمیص التقدیس آنها من خیرة الخلق لدى الحقّ ان ربّک لهو العلیم الخبیر. نعیماً لک یا امین بما اقبلت و دخلت و حضرت و فزت و رأیت و سمعت نداء ربّک العلیّ العظیم باید بحرارت محبّت الهی در هر بلدی چنان ظاهر و مشتعل باشی که کل از آن حرارت بحرکت آیند و بقلوب بشطر محبوب توجه نمایند چه که سیبل رجل مقطوعست بما اکتسبت ایدی الظالمین. ای امین علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمة الله لذا باید احبّاء بنار کلمة الهیه عباد را از شمال ظنون بیمین یقین کشانند

ص ۲۵۰

و از حرارت کلمة ربّانیّه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه بمعارج منیعۀ باقیه عروج نمایند. ای امین اگر ناس بآداب و اخلاق ربّانیّه که در الواح منزله ثبت شده عامل میگشتند هر آینه مشاهده مینمودی من علی الارض را مقبلاً الی الله ربّک وربّ العالمین و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقا با امورات

ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت. در این ظهور اعظم کل بکسب و اقتراف و صنائع متوکلاً علی الله المهیمن القیوم مأمورند و این حکم در الواح مؤکداً نازل طوبی لمن فاز بما امر من لدن ربّه الحکیم العلیم. افرح یا امین بما زیناک بقمیص الامانه ثمّ احفظ هذا المقام قل لک الحمد یا اله العالمین. نسئل الله ان یوفّقک فی کلّ الاحوال و یؤیّدک علی ما اراد انّه ولیّ المحسنین. ببعضی از بلایای این مسجون مطلع شده ای بر هر ذی بصری مبرهن است که در بحر بلایا منغمسیم و تحت ایادی

ص ۲۵۱

ظالمین جالس چه که با احدی از اعلی العباد من اهل الظاهر و ما دونهم مداهنه در امرالله ننمودیم چنانچه از الواح منزله که برؤسای ارض ارسال شده مستفاد میشود. لذا بر هر منصف بصیری واضح و معلوم است که جمیع آن نفوس سرّاً با کمال کین در قصد این ناطق مبین بوده و هستند و مع این امور در کلّ احیان ناس را بحق خوانده و میخوانیم. اگر اقلّ من آن ناس در ما ظهر تفکر نمایند بیقین میدانند که این امر بقدره الله ظاهر شده و بکمال سلطنت و اقتدار الهیه باهرگشته و ابداً باسایش و راحت و خلاصی خود ناظر نبوده و نخواهد بود. مثل او مثل عندلیبی است که تحت مخالف ظلم گرفتار شده. ای اهل ارض بشنوید ندای این مظلوم را که خالصاً لوجه الله ندا مینماید و قدری در دنیا و حوادث و عواقب آن تفکر نمائید و همچنین در ما اشرق من افق الامر و ما ظهر فی ایامه شاید اینقدر

ص ۲۵۲

ادراک نمائید که صاحب ندا لله میفرماید و بامرالله تکلم مینماید تا از نعاق غافلین و ظنون متوهمین، چه نفوسیکه باسم حقّ مذکورند و چه دون آن، از مقامات باقیه ممنوع و محروم ننمایند. این مسجونرا مثل هدف مشاهده نمائید و از جمیع اطراف سهام متوالیاً متواتراً بر او میآید و لکن از عنایت الهیه تا حال محفوظ مانده و بعد الامر بیده اتی احبّ ما احبّه و ارید ما اراده و اشتاق ما قضی الله لی لانّ ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب قلبی انّه خیر لی انّه لهو الغفور الرّحیم. ای امین آنچه در حضور القاشد باید بکمال حکمت معمول داری اذا تمرّ علی البلاد قل یا الهی و سیّدی و محبوب فؤادی و رجاء قلبی و المذکور فی ظاهری و باطنی اسئلک باسمک الّذی انفق نفسه فی سبیلک و حمل البلایا فی حبّک و اظهار

امرک ان ترسل علی هذه الدیار نفحات قمیص رحمتک و الطافک.

ص ۲۵۳

ای ربّ هؤلاء عبادک و هذه دیارک و لو أنّهم احتجبوا باهوآئهم و بها منعوا عن التّوجّه الی شطر فضلک و الاقبال الی کعبه عرفانک و لکن انت الّذی سبقت رحمتک الکائنات و احاط فضلک الممكنات اسئلک باسمک الباطن الّذی ظهر بسلطانک و جعلته مهیماً علی من فی ارضک و سمآئک ان لا تدع هؤلاء باهوآئهم انزل علیهم ما يجعلهم مقبلین الی شطر عنایتک و ناظرین الی وجهک فانظر الیهم یا الهی بلحظات رحمانیتک و خذ ایدیههم بقدرتک و سلطانک اخرج یا الهی من جیب عنایتک ید قدرتک و بها اخرج الحجاب الّتی حالت بینهم و بینک لیسرعن کلّ الی شریعة قریبک و یطوفن حول ارادتک و مشیتک لو تطردهم من یخلّصهم من النّار یا نور السّموات و الارضین. و حسب الامر هریک از احبای الهی را ملاقات نمودی متوجّهاً الی هذا الشّطر البتّه من قبل الحق امر برجوع نمائید چه که

ص ۲۵۴

امراین ارض بسیار صعب شده و بی اذن هم حاصلی نخواهند برد اینست حکم محکم امریه که از قلم اراده باذن مالک بریه جاری شده و البهآ علی من اتبع الحق و سمع ما امر به.

هُوَ اللهُ

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نه اگر خطوه ای از این سیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه: "نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار" بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدآئد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی. حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلی لفدیتم بانفسکم حباً لله مالک الاسماء. باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق

ص ۲۵۵

بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدّعیان محبّت

رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم، آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد. این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم سفر و هم سیرگشتیم. قدری که بادیه پیمودیم نارحبّ مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنا ترا سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم. فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی

ص ۲۵۶

گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فمّ رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بروهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شیء و نوات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم. بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالاخره حقّ را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمنّ و الأذی. و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند

ص ۲۵۷

و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علت منع چیست و سبب چه مرّه آخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض آخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه

که محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم. غفلت بمقامی رسیده محلی را که جمیع ملاً
اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محلّ مبارک جهره باقبح کلمات ناطقیم و باضلاً
اعمال و اخسر آن عامل فتباً لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلك متنبه
نشدیم و اقللاً اگر وفا نمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجهی
مشغول. حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق

ص ۲۵۸

انه عشق جاریه و اتاها لیله فصعد الجدار اذا سمع احداً یقرء هذه الآیة الم
یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اترفی قلبه فقال بلی یا ربی
آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعّد
روحه الی الافق الاعلی. عجبت که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان
مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی
و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع
نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقللاً بفتح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود
مطلع شویم. حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم
از بیان منقطع و بیهوش لن یصینا الا ما کتب الله لنا. نسئل الله ان یفتح
ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوق علی معرفة نفسه سبحانه نوق
علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوهنا الحجابات المانعة

ص ۲۵۹

لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العنایة و نقطع عمّن فی الامکان و الاکوان و
نتوجه الیه بکلنا انه هوربتنا الرحمن و نسئله ان یوقنا علی التوبة و
الانابة فی کلّ صباح و مساء و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما
اراد معیناً سویه و انه مبدئه و مثویه و یقول لا اله الا الله.

بنام خداوند یکتا •

نداء الله از شطر عکا مرتفع و میفرماید طوبی از برای نفوسیکه الی الله
توجه نموده اند و ندای الهی را بگوش سر و سراسر اصغا کرده اند آن نفوس از اهل
منظر اکبرند و از شاربان رحیق اطهر مخصوص نفوسیکه در این ایام که ظلمت اوهام
اکثرانام را اخذ نموده از توجه بشطر احدیه ممنوع نشده اند اینست که لم یزل و

لا يزال مظاهر قبلم ذکر این نفوسرا در الواح فرموده اند در این فتنه مشاهده میشود که مقبلین خالص اقل از کبریت احمرند. اگر عباد لذت ندای الهی را ادراک مینمودند و بعظمت

ص ۲۶۰

محلّ نزول کلمه پی میبردند جمیع بیحجاب بشطربّ الارباب توجه مینمودند. لم یزل ولا يزال بر مظاهر الهیه ظلم لا نهاییه از مطالع فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل میفرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده بمعارض عزّ احدیه عروج نمایند مع آنکه جمیع مشاهده مینمودند که آن مصادر امریه مخصوص نجات بریه تحمّل شدائد مینمایند فعلوا ما فعلوا الا لعنة الله على القوم الظالمين. کل عالمند باینکه دنیا را بقا نیست و اذا جاء رسول الموت لا یحجبه حجاب حاجب ولا یمنعه قدرة قادر ولا یرده سطوة ظالم با علم و ایقان به این مقام در این ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق تُرابند یا تحت آن کل در سبیل نفس و هوی سالک و از حقّ جلّ و علا غافل و بگمان خود اراده نموده اند که سراج الله را بین ما سویه اظفا نمایند و سدره الله را از اثمار جنیه قدسیه منع کنند. این مثل آنست که قطره ملح اجاج با بحر عذب مواج

ص ۲۶۱

مقابله نماید و در دفع آن برآید. هل منعت شمس الحجاز من سبحات اهل المجاز؟ تالله قد شقت انامل القضاء الحجاب الذی حال و اشرق عن افق الاجلال. لم یزل صاحبان حکم ظاهر ناس را از توجه بشطرا حدیه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فو الذی زمام کلّ شیء فی قبضة قدرته که نظر احبای حقّ لازال مقدّس از توجه باین امور بوده و خواهد بود. این امور را هم مفسدین انتشار داده اند و حال اکثری را توهم چنان که اینعبد اراده حکومت کلّیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده ایم چه که جز زحمت و ابتلاء حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول این امر کنند که نصرت امر الله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است عدالت ایشانست اگر بان ناظر باشند بحق منسوبند.

ص ۲۶۲

زود است که حجبات خرق شود و تجلی اسماء و صفات اکثری از عباد را اخذ نماید و کل بتقدیس و تنزیه مقرّبان بارگاه حقّ شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی. نسئل الله ان یوقّق عباده ویؤیّدہم علی حبّه و رضائہ ویفتح عیونہم لیروہ و یعرفوہ ولا یمنعہم عن ہذہ الشّمس الّتی اشرقت و عن ہذہ السّماء الّتی ارتفعت و عن ہذہ النّعمۃ الّتی نزلت و عن ہذا السّراج الّذی اشرقت الارض بنورہ أنّہ علی کلّ شیء قدير و اما ما رأیتہ فی التّوم أنّہ حقّ لاریب فیہ و الامر کما رأیت سوف یظہر اللّہ من ہذا الافق نوراً و قدرۃً و بہما تظلم الشّمس و تمحو آثار من استکبر علی اللّہ و تستضیء وجوہ المخلصین و سوف تحیط انوار وجہ ربّک من علی الارض أنّہ علی کلّ شیء قدير. اگر چه بتفصیل ذکر نشد و لکن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفہوم نفس نوم تعبیرش ظاہر است یعرفہ کلّ فطن بصیر.

الأعظم الأقدم الاعلیٰ

ذکر من لدنا لمن انار من انوار وجہ ربّہ العزیز الوہّاب

ص ۲۶۳

الّذی اذا سمع النّداء توجّہ و اذا دعی اجاب انّ الّذین وفوا بميثاق اللّہ اولئک من اعلی الخلق لدى الحقّ المتعال انّ الّذین غفلوا اولئک من اهل النار عند ربّک العزیز المختار. قل قد ظہر المیزان الاعظم و توزن به الاعمال و أنّہ لصراط اللّہ لمن فی الارضین و السّماوات به اقبل کلّ مقبل و نطق کلّ شیء بذكر اللّہ فالتق الاصباح طوبی لک بما وجدت حلاوة البیان عمّا نزل من لدى الرّحمن و عرفت مولیک فی ہذا القمیص الّذی منه اضاآت الدّیار. قد ارسلنا الیک من قبل کتاباً فیہ فاحت نفحات عناية ربّک العزیز الغفّار ثمّ من قبلہ کتاباً آخر الّذی به اشرقت شمس الفضل من افق رحمة ربّک علی من فی الابداع. ایاک ان یحزنک شیء او یمنعک طغیان الّذین بغوا علی اللّہ اذ اتی فی ظلل الغمام. اذا اخذک حزن فانظر فی امری و تفکر فیما ورد علی ہذا المظلوم اذ ابتلی بین ایدی الحزین الّذین اعرضوا عن اللّہ بعد اذ جائہم

ص ۲۶۴

بملکوت الآیات. طوبی لقویّ قام علی امر ربّہ و لمناد ینادی بہذا الاسم بالحکمة و البیان. قل یا قوم این الّذین ظلموا فی الارض بغير حقّ و این الاسرة و

التَّيْجَانِ وَابْنِ الَّذِينَ حَارَبُوا اللَّهَ وَاصْفِيَاءَهُ قَدْ أَكَلُوا بِمَا أَكَلُوا أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ مَا يَبْقَى أَنَّهُ مَا قَدَّرَ لِلْمُقَرَّبِينَ كَذَلِكَ قَضَى
الْأَمْرَ فِي الْأَلْوَابِ لِعَمْرَى سِيفِنِي مَا عِنْدَ النَّاسِ وَيَبْقَى الْعِزَّةُ وَالْإِقْتِدَارُ لِمَنْ أَقْبَلَ
إِلَى مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ. تَاللَّهِ لَوْ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى لِيَأْخُذْتَهُمْ جَذَبَ اللَّهُ عَلَى
شَأْنٍ يَضَعَنَّ الْمَلِكُ عَنْ وِرَائِهِمْ وَيَقْبَلَنَّ إِلَى الْمَلَكُوتِ كَذَلِكَ نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ الْجَبْرُوتِ فِي
هَذَا الْحِينِ الَّذِي يَنْطِقُ لِسَانَ الْعِظَمَةِ الْمَلِكِ اللَّهُ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ النَّوَّارِ. مِثْلِي كَمِثْلِ
الَّذِي رَكِبَ الْبَحْرَ وَاخْذَتَهُ الْأَمْوَاجُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ أَنَّهُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ يَنَادِي
الْبَرِيَّةَ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ قُلْ أَلِمْثَلِ هَذَا الْمَحْبُوبِ يَنْبَغِي
الْتِّنَاءُ أَوْ الْبَغْضَاءُ؟ فَانصَفُوا

ص ۲۶۵

يا اولی الاغضآء ولا تكونوا كالذین رأوا قدرة الله وانكروها الا انهم من
اصحاب النیران. هل یظنون انهم على امر من الله؟ لا و مالک الایجاد قد عبدوا
الاهام فی الف سنة ولما جاء المیقات و اتی مطلع الآیات فزعوا و صاحوا ان هذا
الآ مفتر کذاب. قل اتقوا الله ولا تقابلوا الدر بالصدف ولا الجوهر
بالخزف كذلك یأمرکم ربکم حباً لعباده الذین خلقوا بامرہ المہيمن على الآفاق.
ای ناظر الی الله حمد کن محبوب عالمیانرا که بحبش فائزی و بذکرش ذاکر و بشرطش
ناظر این از فضل اعظم بوده و خواهد بود. انشاء الله در جمیع احوال مراقب امر
الله بوده چه که آنچه منسوب بحق است باقی و دائم و ثابت و مادون آن فانی و معدوم.
نفوس ضعیفه الیوم شاعر نیستند بعضی در تیه غفلت مبتلی و بعضی بکلمات عتیقه
بالیه خلقه از شرط احدیه ممنوع هزار سنه او ازید آن نفوس موهومه شخص موهومیرا
در مدینه موهومه معین نموده و باو عاکف و بعد از

ص ۲۶۶

ظهور نیر اعظم قلیلی خرق حجاب اوهام نمودند و مابقی بهمان اوهام باقی طوی
لقوی خرق الاحجاب بسطان ربّه العزیز القدیر. آنچه در دست اهل فرقان از قبل
بوده جمیع را باین فقره مذکوره قیاس نمائید همیشه متوهمین بوده و هستند چنانچه
حال مشاهده میشود مشرک بالله و اتباعش بذکر خلافت مجعوله ناس را از مالک بریه
منع نموده اند ان هم الا فی ضلال و ربک الغنی المتعال. مع آنکه کل عالمند که
مطلع بر امر او نبوده و نیستند مع ذلك یهیمون فی هیماء الضلال ولا یشعرون.

باری از این امور هم محزون نباشید چه که از برای حقّ عبادیست یحرقون حجبات
الاوهام و یحرقون سبحات الانام اولئک لا یمنعهم ما فی ایدی الناس ولا ما ینطق
به السنتهم الکاذبه انهم انوار التوحید فی البلاد وانجم التجرید بین العباد
سوف ینظر مقامهم علی من علی الارض انه لهو المقتدر القدر. و اگر از احوال این
ارض بنخواهید فی اضطراب مبین آنچه در الواح

ص ۲۶۷

قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن ربّک لهو العلیم الخیر یا لیت لم یدرک البلاء
الا نفسی فی سبیل الله ربّ العالمین در جمیع احوال شاکر بوده و هستیم و بذکر
و ثنایش ناطق آنه لا یمنعه شیء لو یعرض علیه الملوک و یعرض عنه کلّ عبد مملوک.
نسئل الله ان یوقّک علی خدمته و طاعته و ینصرک بفضل من عنده آنه هو ارحم
الرّاحمین. افنانرا تکبیر منبع رفیع برسانید و کذلک من فی حولک من عباد الله
المخلصین. انما البهآء علیک و علی من معک من احبآء ربّک القائم علی الصراط.

بنام خداوند یکتا

بگوای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و برصاص ظلم شهید نمود. تفکر در
نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و امانت و زهد و ورع مابین ناس ظاهر بودند نمائید
تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید. یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری بجابلصا اشاره کرد و کاذب

ص ۲۶۸

دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرّمعین نمود بی انصافی ناحیه
مقدّسه ذکر کرد و بی انصاف دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه
سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند. اگرید قدرت
الهی جمیع حجباترا خرق نماید امور تازه مشاهده نمائید و کلمات بدیعه اصغا کنید
حال یک کلمه میفرماید که شاید آن کلمه سدّی شود مابین صدق و کذب و آن کلمه اینست
طهّروا آذانکم عمّا یتکلّم به الذین ینسبون انفسهم الی البیان و یکفرون بمنزله
و سلطانه و مرسله چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند
طوبی از برای چشمیکه ببیند و ادراک نماید او از اقوی الناس و اقدرهم لدى الحق
مذکور است. استمعوا ما نطق به مبشّری من قبل قال و قوله الحقّ: نطفه یکساله
یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان. محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری

العالمين. حزب شيعه كه خود را فرقه ناجيه مرحومه ميشمردند و افضل اهل عالم ميدانستند بتواتر روآياتي نقل نمودند كه هر نفسى قائل شود باينكه موعود متولد ميشود كافر است و از دين خارج اين روآيات سبب شد كه جمعى را من غير تقصير و جرم شهيد نمودند. تا آنكه نقطه اولى روح ما سويه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوى قائمى نمودند اذاً خسرا الذين اتبعوا الظنون و الاوهام و امر بمثابه نور آفتاب بر عالميان ظاهر شد مع ذلك آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قيام كردند. اى اهل بها مالك اسماء ميفرمايد در اين امور تفكر نماييد كه شايد اصنام ظنون و اوهام را فى الحقيقه بشكنيد و باوهام تازه كه معرضين بيان بان متمسك و متشبثند مبتلى نشويد بقوت و قدرت الهى بر امر قيام نماييد و عباد را از ظلم نفوس مشرکه و ظنون انفس كاذبه غافله حفظ كنيد. در اسرار مستوره تفكر نماييد، تا حين ظهور اهل فرقان

يعنى حزب شيعه از يوم الله و كيفيت ظهور مطلع نبودند گويا از بحر آگاهى بالمره بى نصيب بودند و از اشراقات آفتاب معانى محروم و ممنوع آنچه را بظنون و اوهام خود ادراك نمودند و بان متمسك بودند امر الهى بر غير آن جارى و ظاهر شد و آن نفوس موهومه كه خود را اتقاي خلق و ازهد عالم ميشمردند بظلمى قيام نمودند كه ملاً اعلى و اهل مدائن اسماء و ملكوت انشاء كل متحير ماندند. كذلك نطق القلم الاعلى فضلاً من عنده لتطلعوا على ما ستر عنكم و تشاهدوا ما كان خلف الحجاب بما اكتسبت ايدى الذين هاموا فى هيماء الظنون و الاوهام و افتوا على الذى اتى بالحق من لدى الله المهيمن القيوم. اى شاربان رحيق مختوم اسم قيوم ميفرمايد در فرقه اى كه خود را ناجيه و مرحومه ميشمردند ملاحظه كنيد كه عند ظهور امتحان از فرقه طاغيه باغيه منكره مردوده محسوب شدند و در كتاب الهى از قلم اعلى از مظاهر نفى مذكور و مسطورند. انشاء الله بايد اهل بها كه از اصحاب سفينه حمراء

ص ۲۷۱

در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لایق این امر اعظم و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کل بیانست بشهادة الله و شهادة من ظهر من قبل و بشر الناس بهذا النبأ العظيم. در الواح عراق و ارض سیر و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و الواح نار اخبار دادیم تا کل بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ما عندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابة جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و باندک نسیمی منقلب کذلک علمکم العلیم و عرفکم العارف الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم. جهد نمائید و بکمال عجز و ابتهاج از قوی قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید بر امریکه بطراز رضا مزین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع نگذارید. قسم بدریای علم لدنی که آنی

ص ۲۷۲

از این ایام افضل است از قرون و اعصار یشهد بذلک ربکم المختار فی هذا المقام الکریم. انشاء الله بنار محبت رحمن حجبات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوبرا منور دارید امروز روز این کلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه بآن تکلم نموده کل شیء هالک الا وجهه امروز یوم الله است و حق وحده در او ناطق لا یدکر فیہ الا هو. این الابصار الطاهرة الحدیة و این القلوب المنیره الفارغة امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حق بخواید تا این سه را مالک شوید و از حجبات مقدس دارید چه که حجاب رقیق بل ارق بصر را از مشاهده و آذانا از اصغاء و قلب را از تفقه منع نماید. به این کلمه علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید: ای پسران دانش، چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود.

ص ۲۷۳

ای دوستان امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام وجوه ظاهر و موج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانمایه را بقول

این و آن تمام مکنید کمرهمت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید. لسان عظمت میفرماید آنچه از سمآء مشیت در این ظهور امع اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و وداد اهل آن بوده باید اهل بها که از حریق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند بآنچه که نفع آن بکل راجعست اینست وصیت مظلوم اولیا و اصفیای خود را.. عالم بمحبت خلق شده و کل بوداد و اتحاد مأمورند باین کلمه مبارکه که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید:

کنت فی قدم ذاتی و ازلیه کینونتی عرفت حبّی

ص ۲۷۴

فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی. ای اهل بها شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینیکه در دریای احزان منغمس است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید که اگر حرفی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلی نماید در کل کلمه انت المحبوب ظاهر شود بشأنیکه جمیع بیایند و قرائت نمایند این فضل بیمتھی را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات خود را باسم حق حفظ نمائید چه که مشرکین و منکرین و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند ان ربکم الرحمن یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یهدیکم صراطه المستقیم. سبل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و بگوئید انه لا یمشی فی طرقکم و لا

ص ۲۷۵

یعمل ما عندکم قد ظهر و اظهر صراطه المستقیم و عرف الكل منهجه القویم. طوبی لنفس سرعت الی بحر رحمة ربها و لا اذان سمعت صریر قلمه الاعلی و لعین رأت آیاته الکبری و للسان نطق بشأنه الجمیل. قل ان ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا الذین کفروا بالله و آیاته و انکروا حجته و برهانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین انه فی السّجن الاعظم دعا الملوک و المملوک الی الاسم الاعظم الذی کان مکنوناً فی علم الله و مذکوراً فی صحف المرسلین. ای دوستان ذکر جمیع در کتب الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حق بلوح علیحده فائز نشوند بیقین مبین بدانند که اسمشان و توجهشان و اقبالشان علی مراتبهم از قلم اعلی در کتاب

مذکور و مسطور است از حقّ تأیید بخواید تا بامری که سبب و علت ذکر پاینده باشد
فائز گردید آنه یری و یسمع و هو العلیم الخبیر. دنیا را شانی نبوده و نیست
عنقریب من علی الارض بقبور راجع شوند فوالدی

ص ۲۷۶

انطق کلّ شیء بثناء نفسه که این دنیا و آنچه در او مشهود است نزد صاحب بصریک
کلمه ای از کلمات الهی معادله نمینماید چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و
این بدوام اسماء و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بملاحظه یوم
او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد. براستی میگویم جان لم یزل و
لا یزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد و لکن او هام و آمال لاتغنی او را از
ملکوت قرب منع نموده باید بنار ایقان و نور ایمان حجابات را بسوزانید و قلوب و
افنده را منور دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است
بنوشید هر نفسی بآن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمراء مذکور است. الحمد لله
عنایت حقّ و الطافش مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و موهبت عظمی
فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کلّ احوال آگاه باشید چه که گمراهان در
کمین

ص ۲۷۷

هادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم. آیا در ارض
طالب صادقی مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق تمام
مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد؟ لا و نفسه الحقّ و اگر بعضی از
موحدین و مقربین و مخلصین بر حسب ظاهر امریرا طلب نمودند و بآن فائز نشدند
این نظر بحکمتهای بالغه الهی بوده باید محزون نباشند چه که از برای هر امری
میقاتی مقرر و مقدر است اذا جاء الحین یظهر بالحقّ من لدی الله ربّ
العالمین. افرحوا یا اولیاء الله و اصفیائه بما یدکرکم قلمی الاعلی فی هذا
اللیل الذی فیہ ینطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤید التّاصح الفرد
العزیز الحمید. طوبی لمن فاز بالاستقامة الكبرى انه من اهل الفردوس الاعلی فی
کتاب الله مالک الاسماء و فاطر السّماء الذی ظهر بالحقّ بسطان مبین ایاکم ان تمنعکم حجابات

ص ۲۷۸

الاسماء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تمسكوا بحبل عناية ربكم الرحمن و
تشبهوا بذيله المنير من عمل ما امر به يصلين عليه الملاء الاعلى و اهل
الجنة العليا و الذين سكنوا فى قباب العظمة امراً من الله العزيز الحميد.
كذلك ذكركم المظلوم اذ كان فى سجن الغافلين و علمكم ما يقربكم فى كل الاحوال
الى الله المقتدر المهيم العزيز الفريد. انا نوصى الكل بالحكمة و البيان فى
امر ربهم الرحمن كما وصيناهم من قبل انه لهو الناصح الامين تلك كلمة
انزلناها فى الواح شتى ينبغى لكل من آمن بالله فى هذا الظهور ان يتمسك
بها و يكون من الراسخين و نهينا الكل عن كل ما لا يحبه الله و امرناهم بما
تفرح به افئدة الامم انه لهو المشفق الكريم. عاشروا يا احبائى بالروح و
الريحان كل الاديان اياكم ان تجعلوا كلمة الله علّة لاختلافكم او سبباً
لاظهار البغضاء بينكم قل اتقوا الله يا ملاء الارض و لا تكونوا من الغافلين

ص ۲۷۹

انه يامرکم بما تجدون منه عرف الروح لو كنتم من العارفين. البهاء عليكم و
على من معكم و يحبكم و يخدمكم و يسمع منكم ما رقم من القلم الاعلى فى هذا الامر
المبرم الظاهر المبين.

هذا ما نطق به لسان العظمة

مقصود از تاويل اينکه از ظاهر خود را محروم نمايند و از مقصود محتجب نمايند.
مثلاً اگر از سماء مشيت فاعسلوا وجوهکم نازل شود تاويل نمائيد که مقصود از
غسل غسل وجه باطن است و بايد باب عرفان او را غسل داد و ظاهر نمود و امثال آن.
بسا ميشود نفسى باين تاويلات و جهش با کمال ذفر و وسخ آلوده ميمانند و بخیال خود
باصل امر الله عمل نموده و حال اينکه در اين مقام واضح و معلومست که شستن روست
باب ظاهر. بعض کلمات الهى را ميتوان تاويل نمود يعنى تاويلاتى که سبب و علت
ظنون و اوهام نشود و از مقصود الهى محروم نمايند در ما انزله الرحمن فى الفرقان
تفکر نما قوله تعالى: وَ مَنْ يُؤْت

ص ۲۸۰

الحكمة فقد أوتى خيراً كثيراً. بعضى برآند که مقصود از اين حکمت احکام الهيه
است که در کتاب نازل و برخى برآند که اين حکمت علم طب است و هر نفسى بان

فائز شد بخیر کثیر فائز است چه که این متعلق بانسانست و علم ابدان و این علم اشرف از سائر علومست چنانچه از قبل لسان حکمت به این کلمه علیا نطق نموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم ابدانرا در کلمه مبارکه مقدم داشته و فی الحقیقه مقدم است چه که ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود لذا آنچه سبب و علت حفظ و صحت و سلامتی وجود انسانست مقدم بوده و خواهد بود و این فقره واضح و مشهود است و بعضی برآند که حکمت معرفت حقائق اشیاست که هر نفسی به این مقام فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و حزبی برآند حکمت عمل بما ینتفع به الانسانست هر که به این مقام موفق شود او دارای خیر کثیر است و جمهوری برآند

ص ۲۸۱

که حکمت آنست که انسانرا از ما یدله حفظ مینماید و بما یعزه هدایت میکند و شردمه برآند که حکمت علم معاشرت با خلق است و مدارای با عباد علی شان لا یتجاوز حد الاعتدال و بعضی گفته اند که حکمت علم الهیاتست که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم جواهر و اعراض است و همچنین علم هیئت و امثال آن و برخی گفته اند حکمت علم بمعاش است در دنیا و شردمه فائند بر اینکه حکمت علم باصولست و نفوسی برآند که حکمت در شیء و نوات عدلست و آن اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه بوده و خواهد بود و برخی برآند که علم اکسیر است هر نفسی بان فائز شد بخیر کثیر فائز است و بعضی برآند که علم هندسه و امثال آنست و هر حزبی هم بقدر ادراک خود برهان و دلیل از برای هر یک از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر بتفصیل این مقامات ذکر شود بر کسالت بیفزاید. سبحان من نطق بهذه الکلمة العلیا

ص ۲۸۲

رأس الحکمة مخافة الله چه مخافة الله و خشية الله انسانرا منع مینماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسانست و تأیید مینماید او را بر آنچه سبب علو و سمو است انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب مینماید چه که مجازات را از پی مشاهده میکند. خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مکافات و مجازات چندی قبل این آیه مبارکه از مشرق فم الهی اشراق نمود للعدل جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتها و بهما ارتفع خباء النظم فی العالم و اخذ کلّ طاغ زمام نفسه من خشية الجزاء کذلک نطق مالک الاسماء انه لهو الناطق العلیم. از قبل بعضی نفوس

خود را اهل طریقت نامیده‌اند چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف
مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده‌اند اسلام از آن نفوس متفرق شد و از بحر اعظم
خلیجها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه

ص ۲۸۳

از اعمال و افعال منتسبین او بکمال ضعف مبدل شد چنانچه مشاهده نموده و مینمایند.
بعضی از نفوس که خود را دراویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل
نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة بمعنی دعاست و
ما در حین تولد بدعا آمده‌ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده‌ایم و این بیچاره از
ظاهر محرومست تا چه رسد بباطن اوهامات نفوس غافله زیاده از حد احصا بوده و هست.
باری از تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابه سد محکم است از برای حفظ
عالم و امنیت آن تأویل نمودند و در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی
اختیار ننموده‌اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبة
الله تا حال از ایشان دیده نشد مگر معدود قلیلی که حلاوت بیانرا یافتند و فی
الجملة بر مقصود از ظهور آگاه گشتند. بعضی از این تأویلات

ص ۲۸۴

که در بیان حکمت ذکر شد هر یک در مقام خود صحیح است چه با اصول احکام الهی مخالف
نیست آیاتیکه در اوامر و نواهی الهیست مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن
مقصود عمل بظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت
چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده اکثر مأولست و لا یعلم تأویله الا الله
این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهنست هر نفسی در آن تفکر نماید آگاه شود بر
آنچه از نظر کل مستور بوده. انظر فیما انزله الوهاب فی الكتاب قوله تعالی: لا
الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار، این آیه مبارکه را
علما از قبل و بعد تفسیر و تأویل نموده‌اند و هر یک باعتقاد خود معنی آنرا
یافته‌اند و لکن این مقام العلم و این مراتب الظنون و الاوهام نفسیکه او را
سلطان المفسرین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه رداً لعبدة الشمس
نازل گشته مشاهده نمائید چه مقدار

ص ۲۸۵

بعید است از منبع علم مع تبخره علی زعم الناس زمام علوم در قبضه قدرت الهی است عطا میفرماید بهره که اراده نماید. در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور از قلم اعلی جاری شد اکثر مأولست مثلاً میفرماید تذوب الودیان كالشمع قدّام الرّب و همچنین میفرماید خیمه او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده و در مقامی دیگر میفرماید خیمه ایست از برای او که طنابهای او بریده نشده و نمیشود و میخهایش کنده نشده و نمیشود و از جائی بجائی نقل نمیشود این فقرات مأولست انسان منصف ادراک مینماید که چه مقام مقام تأویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل. باری الیوم آنچه ناس را از آرایش پاک نماید و باسایش حقیقی رساند آن مذهب الله و دین الله و امرالله بوده کذلک انهمرغیث البیان من سماء العرفان فضلاً علیک اشکر و قل لک الحمد یا محبوب العارفين

ص ۲۸۶

و لک الثناء یا مقصود العالمین و لک الشکر یا من فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الارضین •

بنام خداوند یکتا

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصرو واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حق بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم. نوشته بودی که سالها دینی تحصیل نموده و بآن موقفی. اگر نفسی از شما سؤال نماید که بچه حجت و بچه برهان، چه خواهی گفت؟ اجعل محضرک بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف ائی لک ناصح امین. مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت حق قراردادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بوده بهتر آنکه خالصاً لوجه الرحمن قدری از آیات فرقان تلاوت نمائید و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم نمائید و از کوثر وحی و الهام بی نصیب نشوید. از جمله

ص ۲۸۷

در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سید امم نازل شده تفکر کنید میفرماید: وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ينبوعاً او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیراً او تسقط السماء كما زعمت علينا کسفاً او تأتي بالله و الملكة قبیلاً او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علينا کتاباً نقره قل سبحان ربی هل

کنت الا بشراً رسولا این آیتی است که مشرکین بخاتم انبیا روح ما سویه فداه گفته‌اند یعنی مضمون این آیات را شرائط ایمان قرار داده‌اند که اگر آن حضرت ظاهر فرماید بحق موقن شوند. حال تفکر در آن نفوس غافلانه نمایند که عرض کرده‌اند باید در ارض بطحا چشمه ای جاری کنی و یا یک بیتی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسما صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتابیکه او را

ص ۲۸۸

قرائت کنیم یا بستاننی ظاهر کنی که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحق جلّ جلاله و قبیلی از ملّکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند بآنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد. حال بیصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمائید و تفکر کنید لیحصحص لک الحقّ و یظهر لک صراط الله الذی ظهر بالحقّ و تجد نفسک علی یقین مبین. و بعد از این سؤالات ملاحظه کنید که حقّ جلّ جلاله در جواب چه فرموده، میفرماید: بگو هل کنت الا بشراً رسولاً و اگر این عرایض مقبول میشد و حق تعالی سلطانه ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحق مقبل نشوند و بافق اعلی توجه نمایند. حال آنجناب در آنچه خواسته‌اند

ص ۲۸۹

تفکر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و مقدّس از اغراض نفسانیه در آنچه ذکر شد تأمل نمائید البتّه بحق راجع شوید و منقطعاً عن کلّ ما سوی الله از بیت خارج و بلّیک اللهمّ لّیک ناطق گردید. حقّ منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته و بکلمه مبارکه احکم ما ارید ناطق. این بسی واضحست که حقّ جلّ کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته. انشاء الله باید از امثال این مطالب و اقوال که معرضین اعصار قبل بان تکلم نموده‌اند مقدّس و منزّه شوید و بحجّت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و

ص ۲۹۰

متمسک باشید قد ظهر ما لا ظهر من قبل یشهد بذلك کل حجر و مدر و لکنّ الناس
اکثرهم من الغافلین قل سبحانک یا اله الوجود و عالم الغیب و الشهود اسئلك
باسمک المخزون الموعود الّذی به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب لقائک
علی من فی سمائک و ارضک ان تؤیّدنی علی عرفان مشرق و حیک و مطلع آیاتک. ای
ربّ انا الّذی منعتنی الاوهام عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر فضلک اسئلك
بنفسک ان توقّفنی علی الاقبال الیک و الاعراض عن دونک. ای ربّ انت الکریم
ذوالفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین عن باب عطائک و لا هذا المحروم عن لجة
بحر احدیّتک فاغفر له بجودک و احسانک انک انت الجواد الکریم و انک انت ارحم الراحمین.
بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس

ص ۲۹۱

زخارف طلب نموده و مینمایند و این بغایت از شطر عدل و انصاف بعید است. از اول
ظهور تا حین ابداً بنفسی در این امور اظهار نرفته مقدّس است ذیل امر از این
اذکار تا چه رسد بفعل آن بر کل لازمست که بعضی از عباد را نصیحت نمایند و من
قبل الله اظهار دارند منادی احدیه از شطر الوهیّه ندا میفرماید ای احبّ ذیل
مقدّسرا بطین دنیا میالائید و بما اراد النّفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب
افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم
باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه
خالص و کمال انقطاع و استغناء و علوّ همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات
مختار نمایند ینبغی لهولاء ان یکون زادهم التّوکل علی الله و لباسهم حبّ
ربّهم العلیّ الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه

ص ۲۹۲

و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند. در اکثر احیان در ساحت
رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده اند مع ذلک ابداً از
مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمه ای که مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی
که موفق شد و بساحت اقدس هدیه ای ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر
جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرّف نمائیم احدی را مجال لیم و بيم نبوده و نخواهد
بود. هیچ فعلی اقبح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدّی شود بر

آنجناب و اصحاب حق لازم که ناس را ببنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا راحه قمیص ابهی از احبای او استنشاق شود و لکن باید اولو الغنی بفقراء ناظر باشند چه که شأن صابرين از فقراء عند الله عظیم بوده و عمری لا يعادله شأن الا ما شاء الله.

ص ۲۹۳

طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر انشاء الله باید فقراء همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امریست که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عند الله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد انّه یغنی من یشاء بفضله انّه علی کلّ شیء قدیر. و همچنین در حفظ نفوس و تربیت اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق که فوائد آن شامل جمیع من علی الارض خواهد شد لو یسمعون ما نزل من سماء الامر حال مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت معلق تا کی اراده الهیه تعلق گیرد و ارسال شود الامر بیده. بسیار در تربیت نفوس جهد نماید این از اهمّ امور بوده و خواهد بود. و البهّاء علیک یا من نسمع ندآئک فی ذکر ربّک المقتدر العزیز المختار. ای علی بگو باحبای الهی که اول انسانیت انصافست و جمیع امور منوط بان قدری

ص ۲۹۴

تفکر در رزایا و بلاای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امرالله مابین عباد مرتفع شد. حال اگر نفسی سبب شود و باوهام خود در تفریق ناس سراً او جهراً مشغول گردد، او از اهل انصافست؟ لا و نفسه المهيمنة علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لا مرالله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون. الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علت توجه بشری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریه جهاتیه، یشهد کلّ الاکوان بانّه محروم من نفعات الرحمن. قل ان انصفوا یا اولی الالباب من لا انصاف له لا انسانیه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب

ص ۲۹۵

تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرماید و نظر بسبقت رحمت ظهورات
 غضبیّه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل
 دانسته اند لا و نفسه العلیم الخبیر کل در مرآت علمیّه مشهود و مبرهن و واضح.
 قل لك الحمد یا ستار عیوب الضّعفاء و لك الحمد یا غفّار ذنوب الغفلاء ناس را
 از موهوم منع نمودیم که بسطان معلوم و ما يظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و
 اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری اّتهم هم الموهوم و لا يشعرون و ما
 يتكلمون اّنه هو الموهوم و لا يفقهون نسئل الله ان يوفّق الكلّ و يعرفهم
 نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه يطير في هواء حبه و ينقطع عن العالمين و
 لا يلتفت الى من على الارض كلّها و كيف الّذين يتكلمون باهوائهم ما لا اذن
 الله لهم. بگو ایوم یوم اصغاست بشنوید ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق

ص ۲۹۶

باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و
 الّذی غفل عمّا جرى من اصبع الارادة اّنه فی غفلة مبین. صلاح و سداد شرط
 ایمانست نه اختلاف و فساد بلّغ ما امرت به من لدن صادق امین. اّما البهآء
 علیک یا ایّها الذّاکر باسمی و الناظر الی شطری و الناظر بشنآء ربّک الجمیل.

از یمین عرش نازل

انشآء الله الرّحمن باید ناس را در کلّ احوال بشریعه الهیه دلالت نمائید که
 شاید بمواعظ حسنه نفوس غافله مریبه بشطر احدیه توجه کنند. یا نبیل قم علی
 خدمه مولیک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ ارکانک کذلک امرک من کان
 جالساً علی قطب البلايا و الرّزایا اجعل رجلیک من الحديد فی امری و لسانک سیفاً
 ذا فمین فی ذکرى و ثنائى و بصرک ناظراً الی شطری و قلبک متوجّهاً الی جمالی المشرق

ص ۲۹۷

المنیر. قم بین الاخیار و الاشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضرم فی قلوبهم
 نار ذکرى و ثنائى لیزداد به الاوّل و يتوجه به الآخر کذلک یا امرک سلطان القدر
 من هذا المنظر الاکبر. ابرء النفوس من دآء الغفلة و الهوى باسمی العلیّ الابهی.
 طوبی لک بما حضر منک ما نطق به لسان القدم علی ذکرک فی هذا السّجن الّذی فیه
 استقرّ عرش رحمة ربّک العلیّ العظیم. باید برأفت کبری با عباد سلوک فرمائید و

بکمال حکمت و عطوفت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمیکه ابداً رائحهٔ اختلاف مابین احبّاء الله مرور ننماید و اگر نفسی غافل شد و محتجب ماند او را بمواعظ و نصائح متذکر دارید لعلّه یتذکر او یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الارض را در سراق احدیه وارد فرمائید. این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه بآن تعلق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً باعلی التّداء ندا فرماید. لذا مخصوص

ص ۲۹۸

هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمى موسوم الاول بالصّیحة والثانی بالقارعة والثالث بالحاقّة والرابع بالسّاهرة و الخامس بالطّامة و كذلك بالصّاخته و الازفة و الفزع الاکبر و الصّور و التّاقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود بلایا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود لعمرك في بحبوحة البلاء من افق السّجن اظهرنا الوجه مشرقاً بین العالمین و دعونا کلّ الی الله المقتدر العزیز الحکیم. و لکن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدد افتاده اند و یلهثون و رآء ربک ان هم الآ فی تبار و امر بغایت شدید شده بشأنیکه از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان

ص ۲۹۹

القدم قصد و فعل امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست. از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیّت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة الّتی اشرفت و احاطت العالمین. و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنایش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح هیکل از قبل نازل شده. حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت نسمة قمیص ربک السّبجان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین. و این بسی معلوم

ص ۳۰۰

و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بانکه سبب بلايا و علت رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجه الی الشطر الاعظم قُم بسلطانی و امری بین خلقی ثم ذکرهم بما اطلعت من هذا النبأ الذی منه انشقت السماء و اندکت الجبال و ظهر الفزع الاکبر و خسف القمر و ظهرت الزلازل فی القبائل و سقطت النجوم و اظلم نیر الموهوم و غنت الورقاء علی افنان سدره المنتهی الملک لله ربک و رب العالمین. اکتب للذین سکنا ارض الخاء ثم ذکرهم بهذا الامر الذی احاط السموات و الارضین. و لکن حال ایامی است که باید اصحاب

ص ۳۰۱

حق باخلاق حق حرکت نمایند و صفات شیطانیه را باخلاق حمیده ربانیه تبدیل کنند لم یزل فساد ممنوع بوده و خواهد بود و در این ظهور اعظم کلّ امم از فساد ممنوعند ابداً نفسی تعرض بنفسی ننماید و بر محاربه قیام نکند شأن اهل حق خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود. دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند انّ الدنیا تضحک علی مریدیهها و تقول باعلی النداء مخاطباً ایاهم، هل رأی احد مثلکم منی خیراً او وفاء؟ سوف نرجعکم الی التراب خائبین خاسرین كما رجعنا الاولین. باید کل بنور هدایت و امانت و تقوی مابین عباد مضیء و منیر باشند تا جمیع از آن سرج نورانیه بشاطی بحر احدیه اقبال نمایند. احفظ ما القینا الیک ثم اتل علی الامم باذن ربک مالک القدم لعلهم یدعون الهوی

ص ۳۰۲

مقبلین الی الله مالک العرش و الثری کذلک نبئناک و قصصنا لک و القینا علیک و اخبرناک لتفرح و تقول لک الحمد یا من فی قبضتک جبروت الامر و الخلق و فی یمینک ملکوت ملک السموات و الارضین اشکرک بما ذکرتنی فی السّجن الاعظم و فصلت لی من کلّ شیء تفصیلاً انک انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین لک الحمد یا مالک یوم الدین.

هو المَالک بالاستحقاق

قلم اعلی میفرماید ای نفسیکه خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم
ملاً اعلی باوروشن و منیراست ادنی العباد شمرده ای. غلام توقعی از تو و امثال
تو نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ
سُبْحانیّه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلّی
فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدّسه را که اصلاح

ص ۳۰۳

اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصّر
شمرده اند قد قضی نجبهم فسوف یقضی نجبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این
محبی عالم و مصلح آن مفسد و مقصّر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه
تقصیر نموده اند که محلّ سیاط قهر و غضب شده اند. در هیچ مذهب و ملتّی اطفال مقصّر
نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیعرا
احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملتّی در جمیع کتب الهیه و زبر قیمه و صحف
متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست. و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل
نیستند ارتکاب چنین امور نموده اند چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار
آثار اشیا نموده مگر جاهلیکه بالمره از عقل و درایت محروم باشد لذا البتّه
نالّه این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود.

ص ۳۰۴

جمعی که ابدأ در ممالک شما مخالفتی ننموده اند و با دولت عاصی نبوده اند در آیام
و لیالی در گوشه ای ساکن و بذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه
داشتند بظلم از دست رفت بعد که امر بخروج این غلام شد بجزع آمدند و نفوسیکه
مباشرفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت
ایشانرا نفی ننموده اگر خود بخوانند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه.
این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقای غلام قناعت نمودند و
متوکلین علی الله مرّه اخری با حقّ هجرت کردند تا آنکه مقرّ حبس بها حصن عکا
شد و بعد از ورود ضبّاط عسکریه کل را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً صغیراً و
کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند. شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند
چه که باب قشله را ضبّاط عسکریه اخذ

نموده وکل را منع نمودند از خروج و کسی بفراین فقرا نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود. چندیست که میگردد وکل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد. در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت وارد شد. و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبای را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست

که حال او چه شد. این رضحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده اید هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کلّ لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اسرا میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت. فوالذی انطق البهآء بین الارض و السماء لم یکن لکم شأن ولا ذکر عند الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و اموالهم حباً لله المقتدر العزیز القدیر. کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لو یشاء لیجعلکم هبآء منبئاً و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذاً تنوحون و تتضرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین ولا نصیر. این ذکر نه برای آنست که

متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابدأ متنبه نشده و نخواهید شد و نه بجهت آنستکه ظلمهای وارده بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند ابدأ شکوه ای نداشته و ندارند بلکه دماآشان در ابدانسان در کلّ حین از رب العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤوسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان

مرتفع گردد. چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات نمودید یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن

ص ۳۰۸

منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید. آیا عزت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم شمرده‌اید؟ لا و نفس الرحمن نه عزت شما باقی و نه ذلت ما این ذلت فخر عزت‌هاست و لکن نزد انسان. وقتیکه این غلام طفل بود و بحد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه روز بجهن مشغول بوده‌اند. روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امرآء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود. تا آنکه در صحن عمارت خیمه بر پا نمودند مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر می‌آمد از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند

ص ۳۰۹

که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید. بعد صوری دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عده اخری بآب پاشی. بعد شخص دیگر ندا نمود مذکور نمودند جارچی باشی است ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند. بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فرآشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند. بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تبختر و جلال یتقدم مره و یتوقف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد و حین جلوس صدای شیلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطانرا احاطه نمود. بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور

ص ۳۱۰

ایستاده‌اند. در این اثناء دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میرغضب باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت. بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که

فلان سرحد یاغی شده اند سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طویخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهاى طوب شد مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند. این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند. بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل، از او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال

ص ۳۱۱

و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الآن در این جعبه است. فوراً الذی خلق کل شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و میآید و ابداً بقدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه مینمایند ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیدا. بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید اگر بعرفان حق موقوف نشد اقلأ بقدم عقل و عدل رفتار نماید عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزان مشهوده و زخارف دنیویّه و عساکر مصفوفه و البسة مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد بمثابه

ص ۳۱۲

همان جعبه و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار و لا تکن من الذین یرون و ینکرون. از این غلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی بیجهت متعرض عباد الله نشوی تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضرری از مظلومی رفع نمائید اگر فی الجملة بانصاف آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابه آن بازیست که مذکور شد. بشنو سخن حق را و بدنیای مغرور مشو این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله فی بلاده و یخربوا ارکان البیت فی دیاره هل ترونهم فانصف ثم ارجع الی الله لعله یکفر عنک ما ارتکبته

ص ۳۱۳

فی الحیوة الباطلة ولو انا نعلم بانک لن توفّق بذلک ابدًا لانّ بظلمک سعّر
السّعیر و ناع الرّوح و اضطربت ارکان العرش و تزلزلت افئدة المقرّبین. ای اهل
ارض ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید و در این مثلی که ذکر شده
درست تفکّر کنید شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه دنیای دنیّه از
حق ممنوع نگردید. عزّت و ذلّت فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب
جمع من علی الارض بقبور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات
سلطان لایزال بملکوت باقی درآید و در ظلّ سدره امر ساکن گردد. اگر چه دنیا محلّ
فریب و خدعه است و لکن جمع ناس را در کلّ حین بفنا اخبار مینماید همین رفتن اب
ندائست از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که
زخارف اندوخته اند و از حقّ محروم گشته اند میدانستند که آن

ص ۳۱۴

کنز بکه خواهد رسید لا و نفس البهّاء احدی مطّلع نه جز حقّ تعالی شأنه. حکیم
سنائی علیه الرّحمه گفته:
"پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار"
و لکن اکثری در نومند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیّه
با کلبی اظهار محبّت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد چون فجر
شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق
کلب بوده خائب و خاسر و نادم بمقرّ خود بازگشت. همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی
و یا بر او غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست ترین و ذلیلترین
مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده. اگر ملاحظه
حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده مینمودی این ذلّت عزّت امر
است لو کنتم تعرفون. لازال این غلام

ص ۳۱۵

کلمه ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الادب قمیصی به زینّا هیاکل
عبادنا المقرّبین و آلا بعضی از اعمال که همچو دانسته اید مستور است در این لوح
ذکر میشود. ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر
لازم نداشتند بعد از ورود گلی پولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الله یعلم

ما تکلم به بعد از گفتگوها که برائت خود و خطیئه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود، جرم این عباد چه بوده؟ و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان

ص ۳۱۶

شد این مظلومانرا رها نمایند و بحال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شأن حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده‌اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سؤال نمائید لیظهر لکم الصدق. و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند لا یعلم ما ورد علینا الا الله العزیز العلیم دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند یکروز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواست بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیویّه موجود نبود هر قدر خواستیم که بما واگذارند و نفوسیکه موجودند حمل نعش نمایند

ص ۳۱۷

آنهم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجاده ای بردند در بازار هراج نموده وجه آنرا تسلیم نمودند. بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یکمقام گذارده‌اند با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند. قلم عاجز و لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شهد بوده ایکاش در کل حین ضرر عالمین در سیل الهی و محبت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد از او صبر و حلم میطلبیم چه که ضعیفید نمیدانید چه اگر ملتفت میشدی و به نفعه ای از نفعات متضوعه از شطر قدم فائز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و بآن مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی از خدا بخواه بحد بلوغ بررسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی. والسلام علی من اتبع الهدی.

هذا ما ظهر و اشرق من افق البيان

اینکه درباره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الالواح. ای طیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقی بر او القا نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت منیعه الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجت و برهان کامل و بالغ شده چون بنعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلاء من لدی الله مالک الاسماء. حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سائرین را اخذ نموده عند ربک علم ما کان و ما یکون انه لهو العلیم الخبیر. اگر ناس در امور وارده و این بلیه کبری تفکر مینمودند کل را بشاطی عز احدیه متوجه مشاهده مینمودی و لکن قضی

ما اراد انه لهو المراد. ای طیب ناس را اوهام از رب انام منع نموده مشاهده در اهل فرقان نما که بکلمات مزخرفه موهومه از سلطان کلمه محروم گشته اند. دو مطلب مابین آن قوم محقق و ثابت بوده بشأنیکه ایام و لیالی بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر وصایت درباره قائم مشاهده نمودی که آنچه در دست آن قوم بود وهم صرف بوده. حال اهل فرقان را بگذار و بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجدداً باوهمات قبلیه تمسک جسته و متشبثند چنانچه خبیث اصفهانی هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر باوهمات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید و حال آنکه خود آن خبیث میدانند که ذکر وصایت ابداً در بیان نبوده و نیست. و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده مع ذلک بوسوسه مشغول او و اتباعش باین اذکار ناس را از طلعت

مختار منع مینمایند. اینست که ناس هنوز بالغ نشده اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور ممنوع نمیگشتند و از حقی که بیک کلمه او صد هزار ولی خلق میشود بعید نمیماندند. طوبی از برای نفسیکه حجبات اوهام را بکله خرق نماید و ببصر حدید بمطلع عز تفرید ناظر شود مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در

دست بود جمیع موهوم صرف بوده مع ذلك بتوهمات انفس مشرکه از ممالک بریّه
 محجوب مانده اند. الیوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشمرد عند الله
 از انسان محسوب نه تا چه رسد بمقامات عالیّه. به اذن جان ندای رحمن را بشنوکه
 میفرماید انّ السّالک فی المنهج البیضاء والرکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه
 ای مقام لقاء ربّه الاّ بکفّ الصّفر عمّا فی ایدی النّاس و عمّا یتکلم به السن
 النّاس و عمّا توهمت به افئدة النّاس یا حبّذا لمن فاز بهذا المقام الاسنی والغایة القصوی و

ص ۳۲۱

الدّروة العلیا والفلک الحمرآء والعزّ الاقصی والطلعة النورآء والافق
 الاعلی منقطعاً عن اوهام من فی السّموات والارضین. معرضین اهل بیان بضری قیام
 نموده اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده چه اگر ببصر انصاف مشاهده مینمودند و بما
 اراد الله توجّه میکردند عرف قمیص الهی کل را اخذ مینمود فوالذی انطقنی بالحق
 بشأنی بی انصاف و غافل مشاهده میشوند که فوق آن متصور نه. فاسئل الله ان
 یؤیّدهم علی عرفان هذا البدع الذی ما رأت عین الابداع ابداع منه قل تالله
 انه لبدیع السّموات والارض و انه لسراج الله للعالمین. و اما ما ذكرت فی
 المیم انه قد تعدّی سوف یری خسارانه بما ارتکب الا ان یتوب و یرجع انه لهو
 الحاکم العزیز العلیم انا امسکنا القلم عمّا هو علیه لانه لیس له رأی بل کان
 محکوماً بما یحکم به من فی حوله کذلک قضی الامر فی لوح عظیم. لا تحزنوا بذلك

ص ۳۲۲

سوف ینصر الله احبّائه و یاخذ الذّین ظلموا انّ هذا لحقّ یقین. یا طیب نسمع
 حنین البیت انه یقول ربّ نجّنی من القوم الظّالمین یا الهی فابتعث من یاخذنی
 و یخلّصنی و یعمّرنی انک انت المقتدر علی ذلك و انک انت العزیز القدیر. الی
 متى اکون فی تصرّف الذّین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای ربّ خلّصنی من هؤلاء
 المشرکین الذّین ما سمعوا ندائک و ما اجابوک قد اخذتهم الاوهام علی شأن
 اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد اذ جئتهم من مطلع الفضل بسطان مبین. اگر نفسی در
 آنجا یافت میشد که علی العجاله اجاره هم مینمود محبوب بود الامر بید الله
 انه لهو الحاکم علی ما یرید. کبر من قبلی احبّائی و بشرهم بذکری ایّاهم
 نسئل الله ان یوقّهم علی الاستقامة علی حبه لانّها لا یعاد لها شیء فی الابداع
 انّ ربک لهو العلیم الحکیم. کبر عبد الرّحیم نسئل الله ان یؤیّده علی حبه علی شأن یضع الاوهام

ص ۳۲۳

تحت رجليه ويكسر صنم الظنون باسم ربه العزيز الحكيم ويوقفه على خدمته و طاعته و يقده عن نفحات المغلبن و يجعله ذاكر نفسه بين عباده انه ولي من توجه اليه لا اله الا هو المقتدر القدير. انما البهاء عليك و عليه و عليهم من لدن عزيز حكيم.

از يمين عرش نازل

ای ذبیح در اکثری از الواح الهیه از قلم امریه نازل جمیع احبای الهی را وصیت فرمودیم که ذیل مقدسرا بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده نیالایند و همچنین وصیت فرمودیم که بما نزل فی الالواح ناظر باشند. اگر وصایای الهیه را که از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمود بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکانرا بخلفت هدایت مزین مشاهده مینمودید و لکن قضی ما قضی. حال کره اخری در این

ص ۳۲۴

ورقه بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید، ای احبای حق از مفازه ضیقه نفس و هوی بفضاهای مقدسه احدیه بشتابید و در حدیقه تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیه کل بریه بشاطی عز احدیه توجه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جایزه نه حق جل و عز مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایزه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مدائن قلوب عباد بوده. احبای حق الیوم بمنزله مفاتیحند انشاء الله باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حق که در جمیع زبر و الواح از قلم فائق الاصباح جاری شده و همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف

ص ۳۲۵

ظاهر شوند بشأنیکه جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند. حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حق در طیر آنست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا باجنحة الایقان فی الهواء الذی جری من قلم ربک الرحمن. ای ذبیح نظر باعمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته التی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته

التي احترقت بها افئدة المقرئين مع آنکه ببلاى لا يحصى در دست اعدا مبتلا
جميع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبليغ نموديم آنچه را که ارادة الله بآن
تعلق يافته بود لتعلم الامم انّ البلاء لا يمنع قلم القدم انه يتحرك باذن
الله مصوّر الرّمم. حال مع اين شغل اعظم لايق آنست که احبّاء کمر خدمت محکم
کنند و بنصرت امرالله توجه نمایند نه آنکه بارتکاب

ص ۳۲۶

امور شنيعه مشغول شوند. اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حق مشاهده نمائی تخرّ
بوجهک على التراب و تقول يا ربّ الارباب اشهد انک انت مولی الوجود و مرّی
الغيب و الشهود و اشهد انّ قدرتك احاطت الکائنات لا تخوفک جنود من على الارض
ولا تمنعک سطوة من عليها و اشهد انک ما اردت الا حياة العالم و اتحاد اهله و
نجاته من فيه. حال قدری تفکر نمائید که دوستان حق در چه مقام باید حرکت نمایند
و در چه هواء طيران کنند. اسئل الله ربک الرحمن في کلّ الاحيان ان يوفّقهم
على ما اراد انه لهو المقتدر العزيز العلام. ای ذبيح ضراين مظلوم از سجن و
تاراج و اسیری و شهادت و ذلت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرا اعمالیست که احبای حق
بآن عاملند و آنرا نسبت بحق میدهند هذا ضرّی و نفسه المهيمنة على العالمين و
ضرّ اکبر آنکه هر یوم یکی از اهل

ص ۳۲۷

بیان مدعی امری شده بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته اند آنچه
گفته اند و عاملند آنچه عاملند. ای ذبيح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحق قد
انتهت الظهورات الى هذا الظهور الاعظم و من يدعی بعده انه کذاب مفتر نسل
الله ان يوفّقه على الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ على ما قال
يبعث عليه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدير. مشاهده کن که اهل بیان آنقدر
ادراک نمودند که مظهر قبلم و مبشر جمالم آنچه فرموده ناظرأ الى الظهور و
قیامه على الامر فرموده و آلا و نفسه الحق بکلمه ای از آنچه فرموده تکلم
نمینمودند. این جهال امر غنی متعالرا لعب اطفال دانسته اند هر روز بخيالی حرکت
مینمایند و در مفازه ای سائرند. لو كان الامر كما يقولون كيف يستقرّ امر ربک على
عرش السّكون تفکروکن من المتفّرّسين تفکروکن من المتوسّمين تفکروکن من
الرّاسخين تفکروکن من المطمئنّين على شأن

ص ۳۲۸

لو يدعى كلّ البشر بكلّ ما يمكن او فوفه لا تتوجّه اليهم و تدعهم ورائك مقبلاً الى قبة العالمين. لعمري انّ الامر عظيم عظيم و اليوم عظيم عظيم طوبى لمن نبذ الورى ورائه متوجّهاً الى الوجه الذى بنوره اشرفت السموات و الارضون. اى ذبيح بصر حديد بايد و قلب محكم و رجل نحاس شايد تا بوساوس جنود نفسيه نلغزد اينست حكم محكم كه باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جارى و نازل شده احفظه كما تحفظ عينك و كن من الشاكرين. در ليالى و ايام بخدمت حق مشغول باش و ازدونش منقطع لعمري ما تريه اليوم سيفنى و تجد نفسك فى اعلى المقام لو تكون مستقيماً على امر موليك انّ اليه منقلبك و مثويك.

هو الله تعالى شأنه العزيز

لازال در نظر بوده و خواهى بود انشاء الله در ظلّ عنايت الهى و سحاب مكرمت ربّانى ساكن و مستريح

ص ۳۲۹

باشى و در تحصيل كمالات ظاهره و باطنه جهد بليغ نمائيد چه كه ثمره سدره انساني كمالات ظاهريه و باطنيّه بوده انسان بى علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بى ثمر بوده و خواهد بود. لذا لازم كه بقدر قوه و وسع سدره وجود را باثمار علم و عرفان و معانى و بيان مزين نمائيد و البهاء عليكم.

فرغ من كتابته كاتبه المسكين مشكين قلم يوم الفضال يوم القوم من شهر السلطان من سنة البهّاج من ظهور نقطة البيان روح ما سويه فداه.

فى ۱۳ شهر رجب المرجب سنة ۱۳۱۰ من الهجرة النبوية على مهاجرها الف سلام و تحية و الحمد لله الذى وقفتنى لهذا حمداً يليق لساحة قدسه و ينبغى لجلال كرمه.